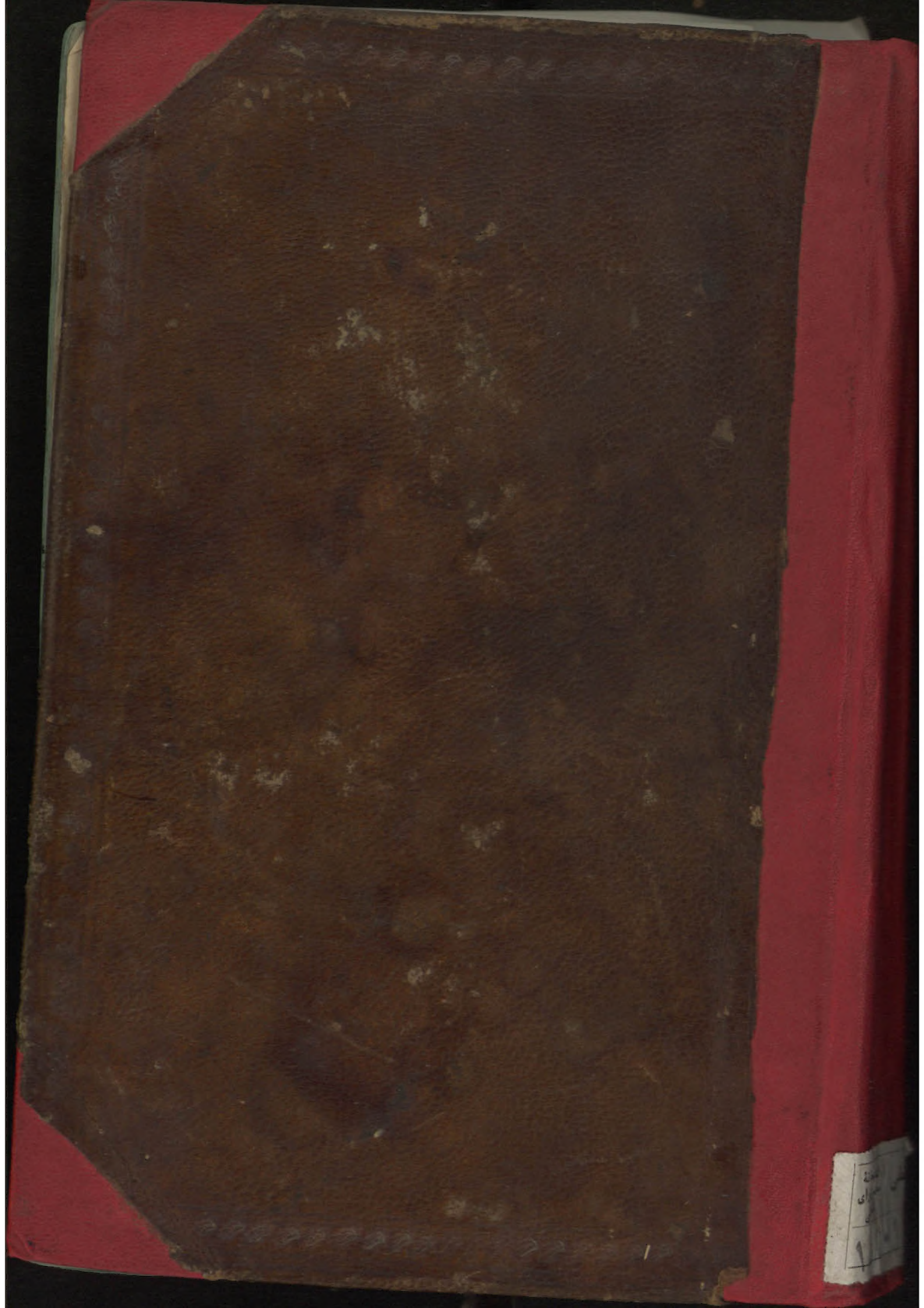

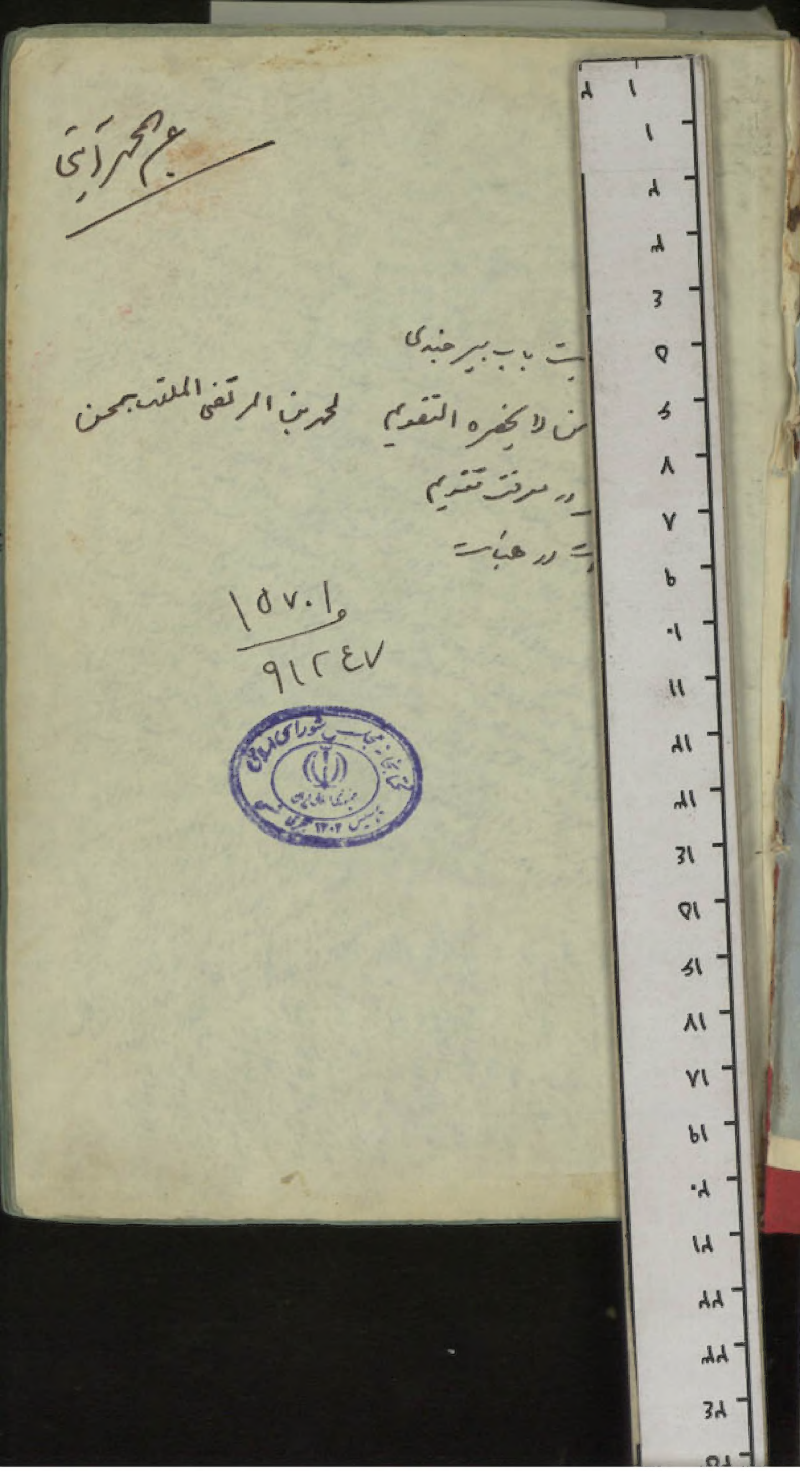

بیت باب بیرجندی
من لایحضره الفقیه
در صرف تقدیم
یت در هبات

۱۵۷۰۱
۹۱۲۴۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲

۱۲۶۷
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب محمد ۱ شرح بیت ... برجندی
مؤلف سی نصل خواجه،
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۷۰۱
شمارهٔ ثبت کتاب
۹۱۲۴۷

۱- شرح بیت باب برجندی
۲- کتاب من لایحضره التقدیم محمد بن المرتضی الملقب بمحسن
۳- محضر در صورت تقدیم
۴ کتابات در هندسه

۱۵۷۰۱
۹۱۲۴۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
شماره ثبت ۹۱۲۴۷

۱۵۷:۱
۹۱۲۴۷

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای بلا ریب و ریا قدیر را سزاست که کمال صنعت او اوراق افلاک را مشتمل
اثر زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب بار قام ثوابت و در ارض سیارات مرقوم
و مقدر ساخت و شکر و سپاس بیحد و قیاس حکیمی را روا و شاید که دست قدرت
او صفحهٔ عالم امکان را بموجب و الارض و رسخنا و القینا فیها رواسی و انبتنا
و علایم کشتی رهنمای و مزین گردانید مبدعی که بسبب ظهور صنایع و بدایع
و شیوع دقایق حقایق از مواد عناصر مختلف نوع انسان را در احسن
تقویم ترکیب نمود و بدرجهٔ علیای و لقد کرمنا بنی آدم رتبت و جهته حصول
مقاصد امم و نصایح بنی آدم بحکم فرموده و اشمس تجری لمستقر لها ذالک تقدیر
العزیز العلیم کوکبی زرین آفتاب را در درجات سمای رویت رخصت صعود
و هبوط فرمود و بجهت مواسم عبرات و رسم طاعات بقوله تعالی و القمر
قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم مسیر سیر او این را در تقطع
منازل و مطرح محل از زیاد و انتقاص نور تقدیر نمود الا له الخلق
و الامر تبارک الله احسن الخالقین ۞ فلک رفیع کمال تقدیر اوست
زمین بقعهٔ خاک تحیر اوست ۞ ۱ است او که بر کشاد ره لب

لعینه

الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم یتفکرون فی خلق السموات والارض داخل والحق
ولهذا اکثر علمای نامدار واغلب فضلای عالیمقدار این صنعت رفیع المنزلة را
برفعات معارج سموات علاو منهاج مدارک اولوالعزم الله فیها تعریف و توصیف
فرموده اند ودرین باب تصنیفات وتالیفات پرداخته بذابر مدت بعثت
آن جماعت بزرگوار بنده خاکسار وذره بیمقدار المحتاج الی رحمة الله
الابدی مظفر محی جنابدی باقلت بضاعت وعدم رشاقت ارکتب
رسایل اکابر وافاضل این فن محفوظ نبوده متحیر می بود تا در خلال احوال
بمطالعه رساله ایست باب نام درمعرفة التقویم تالیف ارسطوخس قلم افضل
المتاخرین والمکمل المتحرین قدوة افاضل العلماء وصفوة اماثل الحکماء لالا
نظام الدین عبد العلی البرجندی گردیده بود مشرف گشت وچون از
غایت اختصار ونهایت اقتصار عزیز وفرایده ودر زوایه آن در
کسوت رمز واشارت از نظر ارباب معنی جلوه ظهور مینمود بخاطر فاتر خطور
میگذرد که بجهت تفصیل مجملات وتبیین مغلقات ابواب آن شرحی
بزبان فارسی مبنی وترتیب نماید که رشتهای وعقدهای از زوایه خاطر
آن مستفید ومستفیض گردند تا انکه درین اوان باوجود تراکم علایق
وتلاطم عوایق وتسلط هموم واستیلای غموم تائید الهی بعنی این
عزیمت مقرون شده بقاصد این کتاب بروجه مسطور وطریق مزبور
سر انجام یافت ودر اکثر الفاظ مصطلحه انچه محتاج بشرح بود پیش
از شروع در مقصود در تکمیل تعریف آن شد واز مباحث هیات
وسایر فنون هر انچه بمقام منوط ومربوط بود ایراد آن لازم دانست
وانچه موقوف بر براهین هندسه واکرات بود حواله بکتب اصول کرده
از تطویل واطناب اجتناب نمود موشح بالقاب همایون ودعای دولت

روز افزون

روز افزون بجناب بارگاه عرش اشتباه مهر سپهر خلافت وشهریار
ماه برج سلطنت وکامگاری خسرو ممالک عرب وعجم نایب حجة الله
فی العالم حامی بلاد اهل الاسلام والایمان ماحی اثار الظلم والطغیان
واضع میزان العدل والانصاف قامع بنیان المیل والاعتساف
مالک ملوک المشارق والمغارب که دم اساس الخوارج والنواصب
ناصر الشریعة القویمة المصطفویة سالک الطریقة المرضیة المرتضویة

شعر شاهر که اسمان فروخورشید منظرست ○ درپیشه جلالت
صولت غضنفرست ○ ازهیبتش که نایب صورقیامت است ○
وزلشکرش که ثانی سد سکندرست ○ هم ضطراب وغلغله در
طارم است ○ هم انقلاب وزلزله درمملکت کشورست ○ عباس پادشاه
که در نشو ودرکرم ○ هم مصطفی حمایت وهم مرتضی فرست ○ خلد الله
تعالی ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین برده وحسانه مادام افلاک التسعة
دواره والنجوم السبعة سیاره اللهم ارفع اعلام دولته کالشمس فی وسط
النهار وامد ظلال معدلته علی مفارق القفار والبحار بالنبی وآله
الاخیار ملتمس وماءمول ازالهی وموالی اختصاص جمعی که بزیور علم وحلیه
فضل آراسته وبپیراسته ملازم رکاب همایون اند انکه اگر هوس
وخطر کرد ازلوازم ذات انسانیت مطلع کردند بذیل عفو ملبوس
ومستور دارند قادر دابره والکاظمین الغیظ والعافین عن
الناس داخل کردند فمن عفا واصلح فاجره علی الله تعالی **مقدمة**
در بیان بعضی ازالفاظ مصطلحه که پیش ازشروع درشرح محتاج الیه است
هرچه قابل اشاره حسیه ازاعراض مقداریه اگر در هیچ جهة ازجهات
هیچ نوع ازانواع منقسم نشود ازانقطه خوانند واگر منقسم شود لیکن

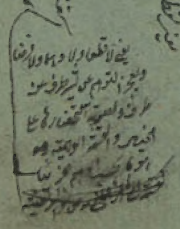

همین در یک جهت یعنی در طول فقط از اخط خوانند و نهایت خط اگر
متناهی الوضع بود همین بنقطه باشد و اگر در جهتین قبول قسمت
کند یعنی در طول و عرض فقط از اسطح و بسیط خوانند و نهایت سطح
متناهی الوضع هم بخط توانند بود و هم بنقطه و اگر در سه جهت که طول
و عرض و عمق باشد ممکن الانقسام بود از اجسم تعلیمی خوانند
و نهایت آن هر یک از نقطه و خط و سطح توانند بود و خط دو قسم بود
مستقیم و منحنی مستقیم آن بود که معرف و سایر ما عدای او شود هر گاه
که واقع باشد در امتداد شعاع بصر یا آنکه اقصر خطی باشد میانه دو
نقطه معین و در کتب مبسوطه دیگر تعریفات مثبتت و منحنی آن بود
که معرف بهیچ یک از این تعریفات نشود و چون خط اطلاق کنند
و نگویند که مستقیم یا منحنی مراد خط مستقیم باشد و سطح نیز مستور بود یا غیر
مستور مستوی آن بود که از اخراج خطوط مستقیمه در جهت طول و
عرض آن سطح ممکن و میسر باشد یا آنکه خط مستقیم و اصل میانه هر جزو
نقطه مفروضه بر آن سطح از آن سطح بهیچ وجه بیرون نیفتد و چون
سطحی مستور محاط باشد حقیقی نخستی را بشرط آنکه نقطه در آن سطح تعیین
نمایند که جمیع خطوط و اصله میان آن نقطه و خط محیط متساوی و بجو
آن سطح را حقیقة و آن خط را حجی دایره خوانند و قومی عکس
این گفته اند و بعضی محاکمه کرده اند بر حق قول نموده اند و آن نقطه
معین را مرکز گویند و هر یک از آن خطوط و اصله را نصف قطر
دایره و هر خط مستقیم که دایره را منقسم بدو قسم کند از او تر
خوانند و پاره که از محیط جدا کند قوس و اگر آن خط بمرکز گذرد
آنرا قطر نیز خوانند و تصور این مذکورات از این شکل توان نمود

وجهت ضبط حرکات و مقادیر ابعاد محیط هر دایره را بسیصد و شصت
جزو متساوی تقسیم کنند و قطر آن را صد و بیست و هر یک از جزوها را درجه
گویند و انحنا به که از احاطه دو خط بسطحی پیدا شود از او یه مسطحه خوانند
پس اگر آن دو خط بر وجهی باشد که بعد از تلاقی هر یک چهار زاویه
متساوی حادث شود آن زاویه را قایمه خوانند و هر یک از آن دو خط را
عمود بر آن دیگر بر این صورت
منفرجه و خود در اصاحه بر این صورت
زاویه مستقیمة الضلعین قوسی بود از دایره که مرکز آن راس زاویه
باشد و هر سطح که محاط بخط یا زیاده باشد از اسطح مشکل خوانند
پس اگر ساحه خط باشد از امثلث خوانند بر این صورت
و این باعتبار تساوی و اختلاف اضلاع سه قسم بود متساوی الاضلاع
و متساوی الساقین و مختلف الاضلاع و اگر محاط چهار خط باشد
آنرا ذو اربعة اضلاع خوانند و این منقسم بپنج قسم بود اول آنکه
اضلاع او متساوی و بعد و زوایای او قایمه باشد و از امربع خوانند
بر این شکل مربع دوم آنکه با قیام زوایا اضلاع
متساوی بنا شد از امستطیل خوانند بر این شکل مستطیل
سیم آنکه با تساوی اضلاع زوایا قایمه نباشد از امعینین
خوانند بر این شکل معین چهارم آنکه نه اضلاع متساوی

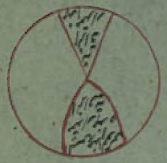

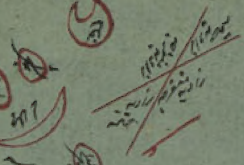

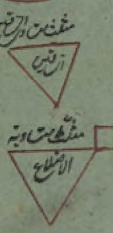

بود دو زاویه قائمه لیکن هر ضلع مقابل و برابر باشد از اشتباه بتعیین
خوانند برین شکل [شکل] بخلاف آنکه بر خلاف اقسام چهارگانه
باشد و از انحراف خوانند مثل این شکل [شکل]
و هر جسم که محاط بکره یا بزیاده بود از جسم مشکل خوانند پس اگر
بکره محیط باشد چنانکه در اندرون آن نقطه فرض توان کرد که خطوط مستقیمه
واصله میان نقطه و آن سطح متساوی المقدار بود آن جسم را کره
خوانند و آن سطح را محیط کره و سطح مستدیر نیز خوانند و آن نقطه را مرکز
و هر یک از آن خطوط را نصف قطر کره و دایره که از قطع سطح کره
هر کره را حادث شود اگر قطع بر مرکز واقع شود آن را عظیمه خوانند
و الا صغیره و هر جسم که محاط بسطح بود که یک نهایت او نقطه بود
و یک نهایت دیگر محیط دایره بر وجهی که جمیع خطوط مستقیمه واصله
بینها از آن سطح بیرون نیفتد از مخروط مستدیر خوانند و آن
دایره را قاعده مخروط و خط واصل میان مرکز این دایره و رأس
مخروط را سهم مخروط خوانند و هر خط که بر سطح قایم شود بحیثیتی که اگر
خطوط مستقیمه از موضع قیام در آن سطح اخراج کنند هر یک با آن
خط بزاویه قایمه محیط شود آن خط عمود باشد بر آن سطح والا فلا
و چون دو خط بر وجهی باشد که بعد جمیع نقاط مفروضه بر احد الخطین
از آن خط دیگر برابر بود آن دو خط را متوازیان گویند و مراد
بر بعد نقطه از خط امتدادیست بینهایه که اقصر از آن ممکن نباشد
و بعضی دو خط متوازی را اینچنین تعریف کرده اند که ایشان را هر چند
از جهتین الی غیر النهایه اخراج کنند ملاقی نشوند و شک نیست
که این تعریف مخصوص است بخطوط مستقیمه و تعریف اول شامل خطوط

منحنیه

منحنیه نیز هست و دو سطح را نیز گویند باین صفت باشند هم متوازیان گویند
و چون کره بر نفس خود متحرک باشد هر نقطه که بر محیط آن کره فرض کنند
بعد از اتمام دوره دایره رسم کند سواء دو نقطه متقابل که آن را
دو قطب کره و دو قطب حرکت نیز گویند و آن دو امر را سوای آن
آن نقاط خوانند و از جمله یکی را که بعد او بین القطبین متساوی بود
منطقه گویند و از اینجا فلک نیز گویند و هر کره را که افلاک اجرام او
مستدیر بود اعم از آنکه کرهٔ الجمیز بود از اکوکب گویند و از افلک و آن
دو قسم بود مصمت و مجوف مصمت فلک تدویر باشد و مجوف
که هر آینه بر وجهست که دو سطح متوازن یا و محیط باشد سیارات افلاک
و حرکت فلک نیز دو قسمست بسیط و مختلفه بسیط که از امتداد نهایه
بیز خوانند آنست که در ازمنه متساویه بر قسی متساویه از محیط آن
فلک قطع کند و زوایای متساویه در مرکز احداث نماید و مختلفه
بخلاف این باشد و باز منقسمست بمفرده و مرکبه مفرده آن است
که از یک فلک صادر شود و مرکبه آنست که از بیش از یک فلک صادر
شود و هر مفرده بسیطه است چه از جسم بسیط واحد حرکت
مختلفه ممتنعست کما بتثبة الطبیعیات و هر مختلفه مرکبه
چه علت اختلاف حرکت بسیط غیر از ترکیب امری دیگر نتواند
بود و صدور آن حرکت از افلاک مختلفه المراکز یا متحدة المراکز
متقاطعة المناطق باشد اما هر بسیط مفرده نیست و هر مرکبه
مختلفه چه حرکت صادره از افلاک متحدة المراکز منطبقة المناطق
با آنکه مفرده نیست بسیطه است یا با آنکه مرکبه است مختلفه نیست
و هر مرکبه که او را بسیط واحد و با تالف منه اطلاق کنند آن را عدد گویند

دهنده واحد ریاضی است و دیگر یکدهنده بعضی از آن اجزا را که کرده اند و مجموع آنرا
مخرج اینست اکنون قصد بر کتاب باآن واجب نمود و بیاری مصطلی ات در ر
محل که تقویم اقتضا کند تحریر در آید پس این مقام شروع در مقصود افتاد
فقال المصنف رحمه الله بسم الله الرحمن الرحیم واعتصمت بفضلک الکریم
اما بعد این مختصریست در معرفت تقویم نام مشتمل بر سه باب تقویم
در لغت بمعنی تعدیل است یقال قومه تقویما اذا زال اعوجاجه و در اصطلاح
قوم چون تقویم کوکب اطلاق کنند مراد بعد موضع او باشد از اول
حمل بر توالی الیکس مقصود مصنف اینجا معرفه دفعه تقویم است و آن
صفحه ایست که مشتمل بود بر تقاویم و بعضی از اوضاع و متعلقات کواکب
سبعه سیاره در مدت یکسال شمسی که از زیج و کتب احکام تخریج
شده باشد پس اگر باتقاویم کواکب جمیع اوضاع و متعلقات
مخصوصه بدفعه تقویم یا اکثری مثبت باشد از تقویم نام کنند
و اگر اکثری از آن متروک باشد از تقویم ناقص و تقویم شمس کنند
و اگر تقویم کواکب متروک باشد و بر بعضی اوضاع و متعلقات
اختصار کنند از روز ناچه و تقویم قمر کویند و سمین سنه
جمیع ذالک تضمن الابواب ان شاء الله تعالی و بعضی بنجمان تجهه
بعضی مردم به ایام اسابیع و عربیه هلالیه و انتقالات قمر و سعد
و نحس نظرات او با کواکب و قلیلی از متعلقات اکتفا نمایند
و در جدول مصحح بثبت کنند و او را تقویم فارسی خوانند و ظرفی
از آن بتقویم البلهر تعبیر کنند **باب اول** در معرفه حساب جمل
حروف تهجی و هشتگانه مشهوره چون مقطع باشد حروف ابجد و
حروف هجی خوانند یقال ابجد و ابی و التعداد و حروف هجی نیز کویند
یعنی

یعنی منقط از جهته اختصاص اکثر این حروف بنقط نسبت بحروف خطوط سایر امم
و اکر مرکب باشد ثلاثی یا رباعی از الحروف جمل کویند جمع جمله بمعنی مجموع و اینه
بحسب ترتیب و ترکیب منقسم میشود باسامی مختلفه و اشهر از جمله جمل ابجدی
و ابتثی و ابقعی و ابهطمیت و افضل همه ابجدی چه مبنای تاریخات و تقاویم
بر آنست و نیز در بعضی کتب جفر از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات
الله علیه منقول است که حروف لابجد بر بیتهای مرسومه فی اللوح المحفوظ و طبقا
مصنف اطلاق جمل بر جمل ابجدی کرده اهل حساب و نجوم اعداد را بجهه
سهولت و اختصار بارقام حروف نویسند و استعاره لغت عرب که
ترتیب ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ است وضع
کنند و در خلاصه الحساب طیر مذکور است که وضع این ترتیب از پیش
حکیمی از حکمای یونان بوده است که او را هشت پسر بوده که هریک را
مستعد بامری ساخته است که حروف آن در ابتدای یکدیگر مندرج بناشد و
بلغته سریانیه بر این اسامی اطلاق کنند اما وضع حروف بعضی کویند
از پیش آدم علیه السلام بتعلیم ملک علام و بعضی دیگر از ابادریس نبی
علیه السلام نسبت کنند و کویند نبوت و هشت صور حروف را از صور
بیت و هشتگانه منازل مقر نقل نموده و اشاره بعضی مفسرین
مصدق این قول است اما سبب الکه حروف مذکوره را بلغت عرب
مخصوص ساخته آنست که در الفاظ بعضی از امم بعضی از این حروف را
مدخل نیست چنانکه هشت حرف از اینها در کلام فارسی نیافته اند
الا نادر و آن اینست ناء مثلثه و حاء مهمله و صاد و ضاد و طاء و ظاء و عین
مهمله و فاء و شاء اینها را در سلک نظم کشیده اند باین نوع **نظم**
هشت حرف است الکه اندر فارسی نایده همی ۞ تا ایشان موزی نباشی اندرین معنی مقر

بشنو از نوع تا کدام است این حروف چه گویند تا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و غین و قاف و
یعنی حروف فا را در تنبیغ نیز داخل دانند و طریق وضع آن چنان است که
از الف تا ظا بترتیب ارقام آحاد گیرند یعنی هریک از ارقام این حروف
موضوع است از برای عقده آحاد علی که آن از یکیست تا نه بترتیب یکیکین
عدد پس ا یک باشد ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت
ح هشت ط نه و از نیه تا ص بترتیب ارقام عشرات گیرند یعنی
هریک از ارقام این حروف موضوع است از برای عقده عشرات عدد آن
که از ده است تا نود بترتیب ایده ده پس ر قی ده باشد ک بیست
ل سی م چهل ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد ص نود
و از ق تا ظ بترتیب رقم تا صد گیرند یعنی هریک از ارقام این حروف
موضوع است از برای عقده مآت عدد که آن صد است تا نهصد بترتیب
صد صد پس ق رقم صد باشد ر دویست ش سیصد ت چهارصد
ث پانصد خ ششصد ذ هفتصد ض هشتصد ظ نهصد غ را
رقم الف گیرند و ترتیب این مقال بروجه کمال آن است که هریک از ین
عقود ثلثه یا الف که ایشان را اصول اعداد گویند متمثل اند بر افراد
متناهیه که آن نهست سوی اصل رابع که از افراد غیر متناهیست
پس افراد غیر متناهیست پس افراد اصول ثلثه اول یا نفس اصل رابع
بیست و هشت باشد که از اعداد مفرده خوانند و چون حروف چهل نیز
بیست و هشت است پس هریک از ارقام این حروف را بر ترتیب وضع
کرده اند لاجرم برای هریک از ین اعداد مفرده بترتیب و ارقام یا حروف اعداد
یعنی اعداد مرکبه را از ین ارقام که موضوعست لاجرم از اعداد مفرده
ترکیب کنند بان طریق که رقم عدد اکثر را بر رقم اقل مقدم دارند چه بر ترتیب

اغلب

اغلب اعداد در الفاظ فارسی هم بر ین نهجست مثلا صد و چهل و پنج را چنین تلفظ کنند
تتمه حرف ت رقم صد است و اگر از بهر رقم چهارصد است مقدم است بر او و چنین
میم بر ها اما این طریق گاهی منظور است که الف مضاعف نکرده و اگر کرده
مرة او اگر رقم مضاعف الف را چنانکه در الفاظ فارسی متداول است
بر الف مقدم دارند هرچند که تر از الف باشد دفعا للاشتباه مثلا دو هزار و
صد و چهل و پنج را چنین نویسند **بعقمه** چه الرقم با موخر از ین باشد
مشتبه گردد بهزار و دو و صحتی نماند که مثال ابجد استظهاریست زیرا
که اعداد مرقومه بقویم هرگز از نود نگذرد و در زیچ نیز از سیصد و شصت
زیاده نشود مگر در یکموضع که بششصد و کسری و بقولی دیگر بهزار و دویست
و عادت اهل نجوم بان جاری شده است که جیم را نیز نویسند بر صورت
ج تا فرق تام باشد مین نه آن و حا و دال را بدین صورت
د نویسند زیرا که اگر بصورت اصل نوشته باشد مشتبه گردد بواو
و بچنین ذال را و از اینجهت منقوط سازند و کاف را بصورت دایره
صغیره نویسند چنانکه در خط متداول است و کاف مفرد را مسطح نویسند
بر ینصورت ک چه اگر مسطح نویسند بر ینصورت ک ملتبس
بلام شود اگر کاتب سرکش آنرا فراموش کند یا کم اگر مرکز را بکه
کند و مرکب را غیر مسطح زیرا که اخف اقسام است از مسطح و یا مفرد را مکوس
نویسند بر ینصورت ے چه اگر مستوی نویسند مشتبه شود بدال
مابنون هرگاه نقطه بر قب او واقع شود و نون مفرد را بجهة تمیز تمام
بدین صورت نویسند ں و از اعم از انکه مفرد باشد یا مرکب
همیشه منقوط نویسند و با و جیم و نا و یا را لفظا هند ما یا را بجهة آنکه
اهند کر اخوات او کر نای فوقانیه و ثای مثلثه است معروف است بلفظ

مگر وقتی که علامت تضعیف الف واقع شود که آن لفظ نیز بایه نهاده مشتبه
بر یاکه بعد و لفظ مخصوص ساخته اند نشود و هر کاه علامت تضعیف الف باشد
اما نون بیم است مستفیض از لفظ مگر وقتی که علامت تضعیف
الف واقع شود آنرا بدانکه الف را که احت او است در تقاویم و
زیجات در موضع بیست مرتبه که بقایه معلوم است و اکر احیانا بیش
منبع باشد علامتی بر فوق نصب کنند بر بنصورت آیا چنین مفرد
باشد ظاهر است که از لفظ مستفنی است و چنین مرکب باشد بنون و تاو ثا
مشتبه کردد آه چون انها مخصوص بنقط اند او را لفظ نهادن عبث است
و در اکثر از تقاویم و زیجات سین و شین و صاد و ضاد و طا و ظا
چون مفرد باشند ابتر نویسند بر بنصورت که ش ص ض ط
تا کاهی که بر امر کب شوند مشتبه نکردند و با نحروف را بطریق مشهوره
یعنی چنانکه در خط مبتدا اول است و معروف بثبت کنند بعد ازین مخفی نماند
که این ارقام دال بر اعداد در تقویم بجهة کمیت بروج و ساعات
و درجات و اجزا هر یک در برابر یکدیکر بانهاء هر روز و ضع کنند
مثلا در جدول تقویم کوکب رقم اول بجهة مرتبه برج باشد و دوم بجهة
درجه و سیم بجهة دقیقه و رقم هر مرتبه کسر مرتبه ماقبل خود باشد
چنانکه در باب سیم شروع کرد و چون کاهی چنان اتفاق افتد
که بعضی ازین مراتب بعد در بنایه بسبب انکه مرتبه ماقبل او را
درین مرتبه کسر نباشد یا مرتبه اول که بثبت بهه مراتب حی است
معدوم شود پس مصنف بصدد بیان این حکم در آمده میفرماید که
و چون مرتبه از مراتب اعداد که موضوع عنه بجهة انند ذکر کردیم کاه باشد
از علما در آن مرتبه صفری نویسند بجهة حفظ آن مرتبه بر بنصورت

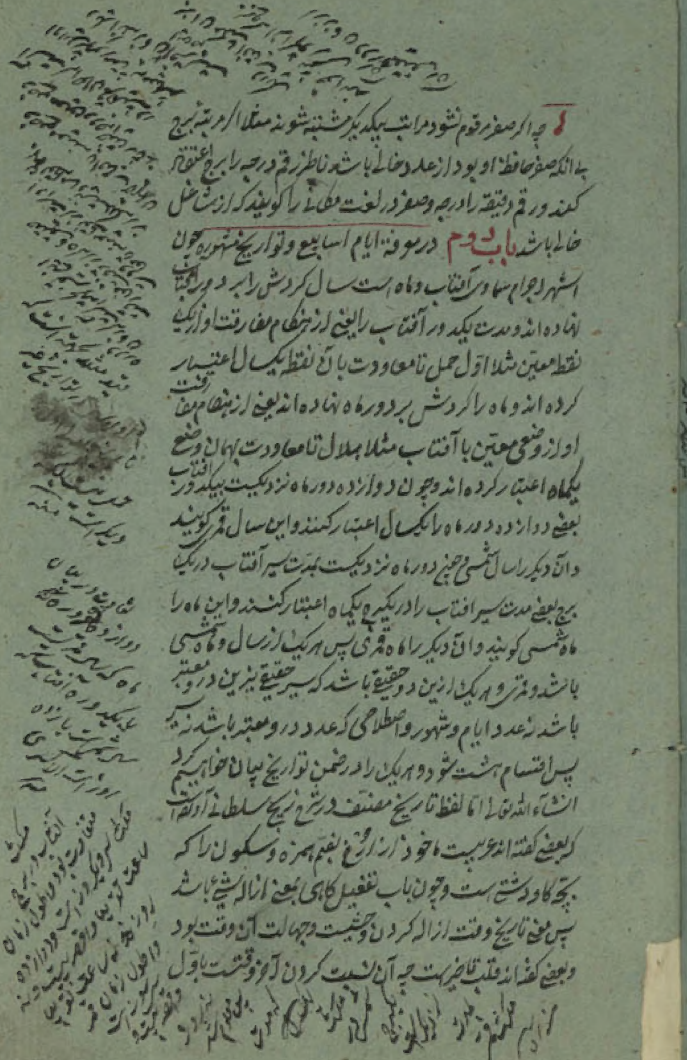

باب دوم در سنه ایام اسابیع و تواریخ مشهوره چون
اشهر اجرام سماوی آفتاب و ماه است سال کردش را بر دو مرتبه
نهاده اند و مدت یکه در آفتاب را بیخ از هنکام مفارقت او از یکی
نقطه معین مثلا اول حمل تا معاودت بان نقطه یکسال اعتبار
کرده اند و ماه را کردش بر دو ماه نهاده اند یعنی از هنکام مفارقت
او از وضعی معین با آفتاب مثلا هلال تا معاودت بهمان وضع
یکماه اعتبار کرده اند و چون دوازده دور ماه نزدیکست بیکدور آفتاب
بعضی دوازده دور ماه را یکسال اعتبار کنند و این سال قمری کویند
و آن دیکر را سال شمسی و چون دور ماه نزدیکست بمدت سیر آفتاب در یکی
برج بعضی مدت سیر آفتاب را در یکبره یکماه اعتبار کنند و این ماه را
ماه شمسی کویند و آن دیکر را ماه قمری پس هر یک از سال و ماه شمسی
باشد و قمری و هر یک ازین دو حقیقی باشد که سیر حقیقی بزین در و معتبر
باشد نه عدد ایام و شهور و اصطلاحی که عدد در و معتبر باشد نه سیر
پس اقسام هشت شود و هر یک را در ضمن تواریخ بیان خواهیم کرد
انشاء الله تعالی اما لفظ تاریخ مصنف در شرح زیج سلطانی آورده
که بعضی کفته اند عربیست ماخوذ از ارخ بفتح همزه و سکون را که
بچه کاو در شت است و چون باب تفعیل کاهی بمعنی ازاله شیء باشد
پس معنی تاریخ وقت ازاله کردن و شیست و جهالت آن وقت بود
و بعضی کفته اند مقلوب تاخیرست چه آن نسبت کردن آنوقتست باول

آن واضح نکته آنکه لفظ تاریخ عربیت بلکه عربیت واضع آنست در وقت
وضع تاریخ عرب بمرزبان آنکه از ملوک عجم بود و در زمان عمر بن خطاب
بشرف اسلام مشرف شده و میان صحابه گفت که مر عجم را عادت
که از ماه روز گویند و چون کیفیت استعمال اتاشه کرد صحابه را
بپسند آمد و ماه روز ماموس ساختند موزخ گفتند و تاریخ مقدر
آنست و بچنین توزیخ و تاریخ همزه اندر اصطلاح گوشیار گوید که
تاریخ روزی معین است که از زمانه بعد ازان بدو نسبت کنند
و بعضی گفته اند که تعریف وقت حاضرست بسند کردن آن بوقوع
حادثه از حوادث و باجمله اول سالی که در آن سال حادثه عظیم
واقع شده باشد چون ظهور مسیحی یا دولتی یا طوفانی یا زلزله یا انتقال
آن انها را مبدا سازند تا چون ضبط انفاق حوادث دیگر خواهند
کردند بآن مبدا نسبت کنند و آنرا تاریخ خوانند و آن نزد یکی
هر قومی بخبری دیگر باشد چنانکه بعد ازین معلوم گردد اما ایام اسابیع
سبع که بفارسی هفته گویند در میان خاص و عام مشهورست و نزد
بعضی مصنف رحمه الله ابتدا بآن کرده و ارقام آن با اسمای جهت
ا یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه و جمعه
ز شنبه و چون در دفتر تقویم علامت هفته متعدد و ارقام اعداد
آحاد می باشد و هفته مجموعه اول هفته یکشنبه ست بجهت ابتدای خلق
آسمان در روز یکشنبه شده چنانکه سید الله الغالب امیر المومنین
علی ابن ابیطالب علیه افضل الصلوات در اختیارات ایام
اسابیع فرموده انه که و خالاحد الیف لان فیه بدی الله فی
خلق السماء پس لابد ست که الف علامت یکشنبه باشد مع

هذا

بدانکه مقصف باصریست و زناعلامت شنبه ست گاهی همه ست و جمعه اول
هفته را شنبه میدانند علامت شنبه صاد هندی و جمعه را صفر بالف که باتفاق علامت
یکشنبه ست مقدمست اما تواریخ مشهوره چهارست اول تاریخ عرب که بسبب
و شرف نوا ریخیست چه مبدا آن از هجرت رسالت پناهست صلی الله علیه و آله
ابتدا بآن کرده و سال ایشان دوازده ماه قمریست و مراد از کلمه قمریت
القرنت که آن عدد تا شهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله این شهور
و بنا بر انچه سبق ذکر یافت مبادی ماها و ماهها این تاریخ بابن اصطلاح
قدری تحقیق باشد و اصداد را آن کسر نباشد و اسامی مشهور ایشان
اینست محرم و این ماه اول ست از سال ایشان و وجه تسمیه بحرم آن
که درین ماه قتال از جمله حرام بوده و صفر ماه دوم بود و ماخوذ از صفر
یعنی خالی خانه را در لغت عرب گویند چه خانه شدی که عربیت وطن
خود کردند در پیچ اول ماه کسیم بود و در پیچ آخر ماه تموز و باین دو ماه
ربیع بهمت آن گویند که در وقت تسمیه شهور این دو ماه در فصل ربیع افتاده
و ربیع الاول ماه پنجم و ربیع الثانی ماه ششم و وجه تسمیه آنست که درین دو ماه
اکثر اشجار بحصول میرسیده ماه رجب ماه هفتم بوده ماخوذ از ترجیب
و تعظیم بسبب آنکه این ماه را تعظیم کردندی یقال رجبه و رجبه ای عظمه
یا آنکه درین ماه جهال و عقاله عوام بعبادت رجل از رجب از اکنان متقطع
الید و روایتست از حضرت رسول صلعم که رجب نام جویست در بهشت
از شیر تر و از برف سفید تر و هر که درین ماه روزه دارد ازان جوی
آب دهند باین سبب ماه مذکور را رجب نام کرده اند و ابن
جاویست آنرا شهر الله الاصم خوانندی زیرا که درین ماه منع صدمات زیاده
از شهور دیگر بودی و صدای ساز و آلات ملاهی بگوش سمیدی و بعضی

باقی نه که از نصف بود آن ماه را بیست و یکم فرض کنند و تا آخر سال بدین
نهج میروند یکماه دی بیست و نه و اگر کسر زاید نصف شبانروز بود یعنی بدین
دوازده ساعت و بیست و شش دقیقه و شش ثانیه بیست و نهم روز در آخر
سال بیفزایند و یکی بیست و چهل و چهار دقیقه از دوازده ساعت زیاده
است کسر در آخر سال هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه از اصل
اقرب و فایق مذکور بست و عدد شهور بر سر آمده و والسلام الخاص
خوانند و لاجرم آن نهمین سی شبانروز است و ما بطریق این
حساب را در جدول آوردیم تا معلوم شود که در اول هر ماهی کسر چه
مقدار است و چند بیست نقصان ماه تقدم حساب شده و چند مانده و
جدول اینست و در سی سال یازده سال از این قبیل است که

التقویم	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸
	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵
	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷
	۴	۳	۲	۱	۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴
	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰
	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
	۳	۲	۱	۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳
	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۲۹
	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵
	۲	۱	۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲
	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۲۹	۲۸
	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
	۱	۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱
	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۲۹	۲۸	۲۷
	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
	۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰
	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶
	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹
	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵
	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸
	۴	۳	۲	۱	۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴
	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰
	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷
	۳	۲	۱	۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳
	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۲۹
	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
	۲	۱	۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲
	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۲۹	۲۸
	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵
	۱	۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱
	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۲۹	۲۸	۲۷
	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳

دو جمله راسی روز گیرند و آن روز سی ام را بیست خوانند و آن در
سال دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و پانزدهم و هجدهم و بیست و یکم
و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم بود و اینها در لفظ
بابا بیست جمع است و بعضی بجای پانزدهم شانزدهم را
گیرند و آن بر ترتیب بزیجرد کادوط پس بشمار
بدان سالها و مهمتر اصطلاحی باشد و جمله از این مذکور
شد که از کسور زاید ماه بعد از جبر نقصانات در آخر سال

کسر زاید سیصد و چند که یعنی آن کسر سی و سه یکشبانروز است و اقل عددی
که آنرا بخش سی بی باقی عدد بست و شش آن شش است و سدس یکی که جزو
یازده بود پس در مدت سی سال آن کسور یازده روز تمام شود اگر کسر
نماند و در این یازده سال دو بار کبیسه باضافه این روز زاید با ایام اصل
او گیرند و روز بست افاقه این سالها گردان این روز را زیادت کنند
بدان جهت که در سال اول کران آن کسر از نصف کمتر بود پس زیارت نکنند
و در سال دوم چون از نصف زاید مرشهور آنرا گیرند و زیارت کنند
و در سال سیم آن کسر زاید را بجمله بر نقصان آن روز حساب کنند و هر چه
باقی ماند با کسر سال چهارم و کسر سال پنجم جمع کنند چون زیاده از نصف بیشتر شود
در سال پنجم یکروز زیارت کنند و بدین قیاس تا آخر و پنجمان را در فرع کسور
دو طریق است یکی آنکه چون کسر نصف رسد آنرا واحد گیرند و دیگر آنکه تا از نصف
زیاده نشود آنرا یکی نگیرند و طریق اول اصح است و دوم بقیاس نزدیکتر بنا بر آن
قاعده که اکثر حکم کل دارد بنابرین بعضی سال پانزدهم را کبیسه کنند چه کسر
دران سال نصف زیاده است و بعضی در سال شانزدهم کبیسه کنند چه کسر دران
سال از نصف زیاده است و ما اینجا بعد و آوردیم و در اینجا بازاء هر سال
ازین سی سال کسور زاید را ثبت کردیم بعد از حذف شبانروز چون
آن کسور شبانروز شود یا بیشتر هر قمر عدد سالی که روز زاید دارد بسواد
نوشته شده و باقی بحجت

| | | |

اند که تغییر نمی‌یابد و سبب آنکه بعد از سالی در میزان گرفته اند معلوم نیست سال
ایشان بسیصد و شصت و پنج روز و ربعی بود یا زیادت و نقصان و این اختلاف
که ساطی در این تاریخ شمسی می‌گوید به شمسی حقیقی بحساب متوسط ربع
و مقدار یک درجه بطلمیوس سی و چهار دقیقه است و بحساب ابن یونس و بتانی
منسوب است بمحقق سوسی یازده دقیقه و سی و شش ثانیه و بر حساب ابن حطر نه دقیقه
و بر حساب سلطان الشهید الغ بیگ کورکان ده دقیقه و چهل و پنج ثانیه و بعضی
گفته اند که اهل روم آن کسر را بر حساب ربع تمام یافته اند موافق رصد طیموس
و اختلاف کسر از مقدمین اند پس بر این تقدیر سال ایشان شمسی حقیقی نیست
و سبب اختلاف چندین تواند بود اول قصور در آلات رصدی دوم تحکم در
زمین رصد خانه کسیر رفته و غلط هوا چهارم ضعف و تقوه باصره و دیگر آنکه
نشناختن آن کوه میسان و حیران دایلول الشبه ما که بیست و هشت روز
بنای عالی بعد از اتمام این تاریخ نزد شمسی اصطلاحی باشد چه مدت ما بحسابی
شمسی حقیقی باین شهور موافق نیست چنانکه در باب چهارم معلوم شود
و مقدمه دیگر در تاریخ سلطانی آورده است که سبب آنکه ایام و ماها بیان نوع
گرفته اند معلوم نیست و آن ربع زایده که گذشت چهار سال رود رقم شود
و این خطا بربت پس از اول آخر شباط افزایند و آن روز کبیسه باشد
و سبب آنکه در آخر شباط می افزایند آنست که ایام ماه آن کمتر است زنه
ایام باقی ماها و بعضی گفته اند بجهت آنکه آخران نزدیک تابستان طبیعی است پس آن
در او اخر حبوبات است و مبدا این تاریخ بعد از انقضاء دوازده ساعت
از وفات ذوالقرنین اسکندر بن فیلقوس الرومی و در مبدا بعضی تاریخ
خلاف است بعضی از مورخان گفته اند که اول چهارشاه اسکندر بود از
عهد طلمیوس اگر شبی چنان فهم شود که وفات اسکندر بود و کوشیار در

زیج جامع آورده است که مبدا این تاریخ اول سال هفتصد از غلبه ذوالقرنین
اسکندر و در آن سال از وی بیت نحو بیرون آمده در اطراف عالم سیر
کرده اما اکثری از محققین بر آنند که این تاریخ را بعد از دوازده سال بعد
از وفات اسکندر بنام او وضع کرده اند و باین سبب معظم این
قول را اختیار نموده و این بحسب ظاهر اگرچه بعید مینماید بجهت آنکه چه لازم آید
که بعد از وفات پادشاهی تاریخ بنام او وضع نکنند اما بعضی رسایل
بجهت توجیه این مطلب آورده اند که در تقویم بقوع ظاهر میشود و آنچنان است
که چون ملک اسکندر از بلاد یونان بخود قرار گرفته بعزم تسخیر ممالک فارس گذرش
بر بیت المقدس افتاد جماعتی از زیردستان که معظم بنی اسرائیل اند
آنجا ساکن بودند ایشان را فرمود که تاریخی از زمان حضرت موسی علیه
فیما و علیه السلام میکار نشد ترک کنند و بنام او بجدید کنند ایشان
فرمان را قبول کردند و گفتند که در اعتبار آمده است از چون هزار سال
از این تاریخ نگذرد و اثر ترک کنند و هر واقعه که در آن سال روی نماید
از امد اهزار سال دیگر گیرند و چند سال دیگر هزار سال تمام خواهد
شد چون تمام شود بنام تو کنیم و در آن حین بیست و هفت سال
از عمر اسکندر گذشته بود بعد از آن چون اندک زمانی منقضی
شد اسکندر از عالم نقل کرد و بعد از دوازده سال از فوت
او فرار سال تمام شد و چون این امری از امور عظیمه در آن سال
حادث نشد و از اسکندر نیز چیزی نمانده بود بوعده وفا نموده اسم
او را مبدا این تاریخ ساخته و الله اعلم بالحقیقة تبصره از تواریخ مشهور
تاریخ فرس قدیمست چه مستقل فرسیان بوده و بحسب وضع اقدم است
بسایر تواریخ و از آنجا که بسم یزدجرد بن شهریار شده است مشهور

کنند

تاریخ یزدجردی نیز گویند و وجه آن در آخر باب چهارم انشاء الله تعالی بیاید و اسامی
مشهور ایشان اینست فروردین ماه اردیبهشت ماه خرداد ماه تیر ماه مرداد
شهریور ماه مهر ماه آبان ماه آذر ماه دیبا یا بهمن ماه اسفندارمذ ماه و چون
اسامی روزها میان ایشان مستعمل نبود هر روزی را نام ماهی نهادند
بدین ترتیب ا اورمزد ب بهمن ج اردیبهشت د شهریور
اسفندارمذ و خرداد ز مرداد ح دیبادر ط آذر ی آبان یا خور
یا ماه یا تیر لط هوشن لا دیبمهر مه سروش نج رشن
نط فروردین سط بهرام کا رام کب باد کگ دیبدین کد دین
کس اردیبهشت کو اشتاد کز اسمان کح زامیاد کط ماراسفند
ل اینان گویند جملهٔ اینها اسامی ملائکه بست الا در مزدوی که
نام اسم الله است و نام هر روزی در هر ماهی نه موافق نام آن ماه باشد
آخر روز از ماه جشنی سازند نیز عیدی کنند و سال
ایشان هیچ سال روبیان است چنانچه هر سیصد و شصت و پنج
روز و ربعیست الا آنکه از شهور اثنی عشریه رومیه بهمن ماه کبسی و
یکروز است و چهار ماه کبسی روز و یکماه بست و هشت روز و درین
تاریخ هرجا های سای روز گیرند بتفاوت و پنج روز زاید بر شهور
در آخر آبان ماه یا در آخر اسفندارمذ ماه افزایند و وجه این نزدیک
ظاهر شود و از اخته استرقه توانند پس برین تقدیر ماههای این
تاریخ نیز بیکشی اصطلاحی باشد و اسامی ایام چنانیست ا اهنود
ب اشتود ج اسفندد د وهشت ه هشتویش دان سر زاید که در
تاریخ یزدی هر چهار سال کبیسه شده و این تاریخ در مدت صد و پنج
سیر یکروز تمام شود و سال صد و پنجم را کبیسه گیرند و آن ماه را که کبیسه تمام

آنرا هرخوانند که این ماه آخر ماهی باشد تفصیلش آن است که در اول هجرت گرامی
نامیده اند آخر فروردین ماه را خمسه مسترقه نامیده اند و آنرا نیز فروردین میگفته اند و در
نوبت دوم در آخر اردیبهشت ماه را نامیدند و آنرا نیز اردیبهشت ماه میگفته اند
و خمسه مسترقه در آخر ماه پیوسته بوده و در سالهای خورشیدی اطلاق میکرده اند
که کبیسه آن نوبت کبیسه آن ماه بود و سبب زیادتی کردن کبیسه بران است
که نزد ایشان هر روز از ماه تعلق بملکی دارد که در آن روز باسم آن ملک زمزمه
داشته اند و آن عبادتیان بوده که در هر چهار سال یکروز اضافه نمودی
بطریق روبیان زمزمه ایشان در تقویمی افزایند که پادشاهان ایشان
هر روز از زمین روزه طعامی مخصوص خوردندی و لباس خاص پوشیدندی و
چون از دور گیتی شش هزار و چهار صد و پنجاه سال است از صد و بیست
سال منقضی شده نوبت کبیسه بآبان ماه رسیده و خمسه مسترقه در آخر آبان ماه
می فزوده اند و چون اساس دولت فرسیان بصدمت سپاه نصرت پناه عرب
در شکست کبیسه بطرف شد و خمسه در آخر آبان ماه ماند و هم از اینجا حکم کرده
اند خمسه را همچنان در آخر آبان ماه افزایند و تغییر آن جایز ندارند و گویند
که از انتهای فرست هر چند کبیسه متروک شده باشد و بعضی از مسلمین
سلف نیز تقلید بیکرده اند از آنجمله ابو ریحان که بعد از این معنی رسیده اند و هر سنه
امروز در آخر اسفندارمذ ماه خمسه مسترقه زیاده میکنند چنانکه تقویم آنها
و بعد از این تاریخ از زمان ملک یزدگرد بن شهریار بن کسری ظهور یافته
که وضع این تاریخ در زمان جمشید کرده اند و بعد از وی مدت چند سال
بوده است که هر پادشاه که آمد ملک شدی تاریخ را از وقت جلوس
او گرفتندی و چون زمان او بگذشتی از آن تاریخ کرده بنام آنکس
استعداد یافتی تجدید کردندی تا آنکه ملک یزدگرد رسید تاریخ بنام

او نقل کرده و در آن روز بیستم ربیع الاول سنه احدی عشر بعد مائتین بوده است و چنان
در زمان عثمان بن سلجوق این سنه شهور شده و گفته چنانکه در تواریخ مذکور است
آسیابان مراد را بکشت یکی از عجم استطلا یافت که تاریخ بنام او منتقل شود و عجم
تاریخ جلالی نام او قرار گرفت و به و مشهور شده و در این زمان این تاریخ بدان مشکل
کنند یعنی سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت که چنان ناعده در اول اصل مقرر شده بود
و در زمان عمر این دقایق نکرده بدین سبب این تاریخ هر دو سه سال یکبار شمسی اصطلاحی
و حمله اشتر را در آخر سال افزاینده نامزد بود که در آخر آبان ماه افزوده شود بچهارم از تاریخ
مشهور و تاریخ جلالیست از تاریخ ملکی و ملکشاهی و تاریخ محمد شاهی و مبدء سبب آنکه
سلطان جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان بن طغرل بیک این را اشاره داده است و اساس
شهور این تاریخ همان اساس مشهور یزدجردیست و از همه نیز اساس تر شهور
یزدجرد بر اعتدالیست و مشهور این تاریخ باعتدالیا ملکی بسبب آنکه واسطه
ایشان آنست که در وقت وضع این تاریخ نزول آفتاب بأول حمل در هرمز روز از ماه
قدیم واقع شده بود پس آن هرمز روز را که در سال معتدم بود بطریق کبیسه فرس از پنج
سال اعتبار کرده اند و سیم فروردین نگفته اند و ماه شهور را استظهار احوال
خود گذاشته و در این تاریخ شمسی حقیقی باشد و آن بحسب پنج صد و سیصد و
شصت و پنج روز و پنج ساعت و دهم قیقه و پانزده ثانیه و چهل و هشت ثالثه
و وضع تقاویم از زمان سلطان ملکشاه تا حال برین تاریخ است و مناسب
آنست که ماههای این تاریخ نیز شمسی حقیقی باشد چنانکه بعضی را اعتبار نموده اند
یعنی هر ماهی سی روز باشد که آفتاب در نصف النهار آن روز در برج اول
برجی باشد از بروج دوازده گانه شمسی که در نصف النهار پیشتر در آن برج
مقدم بود ایام چون ایام مکث آفتاب در بروج مختلف است و جهور نوشته اند
که اول هر هشت ورق از اوراق تقویم اول ماه عربی شده و ایضا نوشته اند که ایام

اوراق در تقویم مختلف شده بنابرین گفت که ماههای این تاریخ سه روز بیشتر از سلطانی است
پس برین تقدیر ماههای شمسی اصطلاحی باشد و مستمر در این تاریخ تا تلفیق در آخر
اسفندارمذ ماه افزاینده بخلاف تاریخ فرس که یعنی در آخر آبان ماه افزایند و بعضی در آخر
اسفندارمذ ماه و در هر چهار سال یا پنج سال یکروز از سر زاید جمع شود در آخر
ماه افزایند و از آنجا سر نو کنند و سبب تردید یکی کسر سالست از ربع و باستقراء
معلوم شده است که چون شش بار یا هفت بار پنج بار سال گیرند یکبار پنج
سال افتد و اول فروردین ماه که اول سالست و انوروز سلطانی گویند در شب
باشد که آفتاب در نصف النهار آن روز در برج اول حمل باشد بشرط آنکه در
نصف النهار مقدم در هرمز بود و سبب این تاریخ گیسه ملکت هرست حکایت
کنند که در عصر سلطان ملکشاه چغتی از فلکی حکیم عمر خیام و خواجه عبد الرحمن خازنی
و دیگر ها بودند و سلطان بارش ان فرمود که بنام او صحتی بنا کنند یکی یکبار
مشورت این امر عظیم نموده بعد از قیل و قال آسانتر بار دشوار تر تشخیص داده
بسلطان عرض نمودند که کمتر زمانه که صد عام شود سی ساله است و بار معلوم
نیست که عمر تا آن وفا کند و بر آن تقدیر که صد عام شود چون در حرکات گوناگون
بود در ایام تفاوتهای فاحش پیدا میشود و ناچار اصلیح در شود و بر صد دیگر باشد
سبب این تاریخ که مدار آن تاریخ بر یوم منوط گردد و در محرمها جمع شود پس صواب
آن است که چون بسبب عدم کبس تاریخ فرس که مستعمل این زمان است
اوایل سالها مختلف شده بجهة سلطان تاریخی وضع کنیم که اول سال آن
همیشه از یکسوم باشد و بهر در زمان متبوع شود و باین سبب بانجم شاه
ابد الدهر باقی ماند پس چون سلطان را باین امر رهنمائی کردند و وضع
تاریخ مذکور را طابق سال شمسی حقیقی ساخته بنام سلطان کردند و احکام
باطراف اجرا نمودند خوشتر آنکه منجمان بعد از این تقاویم را برین تاریخ وضع و ثبت کنند

روز اول فروردین ماه این تاریخ نامند و روز نهم نهصد و چهار در آن وقت سوال نتوانست کرد که
شود و چنین آید که شصت و چهار بعد از صد و چهار است و چون هرمز روز از فروردین ماه
قدیم عراقی گرفته شد در چنین وضع تاریخ یکسان شده بود و مبدا این تاریخ نفیسه
ملکشاهی گشته باز یافت و در تقویم علامات ایام مشهور این تاریخ یعنی
تواریخ از خود ذکر کرده اند جدا شده متعدد اند ارقام جدا دایشان است پس اول علامت
یکم باشد — سلامت دوم و سیزدهم آنچه فرس نام آن ماه و اند سلامت ایام فرس سالهای
اسم قدیم است و درین زمان جدول اول نویسند و مگر در میان مجوس متداول باشد بعد
ازینها باید دانست که از جدول اول تا آخر تقویم نام فرس در ماه و در رقم فتد به نوعی که
معرفت یکدیگر آن در معرفت ماه فارسی باشد بجدول دوازده ماه نامک هر ترتیب دهند
و یکورق دیگر بجدول متمم دوم و رقی متصل بر دو ورق اول دیگر که بر همین ناظر
باشد و ستون یمین کوبند و آن دیگر ستون یسری و هر یکی را متعلقات این دو ورق را
بر ترتیبی خاص در جداول پیاورند از در تقویم قمری منتخب هر دو ورق را تقل
یکصفحه نمایند چنانکه شش ورق بجدول دوازده شهور تاریخ عشرینیه مرتب سازند پس
از جدول دوم تاریخ ابتدا بعلوفت جداول ایام اسابیع و تواریخ که مقدم بر موقت
سایر جداول است نمود و میفرماید که در تقویم شش جدول باریک در نسخه یعنی
چهار ورق و در جدول اول تا پنج این جداول ایام اسابیع وضع کنند
چه ایام مشهور بقوت اند و معلوم میشود و در دوم ایام عربیه بملاحظه سبب اشتهار
و استقبال اهل شرع و اعیاد مسلمین و سایر ایام متبرکه یعنی برتست و در سیم ایام
عربیه محسابیه چه هر دو یکقوله اند و در چهارم ایام جلالی زیرا که بعد از تاریخ عربیه
این تاریخ اشرف است چه وضع آن در زمان اسلام و بامر پادشاه اسلام بوده است
و در پنجم ایام رومی که شرف است ایام فرس و جلالی خاص است و در ششم ایام
فرس قدیم که آنهون نوازیخت چه مستعمل مجوس است و جوانهای ازین ماه ایام

چنانکه در عربیه کط یال رسد بجب گان و نقصان بشهر و در فرس و جلالی بام و در
رومیه لا اذار شهور سبعه را ایام زوجی و بیست بشد یا به آ اگر ذار شهور را نقطه ایام
او بیست باشد یا به ک اگر ذار ایام شباط باشد و در سال غیر کبیسه
یا به کط در سال کبیسه زیرا چنین نقطه چنین رقیمه مطلق اگر بر همین صد و دال ایام اسابیع است
و از اجدول اقدارات گانه کوبند نام ماه بجدول باز ماه اول آن ماه اگر مسافت
صدر باشد و الا نزدیک باقی بشت کنند و در جدول دوم فرس نام خمسه ماه
اول ایام ازین بشت کنند و در اثر از تقویم رسم و جدول اقدارات علیه کنند
چه معلوم شد که روز اول آن نقطه اول آن است و گاه باشد که ایام از تخصیص در تقویم بشمسی
بنویسند و بر سم آن ماه نقطه نمایند چه معرفت آن ایام مقابله معلوم شد و ایام
حسابی را نادر بود که در تقویم شمسی نویسند در تقویم قمری ایام عربیه بمقابله دیگر شمسیه
متروک باشد مگر ایام فرس که گاه باشد که بجهت آنکه اگر بر نقطه از ازانخ نشسته
در جنب جدول ساعات نویسند آنام ماه مگر نویسند **باب سیم**
در صورت بروج و کواکب نقادیم ایشان اولا نمود میشود که دایره عظیمه که بر فلک
نام فرض کنند بنوعی که هر نقطه فلک مشتبه باشد از منطقه البروج و خارج
البروج خوانند و فلک البروج نیز گویند یکی ازین دایره با منطقه فلک
نام مقاطع بود در دو نقطه متقابل که از نقطه اعتدال خوانند و دایره عظیمه که
هر دو فلک اعلی بر او قطب فلک هشتم گردد از دایره عرض گویند پس چون فرض
کنیم که منطقه البروج دوازده قسم متساوی شده ابتدا از نقطه اعتدال و بر بعد مرتبی
گدایره که رد دلالی از فلک اعلی و سایر افلاک که بالمطلع موهوم این شش دایره
یدوازده قسم متساوی منقسم شود چنانکه هر قسم نظیر او در میان دو نصف
مقابل و از دو دایره عرض باشند و بیلوکی می فرمایند هر یکی را برجی گویند یعنی
معنی قول منجم که فلک را بدوازده بخش کرده اند و هر بخشی را برجی نام نهاده اند و هر برج

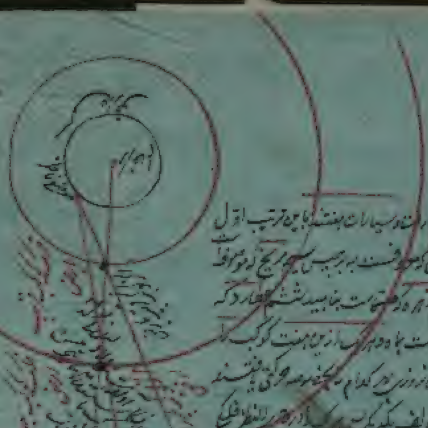

در لف قصد عمل آنکه بیند بهر یکدام ازین بروج قمر نزدیک است یا کوکبی از ثوابت یا سیارات واسطه ی بروج که خود ذکر نموده شده اند بنظر نزدیک و حوالی آن از کواکب ثابته که در وقت تسخیر ذکر آن اقسام بود و علامات ایشان اینست

حمل ۱ ثور ۲ جوزا ۳ سرطان ۴ اسد ۵ سنبله ۶ میزان ۷ عقرب ۸ قوس ۹ جدی ۱۰ دلو ۱۱ حوت و تفصیل صور بروج بعد ازین بیان خواهد شد انشاء الله تعالی

کسی نگوید که چرا علامت بروج بنابر قاعده کلیه ارقام اعداد ایشان نیست چنانکه

۱ علامت حمل باشد و ۲ علامت ثور و بکذا ابدا از تقویم کوکب که بعد اوست از اول حمل در حدود آن سه قسم خواهد بود اول بیست درجه سیم دقیقه پس اگر علامت برج بنابر قاعده کلیه ارقام با شد ناظر تقویم کوکب سابق از بیست و یک درجه خواهد کرد اگر کوکب در دهم درجه سرطان بود صورتش مرقوم خواهد بود ۹ ۷ پس ازین حال خواهیم گفت که چهار درجه و ده درجه اخواه اول عمل صورتش و حال آنکه سی درجه و ده درجه است فتا حل و هر گاه که عبارت از قوسیست از منطقه البروج که محصور باشد میان دو نصف دایره که از دو قطب عرض بیست درجه گذشته بحد منطقه البروج رسند و قسمی را که کوبند پس مجموع درجات فلکی سیصد و شصت باشد که اقل عددیست که سور تسعه از و صحیح شود الا سبع و درجه درجات بیض یا نیز زمان است که آفتاب بسبب حرکتی هر یک از نهاصر عدد کی بط کرد و ازین جهت هر درجه با نسبت دقیقه دهر دقیقه با نسبت ثانیه نسبت کنند و بکذا تا بقیه شرح بیست اول از حمل باشد و قسم دوم مجموع قسم سیم مجموع و بکذا و قسم رشت ازین اقسام بسبب سه ثلث که در حساب ناظر شود درجه اقل عددیست که از و کسور تسعه بر آن می آید آن را تسع و بیست و شش و مع هذا نسبت دادن اول و ربا او سهولت میسر است اگر کواکب ذوات سیارات و ثوابت پیدا کردن کواکب مقدار و مختلفند

در جمیع دوره از ثوابت کوینده و السیارات هفتگانه تا بین ترتیب اول زحل که بر سوست بکیوان دوم مشتری که صعود نحست بر سپهر سیم مریخ که موصوف باسم بهرام چهارم شمس که شهرست بآفتاب پنجم زهره که صفت جنابیدشتم عطارد که ملقب بکاتبست هفتم قمر که مشهور است باه و هر یک از ین هفت کوکب را فلکیست علیحده و نیز اگر سوای کواکب سبعه ثابته نیز در زیر هر کدام یکی از هفت سیاره فلکی فرض کنند از مغرب بمشرق خلاف تواتر سیارات بحرکت یک درجه در صد سال و یک درجه در هفتاد سال و یک درجه در یکسال و یک درجه در یک ماه و یک درجه در یک روز و یک درجه در یک ساعت و یک درجه در یک دقیقه و یک درجه در یک ثانیه و یک درجه در یک ثالثه و یک درجه در یک رابعه و یک درجه در یک خامسه و یک درجه در یک سادسه و یک درجه در یک سابعه و یک درجه در یک ثامنه و یک درجه در یک تاسعه و یک درجه در یک عاشره و یک درجه در یک حادیه عشره و یک درجه در یک ثانیه عشره و یک درجه در یک ثالثه عشره و یک درجه در یک رابعه عشره و یک درجه در یک خامسه عشره و یک درجه در یک سادسه عشره و یک درجه در یک سابعه عشره و یک درجه در یک ثامنه عشره و یک درجه در یک تاسعه عشره و یک درجه در یک عشرین و یک درجه در یک حادی و عشرین و یک درجه در یک ثانی و عشرین و یک درجه در یک ثالث و عشرین و یک درجه در یک رابع و عشرین و یک درجه در یک خامس و عشرین و یک درجه در یک سادس و عشرین و یک درجه در یک سابع و عشرین و یک درجه در یک ثامن و عشرین و یک درجه در یک تاسع و عشرین و یک درجه در یک ثلثین و یک درجه در یک حادی و ثلثین و یک درجه در یک ثانی و ثلثین و یک درجه در یک ثالث و ثلثین و یک درجه در یک رابع و ثلثین و یک درجه در یک خامس و ثلثین و یک درجه در یک سادس و ثلثین و یک درجه در یک سابع و ثلثین و یک درجه در یک ثامن و ثلثین و یک درجه در یک تاسع و ثلثین و یک درجه در یک اربعین و یک درجه در یک حادی و اربعین و یک درجه در یک ثانی و اربعین و یک درجه در یک ثالث و اربعین و یک درجه در یک رابع و اربعین و یک درجه در یک خامس و اربعین و یک درجه در یک سادس و اربعین و یک درجه در یک سابع و اربعین و یک درجه در یک ثامن و اربعین و یک درجه در یک تاسع و اربعین و یک درجه در یک خمسین و یک درجه در یک حادی و خمسین و یک درجه در یک ثانی و خمسین و یک درجه در یک ثالث و خمسین و یک درجه در یک رابع و خمسین و یک درجه در یک خامس و خمسین و یک درجه در یک سادس و خمسین و یک درجه در یک سابع و خمسین و یک درجه در یک ثامن و خمسین و یک درجه در یک تاسع و خمسین و یک درجه در یک ستین و یک درجه در یک حادی و ستین و یک درجه در یک ثانی و ستین و یک درجه در یک ثالث و ستین و یک درجه در یک رابع و ستین و یک درجه در یک خامس و ستین و یک درجه در یک سادس و ستین و یک درجه در یک سابع و ستین و یک درجه در یک ثامن و ستین و یک درجه در یک تاسع و ستین و یک درجه در یک سبعین و یک درجه در یک حادی و سبعین و یک درجه در یک ثانی و سبعین و یک درجه در یک ثالث و سبعین و یک درجه در یک رابع و سبعین و یک درجه در یک خامس و سبعین و یک درجه در یک سادس و سبعین و یک درجه در یک سابع و سبعین و یک درجه در یک ثامن و سبعین و یک درجه در یک تاسع و سبعین و یک درجه در یک ثمانین و یک درجه در یک حادی و ثمانین و یک درجه در یک ثانی و ثمانین و یک درجه در یک ثالث و ثمانین و یک درجه در یک رابع و ثمانین و یک درجه در یک خامس و ثمانین و یک درجه در یک سادس و ثمانین و یک درجه در یک سابع و ثمانین و یک درجه در یک ثامن و ثمانین و یک درجه در یک تاسع و ثمانین و یک درجه در یک تسعین و یک درجه در یک حادی و تسعین و یک درجه در یک ثانی و تسعین و یک درجه در یک ثالث و تسعین و یک درجه در یک رابع و تسعین و یک درجه در یک خامس و تسعین و یک درجه در یک سادس و تسعین و یک درجه در یک سابع و تسعین و یک درجه در یک ثامن و تسعین و یک درجه در یک تاسع و تسعین و یک درجه در یک مائة و یک درجه در یک حادی و مائة و یک درجه در یک ثانی و مائة و یک درجه در یک ثالث و مائة و یک درجه در یک رابع و مائة و یک درجه در یک خامس و مائة و یک درجه در یک سادس و مائة و یک درجه در یک سابع و مائة و یک درجه در یک ثامن و مائة و یک درجه در یک تاسع و مائة و یک درجه در یک مائتین و یک درجه در یک حادی و مائتین و یک درجه در یک ثانی و مائتین و یک درجه در یک ثالث و مائتین و یک درجه در یک رابع و مائتین و یک درجه در یک خامس و مائتین و یک درجه در یک سادس و مائتین و یک درجه در یک سابع و مائتین و یک درجه در یک ثامن و مائتین و یک درجه در یک تاسع و مائتین و یک درجه در یک ثلثمائة و یک درجه در یک حادی و ثلثمائة و یک درجه در یک ثانی و ثلثمائة و یک درجه در یک ثالث و ثلثمائة و یک درجه در یک رابع و ثلثمائة و یک درجه در یک خامس و ثلثمائة و یک درجه در یک سادس و ثلثمائة و یک درجه در یک سابع و ثلثمائة و یک درجه در یک ثامن و ثلثمائة و یک درجه در یک تاسع و ثلثمائة و یک درجه در یک اربعمائة و یک درجه در یک حادی و اربعمائة و یک درجه در یک ثانی و اربعمائة و یک درجه در یک ثالث و اربعمائة و یک درجه در یک رابع و اربعمائة و یک درجه در یک خامس و اربعمائة و یک درجه در یک سادس و اربعمائة و یک درجه در یک سابع و اربعمائة و یک درجه در یک ثامن و اربعمائة و یک درجه در یک تاسع و اربعمائة و یک درجه در یک خمسمائة و یک درجه در یک حادی و خمسمائة و یک درجه در یک ثانی و خمسمائة و یک درجه در یک ثالث و خمسمائة و یک درجه در یک رابع و خمسمائة و یک درجه در یک خامس و خمسمائة و یک درجه در یک سادس و خمسمائة و یک درجه در یک سابع و خمسمائة و یک درجه در یک ثامن و خمسمائة و یک درجه در یک تاسع و خمسمائة و یک درجه در یک ستمائة و یک درجه در یک حادی و ستمائة و یک درجه در یک ثانی و ستمائة و یک درجه در یک ثالث و ستمائة و یک درجه در یک رابع و ستمائة و یک درجه در یک خامس و ستمائة و یک درجه در یک سادس و ستمائة و یک درجه در یک سابع و ستمائة و یک درجه در یک ثامن و ستمائة و یک درجه در یک تاسع و ستمائة و یک درجه در یک سبعمائة و یک درجه در یک حادی و سبعمائة و یک درجه در یک ثانی و سبعمائة و یک درجه در یک ثالث و سبعمائة و یک درجه در یک رابع و سبعمائة و یک درجه در یک خامس و سبعمائة و یک درجه در یک سادس و سبعمائة و یک درجه در یک سابع و سبعمائة و یک درجه در یک ثامن و سبعمائة و یک درجه در یک تاسع و سبعمائة و یک درجه در یک ثمانمائة و یک درجه در یک حادی و ثمانمائة و یک درجه در یک ثانی و ثمانمائة و یک درجه در یک ثالث و ثمانمائة و یک درجه در یک رابع و ثمانمائة و یک درجه در یک خامس و ثمانمائة و یک درجه در یک سادس و ثمانمائة و یک درجه در یک سابع و ثمانمائة و یک درجه در یک ثامن و ثمانمائة و یک درجه در یک تاسع و ثمانمائة و یک درجه در یک تسعمائة و یک درجه در یک حادی و تسعمائة و یک درجه در یک ثانی و تسعمائة و یک درجه در یک ثالث و تسعمائة و یک درجه در یک رابع و تسعمائة و یک درجه در یک خامس و تسعمائة و یک درجه در یک سادس و تسعمائة و یک درجه در یک سابع و تسعمائة و یک درجه در یک ثامن و تسعمائة و یک درجه در یک تاسع و تسعمائة و یک درجه در یک الف و یک درجه در یک حادی و الف و یک درجه در یک ثانی و الف و یک درجه در یک ثالث و الف و یک درجه در یک رابع و الف و یک درجه در یک خامس و الف و یک درجه در یک سادس و الف و یک درجه در یک سابع و الف و یک درجه در یک ثامن و الف و یک درجه در یک تاسع و الف و یک درجه در یک الفین و یک درجه در یک حادی و الفین و یک درجه در یک ثانی و الفین و یک درجه در یک ثالث و الفین و یک درجه در یک رابع و الفین و یک درجه در یک خامس و الفین و یک درجه در یک سادس و الفین و یک درجه در یک سابع و الفین و یک درجه در یک ثامن و الفین و یک درجه در یک تاسع و الفین و یک درجه در یک ثلثة الاف و یک درجه در یک حادی و ثلثة الاف و یک درجه در یک ثانی و ثلثة الاف و یک درجه در یک ثالث و ثلثة الاف و یک درجه در یک رابع و ثلثة الاف و یک درجه در یک خامس و ثلثة الاف و یک درجه در یک سادس و ثلثة الاف و یک درجه در یک سابع و ثلثة الاف و یک درجه در یک ثامن و ثلثة الاف و یک درجه در یک تاسع و ثلثة الاف و یک درجه در یک اربعة الاف و یک درجه در یک حادی و اربعة الاف و یک درجه در یک ثانی و اربعة الاف و یک درجه در یک ثالث و اربعة الاف و یک درجه در یک رابع و اربعة الاف و یک درجه در یک خامس و اربعة الاف و یک درجه در یک سادس و اربعة الاف و یک درجه در یک سابع و اربعة الاف و یک درجه در یک ثامن و اربعة الاف و یک درجه در یک تاسع و اربعة الاف و یک درجه در یک خمسة الاف و یک درجه در یک حادی و خمسة الاف و یک درجه در یک ثانی و خمسة الاف و یک درجه در یک ثالث و خمسة الاف و یک درجه در یک رابع و خمسة الاف و یک درجه در یک خامس و خمسة الاف و یک درجه در یک سادس و خمسة الاف و یک درجه در یک سابع و خمسة الاف و یک درجه در یک ثامن و خمسة الاف و یک درجه در یک تاسع و خمسة الاف و یک درجه در یک ستة الاف و یک درجه در یک حادی و ستة الاف و یک درجه در یک ثانی و ستة الاف و یک درجه در یک ثالث و ستة الاف و یک درجه در یک رابع و ستة الاف و یک درجه در یک خامس و ستة الاف و یک درجه در یک سادس و ستة الاف و یک درجه در یک سابع و ستة الاف و یک درجه در یک ثامن و ستة الاف و یک درجه در یک تاسع و ستة الاف و یک درجه در یک سبعة الاف و یک درجه در یک حادی و سبعة الاف و یک درجه در یک ثانی و سبعة الاف و یک درجه در یک ثالث و سبعة الاف و یک درجه در یک رابع و سبعة الاف و یک درجه در یک خامس و سبعة الاف و یک درجه در یک سادس و سبعة الاف و یک درجه در یک سابع و سبعة الاف و یک درجه در یک ثامن و سبعة الاف و یک درجه در یک تاسع و سبعة الاف و یک درجه در یک ثمانة الاف و یک درجه در یک حادی و ثمانة الاف و یک درجه در یک ثانی و ثمانة الاف و یک درجه در یک ثالث و ثمانة الاف و یک درجه در یک رابع و ثمانة الاف و یک درجه در یک خامس و ثمانة الاف و یک درجه در یک سادس و ثمانة الاف و یک درجه در یک سابع و ثمانة الاف و یک درجه در یک ثامن و ثمانة الاف و یک درجه در یک تاسع و ثمانة الاف و یک درجه در یک تسعة الاف و یک درجه در یک حادی و تسعة الاف و یک درجه در یک ثانی و تسعة الاف و یک درجه در یک ثالث و تسعة الاف و یک درجه در یک رابع و تسعة الاف و یک درجه در یک خامس و تسعة الاف و یک درجه در یک سادس و تسعة الاف و یک درجه در یک سابع و تسعة الاف و یک درجه در یک ثامن و تسعة الاف و یک درجه در یک تاسع و تسعة الاف و یک درجه در یک عشرة الاف و یک درجه در یک حادی و عشرة الاف و یک درجه در یک ثانی و عشرة الاف و یک درجه در یک ثالث و عشرة الاف و یک درجه در یک رابع و عشرة الاف و یک درجه در یک خامس و عشرة الاف و یک درجه در یک سادس و عشرة الاف و یک درجه در یک سابع و عشرة الاف و یک درجه در یک ثامن و عشرة الاف و یک درجه در یک تاسع و عشرة الاف و یک درجه در یک عشرین الف و یک درجه در یک حادی و عشرین الف و یک درجه در یک ثانی و عشرین الف و یک درجه در یک ثالث و عشرین الف و یک درجه در یک رابع و عشرین الف و یک درجه در یک خامس و عشرین الف و یک درجه در یک سادس و عشرین الف و یک درجه در یک سابع و عشرین الف و یک درجه در یک ثامن و عشرین الف و یک درجه در یک تاسع و عشرین الف و یک درجه در یک ثلثین الف و یک درجه در یک حادی و ثلثین الف و یک درجه در یک ثانی و ثلثین الف و یک درجه در یک ثالث و ثلثین الف و یک درجه در یک رابع و ثلثین الف و یک درجه در یک خامس و ثلثین الف و یک درجه در یک سادس و ثلثین الف و یک درجه در یک سابع و ثلثین الف و یک درجه در یک ثامن و ثلثین الف و یک درجه در یک تاسع و ثلثین الف و یک درجه در یک اربعین الف و یک درجه در یک حادی و اربعین الف و یک درجه در یک ثانی و اربعین الف و یک درجه در یک ثالث و اربعین الف و یک درجه در یک رابع و اربعین الف و یک درجه در یک خامس و اربعین الف و یک درجه در یک سادس و اربعین الف و یک درجه در یک سابع و اربعین الف و یک درجه در یک ثامن و اربعین الف و یک درجه در یک تاسع و اربعین الف و یک درجه در یک خمسین الف و یک درجه در یک حادی و خمسین الف و یک درجه در یک ثانی و خمسین الف و یک درجه در یک ثالث و خمسین الف و یک درجه در یک رابع و خمسین الف و یک درجه در یک خامس و خمسین الف و یک درجه در یک سادس و خمسین الف و یک درجه در یک سابع و خمسین الف و یک درجه در یک ثامن و خمسین الف و یک درجه در یک تاسع و خمسین الف و یک درجه در یک ستین الف و یک درجه در یک حادی و ستین الف و یک درجه در یک ثانی و ستین الف و یک درجه در یک ثالث و ستین الف و یک درجه در یک رابع و ستین الف و یک درجه در یک خامس و ستین الف و یک درجه در یک سادس و ستین الف و یک درجه در یک سابع و ستین الف و یک درجه در یک ثامن و ستین الف و یک درجه در یک تاسع و ستین الف و یک درجه در یک سبعین الف و یک درجه در یک حادی و سبعین الف و یک درجه در یک ثانی و سبعین الف و یک درجه در یک ثالث و سبعین الف و یک درجه در یک رابع و سبعین الف و یک درجه در یک خامس و سبعین الف و یک درجه در یک سادس و سبعین الف و یک درجه در یک سابع و سبعین الف و یک درجه در یک ثامن و سبعین الف و یک درجه در یک تاسع و سبعین الف و یک درجه در یک ثمانین الف و یک درجه در یک حادی و ثمانین الف و یک درجه در یک ثانی و ثمانین الف و یک درجه در یک ثالث و ثمانین الف و یک درجه در یک رابع و ثمانین الف و یک درجه در یک خامس و ثمانین الف و یک درجه در یک سادس و ثمانین الف و یک درجه در یک سابع و ثمانین الف و یک درجه در یک ثامن و ثمانین الف و یک درجه در یک تاسع و ثمانین الف و یک درجه در یک تسعین الف و یک درجه در یک حادی و تسعین الف و یک درجه در یک ثانی و تسعین الف و یک درجه در یک ثالث و تسعین الف و یک درجه در یک رابع و تسعین الف و یک درجه در یک خامس و تسعین الف و یک درجه در یک سادس و تسعین الف و یک درجه در یک سابع و تسعین الف و یک درجه در یک ثامن و تسعین الف و یک درجه در یک تاسع و تسعین الف و یک درجه در یک مائة الف و یک درجه در یک حادی و مائة الف و یک درجه در یک ثانی و مائة الف و یک درجه در یک ثالث و مائة الف و یک درجه در یک رابع و مائة الف و یک درجه در یک خامس و مائة الف و یک درجه در یک سادس و مائة الف و یک درجه در یک سابع و مائة الف و یک درجه در یک ثامن و مائة الف و یک درجه در یک تاسع و مائة الف و یک درجه در یک مائتین الف و یک درجه در یک حادی و مائتین الف و یک درجه در یک ثانی و مائتین الف و یک درجه در یک ثالث و مائتین الف و یک درجه در یک رابع و مائتین الف و یک درجه در یک خامس و مائتین الف و یک درجه در یک سادس و مائتین الف و یک درجه در یک سابع و مائتین الف و یک درجه در یک ثامن و مائتین الف و یک درجه در یک تاسع و مائتین الف و یک درجه در یک ثلثمائة الف و یک درجه در یک حادی و ثلثمائة الف و یک درجه در یک ثانی و ثلثمائة الف و یک درجه در یک ثالث و ثلثمائة الف و یک درجه در یک رابع و ثلثمائة الف و یک درجه در یک خامس و ثلثمائة الف و یک درجه در یک سادس و ثلثمائة الف و یک درجه در یک سابع و ثلثمائة الف و یک درجه در یک ثامن و ثلثمائة الف و یک درجه در یک تاسع و ثلثمائة الف و یک درجه در یک اربعمائة الف و یک درجه در یک حادی و اربعمائة الف و یک درجه در یک ثانی و اربعمائة الف و یک درجه در یک ثالث و اربعمائة الف و یک درجه در یک رابع و اربعمائة الف و یک درجه در یک خامس و اربعمائة الف و یک درجه در یک سادس و اربعمائة الف و یک درجه در یک سابع و اربعمائة الف و یک درجه در یک ثامن و اربعمائة الف و یک درجه در یک تاسع و اربعمائة الف و یک درجه در یک خمسمائة الف و یک درجه در یک حادی و خمسمائة الف و یک درجه در یک ثانی و خمسمائة الف و یک درجه در یک ثالث و خمسمائة الف و یک درجه در یک رابع و خمسمائة الف و یک درجه در یک خامس و خمسمائة الف و یک درجه در یک سادس و خمسمائة الف و یک درجه در یک سابع و خمسمائة الف و یک درجه در یک ثامن و خمسمائة الف و یک درجه در یک تاسع و خمسمائة الف و یک درجه در یک ستمائة الف و یک درجه در یک حادی و ستمائة الف و یک درجه در یک ثانی و ستمائة الف و یک درجه در یک ثالث و ستمائة الف و یک درجه در یک رابع و ستمائة الف و یک درجه در یک خامس و ستمائة الف و یک درجه در یک سادس و ستمائة الف و یک درجه در یک سابع و ستمائة الف و یک درجه در یک ثامن و ستمائة الف و یک درجه در یک تاسع و ستمائة الف و یک درجه در یک سبعمائة الف و یک درجه در یک حادی و سبعمائة الف و یک درجه در یک ثانی و سبعمائة الف و یک درجه در یک ثالث و سبعمائة الف و یک درجه در یک رابع و سبعمائة الف و یک درجه در یک خامس و سبعمائة الف و یک درجه در یک سادس و سبعمائة الف و یک درجه در یک سابع و سبعمائة الف و یک درجه در یک ثامن و سبعمائة الف و یک درجه در یک تاسع و سبعمائة الف و یک درجه در یک ثمانمائة الف و یک درجه در یک حادی و ثمانمائة الف و یک درجه در یک ثانی و ثمانمائة الف و یک درجه در یک ثالث و ثمانمائة الف و یک درجه در یک رابع و ثمانمائة الف و یک درجه در یک خامس و ثمانمائة الف و یک درجه در یک سادس و ثمانمائة الف و یک درجه در یک سابع و ثمانمائة الف و یک درجه در یک ثامن و ثمانمائة الف و یک درجه در یک تاسع و ثمانمائة الف و یک درجه در یک تسعمائة الف و یک درجه در یک حادی و تسعمائة الف و یک درجه در یک ثانی و تسعمائة الف و یک درجه در یک ثالث و تسعمائة الف و یک درجه در یک رابع و تسعمائة الف و یک درجه در یک خامس و تسعمائة الف و یک درجه در یک سادس و تسعمائة الف و یک درجه در یک سابع و تسعمائة الف و یک درجه در یک ثامن و تسعمائة الف و یک درجه در یک تاسع و تسعمائة الف و یک درجه در یک الف الف و یک درجه در یک حادی و الف الف و یک درجه در یک ثانی و الف الف و یک درجه در یک ثالث و الف الف و یک درجه در یک رابع و الف الف و یک درجه در یک خامس و الف الف و یک درجه در یک سادس و الف الف و یک درجه در یک سابع و الف الف و یک درجه در یک ثامن و الف الف و یک درجه در یک تاسع و الف الف و یک درجه در یک الفین الف و یک درجه در یک حادی و الفین الف و یک درجه در یک ثانی و الفین الف و یک درجه در یک ثالث و الفین الف و یک درجه در یک رابع و الفین الف و یک درجه در یک خامس و الفین الف و یک درجه در یک سادس و الفین الف و یک درجه در یک سابع و الفین الف و یک درجه در یک ثامن و الفین الف و یک درجه در یک تاسع و الفین الف و یک درجه در یک ثلثة الاف الف و یک درجه در یک حادی و ثلثة الاف الف و یک درجه در یک ثانی و ثلثة الاف الف و یک درجه در یک ثالث و ثلثة الاف الف و یک درجه در یک رابع و ثلثة الاف الف و یک درجه در یک خامس و ثلثة الاف الف و یک درجه در یک سادس و ثلثة الاف الف و یک درجه در یک سابع و ثلثة الاف الف و یک درجه در یک ثامن و ثلثة الاف الف و یک درجه در یک تاسع و ثلثة الاف الف و یک درجه در یک اربعة الاف الف و یک درجه در یک حادی و اربعة الاف الف و یک درجه در یک ثانی و اربعة الاف الف و یک درجه در یک ثالث و اربعة الاف الف و یک درجه در یک رابع و اربعة الاف الف و یک درجه در یک خامس و اربعة الاف الف و یک درجه در یک سادس و اربعة الاف الف و یک درجه در یک سابع و اربعة الاف الف و یک درجه در یک ثامن و اربعة الاف الف و یک درجه در یک تاسع و اربعة الاف الف و یک درجه در یک خمسة الاف الف و یک درجه در یک حادی و خمسة الاف الف و یک درجه در یک ثانی و خمسة الاف الف و یک درجه در یک ثالث و خمسة الاف الف و یک درجه در یک رابع و خمسة الاف الف و یک درجه در یک خامس و خمسة الاف الف و یک درجه در یک سادس و خمسة الاف الف و یک درجه در یک سابع و خمسة الاف الف و یک درجه در یک ثامن و خمسة الاف الف و یک درجه در یک تاسع و خمسة الاف الف و یک درجه در یک ستة الاف الف و یک درجه در یک حادی و ستة الاف الف و یک درجه در یک ثانی و ستة الاف الف و یک درجه در یک ثالث و ستة الاف الف و یک درجه در یک رابع و ستة الاف الف و یک درجه در یک خامس و ستة الاف الف و یک درجه در یک سادس و ستة الاف الف و یک درجه در یک سابع و ستة الاف الف و یک درجه در یک ثامن و ستة الاف الف و یک درجه در یک تاسع و ستة الاف الف و یک درجه در یک سبعة الاف الف و یک درجه در یک حادی و سبعة الاف الف و یک درجه در یک ثانی و سبعة الاف الف و یک درجه در یک ثالث و سبعة الاف الف و یک درجه در یک رابع و سبعة الاف الف و یک درجه در یک خامس و سبعة الاف الف و یک درجه در یک سادس و سبعة الاف الف و یک درجه در یک سابع و سبعة الاف الف و یک درجه در یک ثامن و سبعة الاف الف و یک درجه در یک تاسع و سبعة الاف الف و یک درجه در یک ثمانة الاف الف و یک درجه در یک حادی و ثمانة الاف الف و یک درجه در یک ثانی و ثمانة الاف الف و یک درجه در یک ثالث و ثمانة الاف الف و یک درجه در یک رابع و ثمانة الاف الف و یک درجه در یک خامس و ثمانة الاف الف و یک درجه در یک سادس و ثمانة الاف الف و یک درجه در یک سابع و ثمانة الاف الف و یک درجه در یک ثامن و ثمانة الاف الف و یک درجه در یک تاسع و ثمانة الاف الف و یک درجه در یک تسعة الاف الف و یک درجه در یک حادی و تسعة الاف الف و یک درجه در یک ثانی و تسعة الاف الف و یک درجه در یک ثالث و تسعة الاف الف و یک درجه در یک رابع و تسعة الاف الف و یک درجه در یک خامس و تسعة الاف الف و یک درجه در یک سادس و تسعة الاف الف و یک درجه در یک سابع و تسعة الاف الف و یک درجه در یک ثامن و تسعة الاف الف و یک درجه در یک تاسع و تسعة الاف الف و یک درجه در یک عشرة الاف الف و یک درجه در یک حادی و عشرة الاف الف و یک درجه در یک ثانی و عشرة الاف الف و یک درجه در یک ثالث و عشرة الاف الف و یک درجه در یک رابع و عشرة الاف الف و یک درجه در یک خامس و عشرة الاف الف و یک درجه در یک سادس و عشرة الاف الف و یک درجه در یک سابع و عشرة الاف الف و یک درجه در یک ثامن و عشرة الاف الف و یک درجه در یک تاسع و عشرة الاف الف و یک درجه در یک عشرین الف الف و یک درجه در یک حادی و عشرین الف الف و یک درجه در یک ثانی و عشرین الف الف و یک درجه در یک ثالث و عشرین الف الف و یک درجه در یک رابع و عشرین الف الف و یک درجه در یک خامس و عشرین الف الف و یک درجه در یک سادس و عشرین الف الف و یک درجه در یک سابع و عشرین الف الف و یک درجه در یک ثامن و عشرین الف الف و یک درجه در یک تاسع و عشرین الف الف و یک درجه در یک ثلثین الف الف و یک درجه در یک حادی و ثلثین الف الف و یک درجه در یک ثانی و ثلثین الف الف و یک درجه در یک ثالث و ثلثین الف الف و یک درجه در یک رابع و ثلثین الف الف و یک درجه در یک خامس و ثلثین الف الف و یک درجه در یک سادس و ثلثین الف الف و یک درجه در یک سابع و ثلثین الف الف و یک درجه در یک ثامن و ثلثین الف الف و یک درجه در یک تاسع و ثلثین الف الف و یک درجه در یک اربعین الف الف و یک درجه در یک حادی و اربعین الف الف و یک درجه در یک ثانی و اربعین الف الف و یک درجه در یک ثالث و اربعین الف الف و یک درجه در یک رابع و اربعین الف الف و یک درجه در یک خامس و اربعین الف الف و یک درجه در یک سادس و اربعین الف الف و یک درجه در یک سابع و اربعین الف الف و یک درجه در یک ثامن و اربعین الف الف و یک درجه در یک تاسع و اربعین الف الف و یک درجه در یک خمسین الف الف و یک درجه در یک حادی و خمسین الف الف و یک درجه در یک ثانی و خمسین الف الف و یک درجه در یک ثالث و خمسین الف الف و یک درجه در یک رابع و خمسین الف الف و یک درجه در یک خامس و خمسین الف الف و یک درجه در یک سادس و خمسین الف الف و یک درجه در یک سابع و خمسین الف الف و یک درجه در یک ثامن و خمسین الف الف و یک درجه در یک تاسع و خمسین الف الف و یک درجه در یک ستین الف الف و یک درجه در یک حادی و ستین الف الف و یک درجه در یک ثانی و ستین الف الف و یک درجه در یک ثالث و ستین الف الف و یک درجه در یک رابع و ستین الف الف و یک درجه در یک خامس و ستین الف الف و یک درجه در یک سادس و ستین الف الف و یک درجه در یک سابع و ستین الف الف و یک درجه در یک ثامن و ستین الف الف و یک درجه در یک تاسع و ستین الف الف و یک درجه در یک سبعین الف الف و یک درجه در یک حادی و سبعین الف الف و یک درجه در یک ثانی و سبعین الف الف و یک درجه در یک ثالث و سبعین الف الف و یک درجه در یک رابع و سبعین الف الف و یک درجه در یک خامس و سبعین الف الف و یک درجه در یک سادس و سبعین الف الف و یک درجه در یک سابع و سبعین الف الف و یک درجه در یک ثامن و سبعین الف الف و یک درجه در یک تاسع و سبعین الف الف و یک درجه در یک ثمانین الف الف و یک درجه در یک حادی و ثمانین الف الف و یک درجه در یک ثانی و ثمانین الف الف و یک درجه در یک ثالث و ثمانین الف الف و یک درجه در یک رابع و ثمانین الف الف و یک درجه در یک خامس و ثمانین الف الف و یک درجه در یک سادس و ثمانین الف الف و یک درجه در یک سابع و ثمانین الف الف و یک درجه در یک ثامن و ثمانین الف الف و یک درجه در یک تاسع و ثمانین الف الف و یک درجه در یک تسعین الف الف و یک درجه در یک حادی و تسعین الف الف و یک درجه در یک ثانی و تسعین الف الف و یک درجه در یک ثالث و تسعین الف الف و یک درجه در یک رابع و تسعین الف الف و یک درجه در یک خامس و تسعین الف الف و یک درجه در یک سادس و تسعین الف الف و یک درجه در یک سابع و تسعین الف الف و یک درجه در یک ثامن و تسعین الف الف و یک درجه در یک تاسع و تسعین الف الف و یک درجه در یک مائة الف الف و یک درجه در یک حادی و مائة الف الف و یک درجه در یک ثانی و مائة الف الف و یک درجه در یک ثالث و مائة الف الف و یک درجه در یک رابع و مائة الف الف و یک درجه در یک خامس و مائة الف الف و یک درجه در یک سادس و مائة الف الف و یک درجه در یک سابع و مائة الف الف و یک درجه در یک ثامن و مائة الف الف و یک درجه در یک تاسع و مائة الف الف و یک درجه در یک مائتین الف الف و یک درجه در یک حادی و مائتین الف الف و یک درجه در یک ثانی و مائتین الف الف و یک درجه در یک ثالث و مائتین الف الف و یک درجه در یک رابع و مائتین الف الف و یک درجه در یک خامس و مائتین الف الف و یک درجه در یک سادس و مائتین الف الف و یک درجه در یک سابع و مائتین الف الف و یک درجه در یک ثامن و مائتین الف الف و یک درجه در یک تاسع و مائتین الف الف و یک درجه در یک ثلثمائة الف الف و یک درجه در یک حادی و ثلثمائة الف الف و یک درجه در یک ثانی و ثلثمائة الف الف و یک درجه در یک ثالث و ثلثمائة الف الف و یک درجه در یک رابع و ثلثمائة الف الف و یک درجه در یک خامس و ثلثمائة الف الف و یک درجه در یک سادس و ثلثمائة الف الف و یک درجه در یک سابع و ثلثمائة الف الف و یک درجه در یک ثامن و ثلثمائة الف الف و یک درجه در یک تاسع و ثلثمائة الف الف و یک درجه در یک اربعمائة الف الف و یک درجه در یک حادی و اربعمائة الف الف و یک درجه در یک ثانی و اربعمائة الف الف و یک درجه در یک ثالث و اربعمائة الف الف و یک درجه در یک رابع و اربعمائة الف الف و یک درجه در یک خامس و اربعمائة الف الف و یک درجه در یک سادس و اربعمائة الف الف و یک درجه در یک سابع و اربعمائة الف الف و یک درجه در یک ثامن و اربعمائة الف الف و یک درجه در یک تاسع و اربعمائة الف الف و یک درجه در یک خمسمائة الف الف و یک درجه در یک حادی و خمسمائة الف الف و یک درجه در یک ثانی و خمسمائة الف الف و یک درجه در یک ثالث و خمسمائة الف الف و یک درجه در یک رابع و خمسمائة الف الف و یک درجه در یک خامس و خمسمائة الف الف و یک درجه در یک سادس و خمسمائة الف الف و یک درجه در یک سابع و خمسمائة الف الف و یک درجه در یک ثامن و خمسمائة الف الف و یک درجه در یک تاسع و خمسمائة الف الف و یک درجه در یک ستمائة الف الف و یک درجه در یک حادی و ستمائة الف الف و یک درجه در یک ثانی و ستمائة الف الف و یک درجه در یک ثالث و ستمائة الف الف و یک درجه در یک رابع و ستمائة الف الف و یک درجه در یک خامس و ستمائة الف الف و یک درجه در یک سادس و ستمائة الف الف و یک درجه در یک سابع و ستمائة الف الف و یک درجه در یک ثامن و ستمائة الف الف و یک درجه در یک تاسع و ستمائة الف الف و یک درجه در یک سبعمائة الف الف و یک درجه در یک حادی و سبعمائة الف الف و یک درجه در یک ثانی و سبعمائة الف الف و یک درجه در یک ثالث و سبعمائة الف الف و یک درجه در یک رابع و سبعمائة الف الف و یک درجه در یک خامس و سبعمائة الف الف و یک درجه در یک سادس و سبعمائة الف الف و یک درجه در یک سابع و سبعمائة الف الف و یک درجه در یک ثامن و سبعمائة الف الف و یک درجه در یک تاسع و سبعمائة الف الف و یک درجه در یک ثمانمائة الف الف و یک درجه در یک حادی و ثمانمائة الف الف و یک درجه در یک ثانی و ثمانمائة الف الف و یک درجه در یک ثالث و ثمانمائة الف الف و یک درجه در یک رابع و ثمانمائة الف الف و یک درجه در یک خامس و ثمانمائة الف الف و یک درجه در یک سادس و ثمانمائة الف الف و یک درجه در یک سابع و ثمانمائة الف الف و یک درجه در یک ثامن و ثمانمائة الف الف و یک درجه در یک تاسع و ثمانمائة الف الف و یک درجه در یک تسعمائة الف الف و یک درجه در یک حادی و تسعمائة الف الف و یک درجه در یک ثانی و تسعمائة الف الف و یک درجه در یک ثالث و تسعمائة الف الف و یک درجه در یک رابع و تسعمائة الف الف و یک درجه در یک خامس و تسعمائة الف الف و یک درجه در یک سادس و تسعمائة الف الف و یک درجه در یک سابع و تسعمائة الف الف و یک درجه در یک ثامن و تسعمائة الف الف و یک درجه در یک تاسع و تسعمائة الف الف و یک درجه در یک الف الف الف و یک درجه در یک حادی و الف الف الف و یک درجه در یک ثانی و الف الف الف و یک درجه در یک ثالث و الف الف الف و یک درجه در یک رابع و الف الف الف و یک درجه در یک خامس و الف الف الف و یک درجه در یک س

مردی زانده بسر زانو ایستاده از بر فرق کوتف کواکب او بهشت اند
خوانند یکی مشتری صورت **سیاق** است واو را بسطی ست و مغزو جنگ و دمی نیز
کویند سنگ پشت زانه ستارگان او دوازده بر یکطرف ایستاده اند روشن
با دوستاره دیگر تاریک بر مثال مشتری مغزه دبین سبب عوام ازاریکیت
خوانند و منجمان لشر واقع بجهة شمالی بهذه او یکسی کوال فراهم کرده باشد و انرا
راست رده نزد آه و بال او مینامند صورت **دجاجه** است مرغ ماده کردن
دراز کرده صورت مغرب بجهة او بجهیدن و بالها شاده بجهة بریدن جسته
ستاره راست خارج دو دو بسران کوکبست رانس مجره در جنوب کوکبست
واقع بقدر یکه نیزه او را صفق را لدجاجه خوانند و بسر دم او کوکبی سرخ
در میان مجره او را روف کویند و بر پیش روف چهار کوکب روشن اند
بر خط شبه مستقیم بر عرض مجره یکی از آن بر بال راست دجاجه است و یکی بر
سینه و دو بر بال چپ و این چهار کوکب را لعرب فرارس کویند و ذنب دجاجه
چون تابان چهارست ار بخنه آنرا روف کویند دهم صورت **ذات الکرسی**
است زنی را مانند بر کرسی نشسته کرا و را ذات یمین و پایها فرو کذاشته پیوسته
کوکبست و دو صورت بعد از همین صورت مذکورست که بعضی در بین موضع صورت
شتری تخیل کرده اند نه راست صدر تهی و دشت کاه نیست بلکه کواکب
بعضی از صورت ذات الکرسیست و بعضی از مرآت المسلسلة و بعضی
از حامل راس الغول و بعضی غیر موجود چنانکه پیدا کرد کواکب از صورت ذات
الکرسی بر خطی اند شبه بخط مستقیم که مجره را قطع کرده است بر عرض و این خط
بر بین شرقی و غربی طرف جنوب این خط سطری مقوس از کواکب خفیه
متصل شود بچهار کوکب متقارب که بمنزله سر شتر بود و آن سطر مقوس
بمنزله کردن او و از بخت این کواکب در جنوب سه مجره دو کوکب مرآت المسلسلة

و آن بر دست شرقیست و آن کوکب سجیدا و بر نفس مجره است و بخت این کواکب بر سر
شتر است و عرب این کوکب را کف الخضیب و کف الزبا کویند چه از نزدیک
زبا نظر مقوس از کواکب خارج شود و باین کواکب روشن که بمجره از متصل
شوند و از ما بین الزبا کویند و این کواکب روشن بمنزله آن دست بود و هر
یک کوکب بمنزله یک انکشت خضاب کرده اهل نجوم از آن کواکب پنج را که
پیشتر همی آید از کف الخضیب کویند و سنام ان ناقه نیز کویند چه بر کوهان
شترست و نظر العلوی در نهایت الادراک آورده چون کف الخضیب بنصف
النهار رسد دعا مستجاب شود و الا دعای ظالم یا زدهم صورت **حامل ذات**
الغول است و او را بر ساوش نیز خوانند مرد را مانند که بر پای چپ ایستاده
سر سوی شمال و پایهای سوی جنوب و پای راست برداشته و بدست چپ
سر غول را بخویش کرفته و دست راست بر بالای سر برآورده و الت قطعی
بدست کرفته کواکب او بیست و شش اند بیرون از سر و بدن از اس غول کوکبست کم
از قدر فاذا الزاس الغول کویند و از دهم صورت **مسلسلة الاعنة** است
مرد را مانند بر پای ایستاده هر یکدست عنان دو بدیکر دست فا دیا نزدیک کواکب او
چهار ده اند و بر جانب جنوب او ستاره ایست روشن و سرخ و در انکه از زمره منبع با
زبا طلی کنه آرا عیوق خوانند چه بر قیسه زبا ست مشتق از فوق یعنی باز داشتن
انکاه میان چه نکاه میان باز دارنده بود از امور زشت و دیکر از عیوق تا دیکر دو اه
با دو اع کرد از زین در باب دوازدهم معلوم کرد و بر مثال قطع مشتق از اتوبه بود
و سر زاویه متوجه بود آنرا کعب ذا العنان کویند سیزدهم صورت **حوا** است
مرد را مانند بر پای ایستاده و پایهای او در شمال برج عقرب است و بحر
دو دست خود ماری کرفته و سر آن مار در جنوب کوکب فکه است بیست و چهار
ستاره راست خارج پنج از مجره ستاره ایست روشن بر سر او کرباستر من

بر شمال مختلف متاخرین است از آنرا پس اخوانند چهاردهم صورت **جبار** است وادرا جبار اخوانند ستاره‌ای را مانند سر و دم برداشته برابر سر خوانند و گویند از آنجا فرود آید و جبار ستاره‌ایست درخشنده و نیز گفته‌اند که او را ساکن راسخ و نیز گفته‌اند که بر مثال مثلثیست نیز گفته‌اند که او را عظم آن مثلث از عقب اژدها خوانند پانزدهم صورت **سهم** است وادرا بعضی تیر خوانند ستاره‌ای را مانند واقع میان صقار الیه جابجه و نسر الطایر در راست سر کمر و نیم بالاتر شرق و موازیش بجانب مغرب چرخ ستاره‌ایست شانزدهم صورت **عقاب** است عقاب را مانند در راست زیر مشرق نسر ستاره‌ایست بخط شش و کوکب روشن با پین المنکبین او هست با دو کوکب بر طرفین او راست تا بگیرد مثال خطی مستقیم و عوام انها را بین نسر واقع گویند منجمان آن روشن را نسر الطایر خوانند چه بآن دو کوکب شبیه بر کسی بال گشاده بود در حال طیران و پرواز هفدهم صورت **دافین** است مانند آن دو ماهی که بر شکل هیئت منفوخ آدمی دو دست که از عرض را بهند بر پشت خود گرفته دو بکنار آورده دو کوکب او و هشت ازانجمله چهار کوکب است بر عقب سر او بر بعد دو نیزه بر شکل معین عوام آن صلیب خوانند و در پیش این صلیب کوکبی بر آید و در روشنی نزدیک باین چهار کوکب از عود صلیب و ذنب الدافین خوانند نوزدهم صورت **قطعة الفرس** است آنرا پس الفرس نیز خوانند سر پسی را مانند در پس دافین و بقدر دو کرکوشش پس وی جذب چهار کوکب است نوزدهم صورت **فرس اعظم** است پسی را مانند با سر و دوش که او را کفل و پای نیست کوکب او بیست اند ازانجمله چهار کوکب او مانند بر شکل مربعی فراخ که ضلع آن قریب بیک نیزه بود لیکن ضلع شمالی آن اصغر از ضلع جنوبی بود و عرب آن مربع را دلو خوانند و آن ستاره که بر ضلع زاویه شرقی شمالی مربع بود آنرا سرة الفرس خوانند و انکه بر شرقی جنوبی است جناح الفرس و انکه بر غربی شمالیست منکب الفرس و دیگر را بین الفرس خوانند بیستم صورت

مرأة المسلسلة است وعوام آن را زن بسته خوانند زنی را مانند که ستاده بود و دست راست او بالا کشیده و در یکی از زده دست او بالای او بر مختلف قول بر نخیریست و کوکب او بیست و نه اند ازانجمله کوکبی روشن و سه از قدر ثانیه بر مثال سرة الفرس اند و بعضی هفت کوکب خیال کنند بر مثال سرة الفرس و بعضی این صورت را با صورت آنرا چپ المسلسلة گویند و بطلمیوس این صورت را بر علیحده نیاورده است بیست و یکم صورت **قیطس** است مشتمل بر ماهی متوسط است ستاره‌ایست بر سر او و سه بر دهان او و سه بر پشت او و سه بر دم او و آنرا پس الحوت جنوبی خوانند و سه بر فاصله آن تحیج کواکب داخل این صورت بیست و سی و یک کوکب اند خارج بیست و نه اند از صور منظقة البروج که صور بروج عشریه اند اول صورت **حمل** است کبشی را مانند که او را دو شاخ است مقدم او بطرف مشرق و مؤخر او بطرف مغرب و دو پای او بطرف جنوب و ملتفت شده است بطرف مؤخر خود بنوعی که گویی پشت خود میخارد کواکب او سیزده اند شانزدهم صورت **ثور** است گاوی را مانند که او را کفل و دو پای نیست سر بر داشته پاد پیش انداخته بر خلاف اقوال مقدم او بطرف مشرق و مؤخر او بطرف مغرب ستارگان او سی و دو اند خارج یازده سیم صورت **جوزا** است دو او را توامان دو پسر نیز گویند دو آدمی را مانند متعانق در شمال گاهگان و سر ایشان در طرف شمال و مشرق است و پایها بطرف جنوب و مغرب در نفس مجره و جوزا بین سب گویند که مرور این صورت در میان آسمان است یعنی جوزا کل شی و وسط و بعضی گویند که چون جبار را که ذکر صورت جوزا گویند بجزء یاض اگر کواکب او که مستور است از کوشفندی که وسط او بسفید بود پس توامان را که هم در جوار او است هم بجار جوزا گویند کوکب او هژده است خارج هشت چهارم صورت **سرطان** است عرچند گاه مقدم او بطرف مشرق و مؤخر او بطرف مغرب و جنوب ستارگان

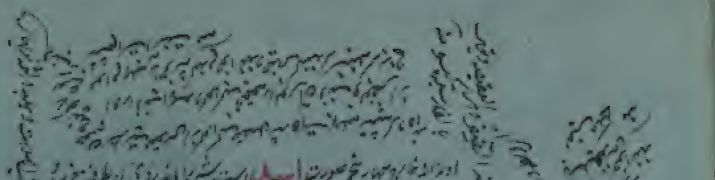

او را خارج چهار پنج صورت **اسد** است شیر را مانند روی او بطرف مغرب
پشت او بشمال و دست و دست کشیده است خارج هشت رقیه کوکب او کوکب واقعه کوچک است
روشن و سرخ که بر قلب اسد است آنرا قلب الاسد گویند و از جمله خارجه
او کوکب عظیم الجثه است که عرب او را بهله خوانند و آن سه کوکب که
بطلیموس صفیره خوانده است از پی کوکب است ششم صورت **سنبله** است
و او را عذرا نیز گویند زنی را مانند دامن فرو افتاده دست چپ او
آویخته و دست راست برداشته و بآن خوشه گرفته و کوکبی روشن بر کف
دست چپ اوست او را سماک اعزل خوانند از جهة ارتفاع او سماک دارا از جهة
آنکه سماک اعزل در برابر سماک رامح که نیزه دارد کوکب او نیست و
ششم است هفتم صورت **میزان** چیزی را مانند دو کفه از جانب مغرب
و عمود او بطرف مشرق هشت ستاره است خارج از هشت صورت **عقرب**
است کژدمی را مانند سر او بطرف شمال و مغرب و دم او برداشته بجانب
جنوب و مغرب کوکب او پست و یکصد خارج سه نهم **قوس** است او را
رامی نیز خوانند و او آنرا مانند از کردن تا آخر او از اصل کردن او نصف
مردی پرون آمده تا کمر عمامه بر سر دارد و او را نوعلا نیز خوانند و کمانی
در دست گرفته و بدست دیگر برکشیده سی و یک کوکب است دهم صورت
جدی است بزغاله را مانند که دو شاخ دارد دوسر او دو دست
او بطرف مغرب و پشت او بشمال و از پشت تا دم مثلی خطی کشیده کوکب
او بست و پنج اند یازدهم صورت **دلو** است او را سقا
الماء و الا نیز خوانند مردی را مانند بر جای استاده سر او در شمال او پیش
او در جنوب و میل نموده بطرف مشرق و دستها دراز کرده و میگذرد
کوزه گرفته و از آن آب میریزد بطرف قدم خود و آب بجوبان میکشند

تا اینجا

او را بین جنوبی کوکب او چهل و دو است خارج سه و بعضی گویند که او را باین سبب
دلو گویند که مرغی را که در صورت فرس اعظم گفتیم عرب دلو گویند و این مجاور
این صورت است بر قیاس چیزها رتوامان دوازدهم صورت **حوت** است
و او را سمکتین نیز خوانند دو ماهی را مانند سر یکی بطرف مغرب و دم بطرف
مشرق و سر دیگری بطرف شمال و دم بطرف جنوب نزدیک دو شاخ
حمل و حمل شده دم ایشان بخط مقوس طویلی که از کوکب صفار
منصور شده و آنرا خیط الکتان گویند کوکب او سی و چهار است
خارج چهار مجموع کوکب این صورت دویست و شصت و نه اند خارج هشتاد و
هشت سوی صفیره بعیده و بر ارباب فهم مخفی نماند که صور دوازده گانه بحرکت
فلک نهم مطرح اند چنانکه سایر صور فلکها از موازات افق می کرد او را
بیک اعتبار کرده اند پرون رونده پس کوکب حمل بخور رود و
کوکب ثور بجزاو علی هذا القیاس چنانکه در بین زمان کوکب اول حمل تا خر
او منتقل شده و از صورة حمل الا اقدام او در رونانده لیکن اهل
این فن تغییر اسم جایز ندارند تا تطابق ارصاد آن اسم باشد چه
مدعا اقدام بر وجهت نه صور و ز انتقال صور خلیا باقدام رسد
او را صور حمل اول صورة که بنطقة البروج نزدیکتر است صورت
قیطس جنوبیست حیوانی را مانند بحری که او را دو پاست و دمی
مرغ کوکب او بست و دو است ز انجمله دو کوکب بر حوالی دم اوست
مقدار دو نیزه ز یکدیگر دور و انگه بطرف جنوبیست ذنب قیطس جنوبی
گویند و آن دیگر را که مهمترست ذنب قیطس شمالی دوم صورت **خباث**
و عوام تمساح خوانند و جوزا نیز گویند چنانکه مذکور شد مردی را
مانند با کمر و شمشیر بر پا ایستاده و بست و شش کوکب بر بالای سر او

دست چپ در آستین کشیده و آستین را نداخته کی دوشت ستاره است و
سه ستاره مکراه را که بریک خمت زنه منطقه جوزا و نطاق الجوزا و نخل الجوزا
و نظم و نظام گویند سیم صورت **نفس** است جوی آب را ماند که
عطفات بسیار دارد و ابتداء او از زیر قدم جنب جوزا باشد و بلطف از
عطف باطراف بگوی که روشن منتهی شود که آنرا آخر النهر گویند سی و چهار
ستاره است چهارم صورت **ارنب** است محکوشی را ماند دو بسوی
مغرب دوازده ستاره است پنجم صورت **کلب اکبر** است سگی را ماند
دو نده بر دنبال صورت جبار از پخت آنرا کلب الجبار گویند هژده
کوکب خارج یازده از جمله کوکب داخله کوکب سرد هن کلب بر روشنترین
کواکب ثابته است و او را شعری یمانی خوانند چه بمغیب او بجانب یمنیت
و او را شهاکلب یمانی نیز خوانند و کوکب خمیر دیست نزدیک با و بقدر
سه کرد نیم که او را مرزم یمانی خوانند ششم صورت **کلب اصغر** است
و آنرا دو ستاره است یکی را که روشنتر است شعری شامی گویند بجهة آنکه
مغیب او بجانب شام است و آن دیگر را که بقدر دو کز از و دورست مرزم
شامی سبب تسمیه این دو ستاره بکلب صغیر آنست که او را مرزم یمانی و مرزم
و عرشعری یمانی را عبور و شامی را غمیصا گویند و از مواجهات ایشان آنست
که شعریان خواهران سهیلند و میان سهیل و جوزا نزاعی دست داد
پس سهیل پشت جوزا بشکست و بجانب جنوب گریخت و شعری یمانی از
عقب او از جوزا بگذشت ازین جهة او را عبور گفتند و شعری شامی
چندان بر فراقت بگریست که چشمش بوشید و شد ازین جهة او را غمیصا
گفتند چه غموص در لغت فرو پوشیدن چشم است **هفتم** صورت **سفینه** است
کشتی را ماند چهل و چهار کوکب است ازین کوکب است سهیل که مشهور و معروف است

بر فلک گشته است **هشتم** صورت **شجاع** است هژده ستاره است
سر او چهار کوکب متقارب است مایل بسوی شمال و نهایت دم او در
جانب جنوب بسمال اعراف ستارگان او بیست و چند خارج و دو از جمله کوکب
داخله کوکب گرد و روشن بر ران صورت است و در حوالی او هیچ کوکب نیست
او را فرد آنچه و فق آنچه گویند **نهم** صورت **باطیه** است قدحی را
ماند از عرق شده باشد کباب و پشت شجاع از جهة اشتراک این دو صورت در او
کوکب هفت ستاره است **دهم** صورت **غراب** است زاغی را ماند سر سوی مغرب
زیر شجاع نشسته و کوکبهای بر منقار او نشسته که او را منقار الغراب گویند
یازدهم صورت **قنطورس** است صورتی را ماند از نصف پشت بصورت آدمی
و از اینجا بالصورت موخر قنطورس بطریق رای کسی و هفت ستاره است دو کوکب روشن
از نهایت دست این دابت ترتیب بافق و ارتفاع و از ارتفاع سهیل
کمتر است از رجل قنطورس خوانند دوازدهم صورت **سبع** است شیری
ماند و قنطورس پای او گرفته است نوزده ستاره است سیزدهم صورت **تجم** است
عود سوزیرا ماند که شعله میزده باشد هفت ستاره است چهاردهم صورت
اکلیل جنوبی است شکل اصغر را ماند و عرب آن را تاجه خوانند
سیزده ستاره است پانزدهم صورت **حوت جنوبی** است ماهی را ماند عظیم سر او
بجانب مشرق و ذنب او بجانب مغرب یازده کوکب خارج نقش و از جمله کوکب داخله
کوکبی روشن از قدر اول بر دهن این صورت آرام گاه جنوبی خوانند
جمیع کواکب نفس این صورت یکصد و نوزده و هفت است و خارج نوزده یمانی
سخن در صورت صورة کواکب ثابته مشهوره بقدر حاجة الماء کما بصدد الله فقیر المفتاح
و الوهاب بر فلک ثامن اند فوق فلک حمل قبل ازین مذکور شد که در یک کره
دو حرکت مختلف متعذر است و باین سبب تر بیع کردیم سیوم سیاره را چون

فلک اول که محیط بکل افلاک است و محرک آنها

منطقه فلک مایل منطبق باشد بسیم تدویر وان معروف باشد در حامل بطرائق
تدویر یا نه گوکب یکین منطقه ایشان داخل در سطح منطقه حامل بود بخلاف
سایر کواکب و حامل را نیز بعد از ممثل سه فلک دیگر بود اول مدیر وان
در مرکز ممثل بود بطریق حوامل در ممثلات تخوم و منطقه اش مواضع منطقه
ممثل بود دوم حامل وان در مرکز ممثل مدیر بود چنانکه مدیر در مرکز ممثل
و منطقه اش در سطح منطقه مدیر بود بسیم تدویر بود در مرکز حامل علی الرسم
و هر یک از دو کوکب نیز علی الرسم مرکز تدویر خود دارند چنانکه گفتیم لازم
می آید که حامل را دو فلک باشد یکی ممثل و مدیر وان را اوج مدیر
خوانند و یکی مشترک میان مدیر و حامل وان را اوج حامل خوانند و حضیض
همچنان طریق ویژه او را چهار تمام باشد دو از ممثل و دو از مدیر و صورت
افلاک هر کوکب بحسب سطح برابر اینگونه است

فلک است یکی ممثل از نقطه ارست وان معدوم است دوم خارج مرکز وان فلک است
منوز سطحی و داخل خش ممثل و مرکز خش نقطه او و غیر مرکز عالم یکی منطقه بس در
سطح منطقه از برج او دو سطح محدب او مماس سطح محدب ممثل بود بر نقطه مشترکه را از
ایشان گویند و مقعرش نیز مماس مقعر او بود بر نقطه مشترکه را از حضیض گویند
و چون فرض کنیم خارج مرکز از ممثل منفصل شود برآید دو کره مختلفه بخش
از ممثل با قاعده یکی خیمه بخارج مرکز و دیگری طاق اول را متمم حاوی گویند
دوم را متمم محوی و رقه حاوی از جانب اوج باشد و غلظش از جانب
حضیض و رقه و غلظ محوی برعکس و بنجان بایین سبب گویند که چون بعد مرکز
افزاید اوج را منطبق بخارج مرکز سازند ممثل تمام شود و متمم جوی گری
مسمت مغرق در بخش خارج مرکز چنانکه سطح او مماس دو سطح خارج مرکز
شده است بدو نقطه و کواکب علویه و زهره را بعد از ممثل دو فلک دیگر است
اول خارج مرکز فلک در بخش ممثل است چنانکه در آفتاب گفتیم الا آنکه منطقه
این افلاک در سطح منطقه ممثلات خود نیستند بلکه مقاطع اند با ایشان
دوم تدویر وان فلکی بود مسمت در بخش خارج مرکز همان نوع که آفتاب را
در بخش خارج مرکز خود و کوکب را تدویر مغرق است چنانکه سطح تدویر سطح
کواکب بمنطقه تماس کرده است و فلک خارج مرکز را در عیز شمس فلک
حامل خوانند و قمر را عیز از ممثل سه فلک دیگر باشد اول مایل وان
فلکی بود ممتاز از سطحین در جوف ممثل چنانکه سطح محدب او مماس سطح مقعر
منطقه و سطح مقعر او مماس عالم گون و قسمی دایره فلک گردیده ممثل متحد
المرکز است آن منطقه هر یک مقاطع آن دیگر است بر جوانقطه را از تقاطع تقاطع
گویند فلک ممثل را در قمر فلک چنبری گویند دوم حامل است داخل
در بخش مایل چنانکه حامل سیاره کوکب بخش ممثل خود و منطقه این فلک بر

منطقه

صورت اتفاق خطوط در حالتی که بیرج بر یک موضع باشند

ا التقدیم کوکب عبارتست از بعد موضع او است از رأس حمل یعنی نوشته
از منطقه ابروج میان اول حمل و موضع کوکب بر توالی بروج و از اصول
کوکب نیز گویند و راه دیگر موضع کوکب بطول طرف حملی بود از مرکز عالم بر مرکز کوکب
کذا در ملک الی منتهی شود اگر کوکب بر منطقه ابروج بود و الا منطقه تقاطع دایره
عرضی بود که بطرف خط مذکور کذا با منطقه ابروج آن تقاطع که اقرب بود بطرف
خط مذکور بنا بخط را در عرف اهل هیات خط تقویمی گویند و مرکز که کوکب
با آن کوکب ابتقوس را قطع کند او کوکب طولی و او کوکب تقویمی گویند و در تقویم
تمام و شمسی ابعاد از جدول تواریخ مشهوره بجهة تقاویم کوکب سیاره
ثابته جدول پیدا کرده و ابعاد ابتقوس کنند زیرا که اشهر و اصوب و اشرف
و اعظم کواکب پس بتوجه ابعاد از شمس و اظهر اضوء است و در
اختیارات باحوال قمر احتیاج بیشتر از سایر کواکب است پس بتوجه
ابتداء از محل بر ترتیب بلکه اک پیدا کرده و اسم هر یک از سیاره در مستطیل
کرده فوق جدول ایشان نسبت موضع بنویسند و در جدول هر کوکب موضع
آن کوکب از فلک ابروج یعنی منتهای قوس تقویم کوکب از منطقه
ابروج در نصف النهار هر روزی از ایام اسابیع و تواریخ بازای
آن روز ثبت کنند تا معلوم شود که در هر نصف النهار از تقویم کوکب چه
مقدار است و اختیار نصف النهار از سایر اوقات بجهة آنست که منطقه
بتمامه مبدا اشهر نوزدهگانه در ربع ششم معلوم کرد لیکن نام اول
نام بر حسب حین رقم اول که ایمن ارقام موضوع باشد بجهة برج و آن
هر کز از زیاده مسخ و ذکر کرده چه اگر دوازده میشود باول حمل انتقال
کنند و در ارتفاع گرفته شود و رقم صفر در آخر ثبت شود و رقم
دوم موضوع باشد بجهة درجه و آن هر کز از سیصد و نزیاده شود چه اگر

سی شود

سی شود از آن مرتبه ساقط کرده و عوض آن بر یک برج بر رقم ایمن زیاده شود
و این را رفع گویند و رقم سیم موضوع باشد بجهة دقیقه و آن هر کز از پنجاه و
نزیاده و چه از شصت رسد از آن مرتبه ساقط کرده دو بر مرتبه ماقبل خود مرفوع
شده یکدرجه اضافه رقم آخر مرتبه شود و مراد تقویم کوکب در دفتر از
و مقدر زیاده بناشد الا نادرا و گاه باشد که در چند روز متوالی یکی
از این ارقام مکرر شود بسبب آنکه مقدار حرکت کوکب در ان ایام در
غیر مرتبه آن رقم معدود شود و در انتقال از آن رقم را در آن مرتبه
بجهة تخفیف کتابت الا در روز اول و آخر ننویسند و جای خالی گذارند
گذارنده تا مرتب نشود چه اگر خالی باشد باینکه رقمی از مرتبه
دیگر بجای نوشته شود ناظر آن را از این مرتبه اعتقاد کند و باقی مراتب
نیز باین سبب مختل کرده گاه باشد که زیاده از یک رقم در چند روز
متوالی مکرر شود و جای گاه و آنرا نیز خالی گذارند باب چهارم در سیرات
کواکب و رجعت و استقامت ایشان مراد از سیرات اینجا مدت
یکدور کوکب است و مدت مکث او در بروج و مدعا از دور کوکب بازگشت
اوست از نقطه معینه از فلک ابروج تا معاودت او باز بهمان نقطه
و بر صدد امتحان معلوم شده است که دورات ستاره کوکب
سیاره متفاوت است لاشک که تفاوت دورات او
محسوس نیست پس بواسطه این تفاوت مصلحت دوره خطوط کلی
هر کوکب کرده اند حقیقیه یا آخر گفته و آنرا حرکت وسط گویند گاه
مستعمل بجای مدت دوره حقیقی آن کوکب منظور داشته و بجهة
سهولت کسور آن اسقاط نموده دوره حقیقی از این دوره گاه
کمتر است و گاه بیشتر پس میگوید که آفتاب در مدت یکسال دوره

تمام کند تحقیقا چه حال شمسی بیانکه سبق ذکر یافت عبارت از دوره او
و برجی باسی روز تمام کند تقویما قید تقویما بجهت انتظاف مدت مکث
او است در بروج بسبب سرعت و بطوء حرکت او و این زمان بحسب رصد
جدید سلطانی شصت و مکث آفتاب در برج حمل سی روز و پانزده دقیقه
ساعت و در ثور سی و یکروز و دو ساعت و در سرطان نیم
تقویما در جوزا سی و یکروز و ده ساعت و در سرطان سی و یکروز و
ده ساعت و در سمک سی و یکروز و پنج ساعت و در سنبله سی روز و
نوزده ساعت و در میزان سی روز و شش ساعت و در عقرب
بست و نه روز و نوزده ساعت و در قوس بست و نه روز و دوازده
ساعت تقویما و در جدی بست و نه روز و ده ساعت و در دلو بست و
نه روز و شانزده ساعت و در حوت سی روز و دو ساعت و
ماههای شمسی حقیقی عبارت ازین مدتهاست و تفاوت بیش و کم درین
در زمنه نشود و مکرر در سنهای مدید و معاصر رصدی در ایام
و قدر دوره را در بست و هفت روز و ثلث روزی تمام کند تقویما
به تحقیق از ثلث کمتر ست بهشده دقیقه ساعتی لیکن چون
تفاوت اینقدر مسامحه تقویما کرده است و برجی را در بیشتر از
دو روز و کمتر از سه روز تمام کند بحسب سرعت و بطوء سیر او و گاه
باشد که در حد و غایت سرعت بود در دو روز و کمتر از دو روز
باشد که کمتر از یک عشر برجی تمام کند و در قریب سی سال دوره تمام
کند قید قریب بسبب آنست که دوره وسطی او تحقیقا بست و نه سال و
پنجاه و سه روز و شانزده ساعت و بست و یکدقیقه است مراد
از سال درین مبحث سال شمسی است و آن سیصد و شصت و پنج روز و برجی در

دو سال

چنین باشد تفاوت میان سرعت سیر ایشان در دو برج اند که بود و قید مستقیم
در عطارد فقط اینست چنانکه محقق طوسی در شکل فصل آورده چه او در رجعت
نیز سرعت سیر است و در زمان مکث او در برجی که در آن راجع و سریع
گردد متفاوت است با زمان مکث او در برجی که در آن مستقیم و سریع
گردد بلکه بر خلاف مریخ و زهره ایشان را در رجعت سرعت نیست
چه سرعت عبارت از زیادتی حرکت تقویمی کوکب بر حرکت وسطی است
چنانکه بعد مایل او حرکت رجعی ایشان در هیچ وقت بحرکت وسطی نرسد
پس قید سرعت سیر در ایشان کار نباشد و اینله متقدمان زهره را در قید
مستقیم داخل نداشته فلکی است که از اول دور بقید بیان تغیر کنیم و در
عطارد با تغیر دانش یکی بر نهند بدان که سرعت کوکب اعم باشد از آنکه
در تمام برج بود یا در بعضی گرا در خصوص باشد تمام برج قید مستقیم در حق
کوکب شمرد بیانی خواهد بود و کوکب بتدویره را در بیست و چهار هزار
سال تمام کند و برجی را در دو هزار سال که خارج قسمت بیست و چهار
هزار است بر عدد بروج و درجه را بشصت و شش ثانیه که خارج قسمت
دو هزار است بر عدد درجات بروج تقریباً و وجه تقریب ظاهر
ساده است که کسر خارج قسمت بیست و مقسوم بهمت بسهولت اسقاط
آن کرده است بر اذهان مستقیمه مخفی نماند که مثبتان کات ثوابت را
بحسب رصدهای مختلف یافته اند و قدما را مثل ارسطو و من تبعه او
عقیده او بوده که ایشان را غیر حرکت شمانه نوزدی حرکت دیگر
نیست و لهذا اسم نهر آن حرکت فلک ثامن کرده اند و چون ثوابت
با برخی رسیده بعضی از ثوابت ترتیب بلفظه را رصد کرده در
ایشان حرکتی که یافته است از مغرب بمشرق لیکن از غایت بطی

قلت

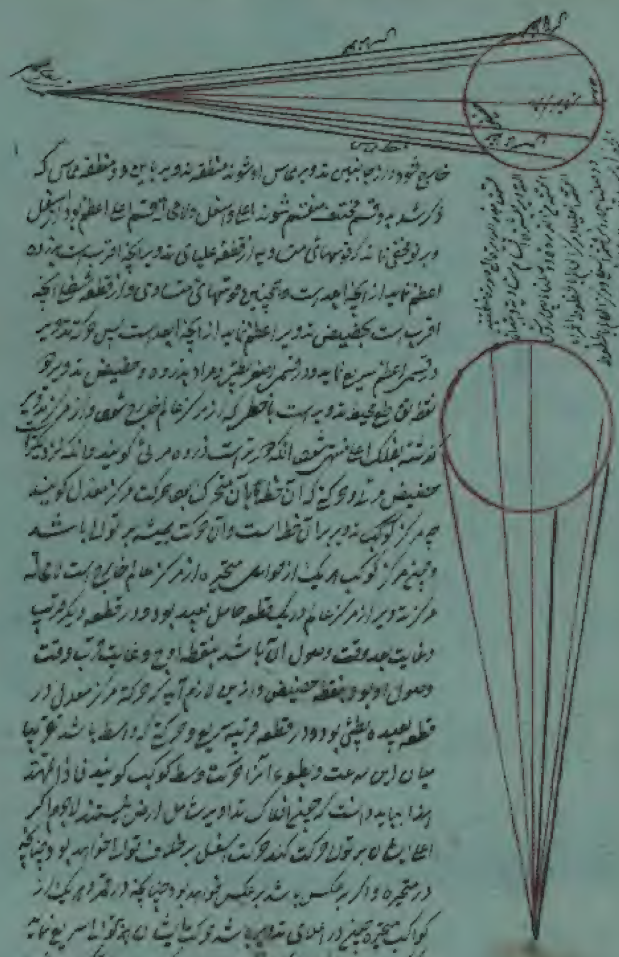

خارج شود از جانبین مدویر ماس او شود منطقه مدویر بین و منطقه ماس که
ذکر شده بدو قسم مختلف مقسوم شود باعلا و اسفل تا اقسم باعظم او از اسفل
و بر نوقفی نامند کرتهای مساویه از منطقه علیای مدویر باقرب بسمت بزرده
اعظم نامیده از آنجا ابعد بسمت و همچنین متوالی مساوی از منطقه سفلا آنچه
اقرب است بحضیض مدویر اعظم نامیده از آنچه ابعد بسمت پس کوکبه مدویر
در قسم اعظم سریع نامیده و در قسم اصغر بطیء و ما بزرده و حضیض مدویر و بر
نقاط طرفیه مدویر بسمت باعتبار که از مرکز عالم خارج شده و از مرکز کوکبه
گذشته بفلک اثیر منتهی شده الله حرکت گذشته مرئی گویند و آنکه نزدیکتر
حضیض مرئی و آنکه دورتر آن خط تا بان متحرک بحرکت مرکز معدل گویند
چه مرکز کوکب مدویر بر آن خط است و آن حرکت همیشه بر توالی باشد
و چون مرکز کوکب هر یک از خواص مختصه از مرکز عالم خارج بسمت لاجرم
مرکز مدویر از مرکز عالم در یک نقطه حاصل نمیشود بود در نقطه دیگر و چنین
در نهایت بعد وقت وصول آن باشد بنقطه اوج و غایت قرب وقت
وصول او بود بنقطه حضیض و ازین لازم آید که حرکت مرکز معدل در
نقطه بعیده بطیء بود و در نقطه قریبه سریع و حرکت کوکب در واسطه باشد تقریبا
میان این دو حرکت و جلوء آنرا حرکت وسط کوکب گویند فافهم
هذا باید دانست که چون افلاک مدویر متماس اند بر ضرب نیستند لاجرم اگر
اجرام سماویه بر توالی حرکت کنند حرکت اسفل بر خلاف توالی خواهد بود و چنانچه
در تحیره و اگر بر عکس باشد برعکس خواهد بود و چنانچه در قمر و هر یک از
کواکب تحیره چیزی در اعلای مدویر باشد حرکت نهایت آن بحرکت آن سریع نامند
چه کوکب در این حال مجموع حرکت مرکز معدل و حرکت مرتبه مدویر متحرک باشد
و چنین بالعکس و مدویر اعتبار کنند حرکت کوکب بتوالی و بطی پیدا کند بسبب آنکه

در این حال کوکب بمقدار فضل حرکت مرکز معدل بتوالی حرکت مدویر بخلاف توالی
حرکت میکند و بنابر آنچه ذکر شد هر چند کوکب بحضیض اقرب شود حرکت مدویر
بخلاف توالی بسریعتر و فضل مذکور کمتر شود و بطی تر نماید اما چون همنوز حرکت
مرکبه کواکب متوالی است کوکب مستقیم گوید و میرود تا بجائی رسد که
حرکت مدویر بخلاف توالی با حرکت مرکز معدل بتوالی مقاومت کند و کوکب
چند گاه چنان نماید که در یکی ساکن است و در این حال کوکب را مستقیم
خوانند و بعد از آن حرکت مدویر بخلاف توالی زیاده آید بر حرکت مرکز معدل
بتوالی و کوکب بمقدار زیادتی بر خلاف توالی متحرک باشد و در این حال
کوکب را راجع گویند و هر چند بحضیض نزدیکتر شود حرکت او در رجعت
سریعتر باشد تا کوکب بحضیض مرئی رسد و آنجا غایت سرعت او باشد
در رجعت و وسط زمان آن و چون از حضیض بگذرد در رجعت
بطیء پیدا کند و هر چند برآید بطیء تر شود تا باز بنوعی که گفتیم کوکب مستقیم
گردد و بعد از آن مستقیم و تا او در استقامت سریعتر شود تا بمقدار او
رسد که غایت سرعت اوست در استقامت و وسط زمان او و بعد
از آن حالت اولی عود کند و از آنچه گفتیم لازم آید که کوکب یکبار و
مدویر دو بار منحرف گردد یکبار بعد از استقامت و پیش از رجعت و آنرا مقام
اول گویند و دیگری بعد از رجعت و قبل از استقامت و آنرا
مقام ثانی گویند و قمر را اگرچه مدویر بسمت اما حرکت او در نقطه علیا
که بخلاف توالی است سریع از حرکت وسط او نیست پس رجعت لازم
نیاید لیکن در نقطه علیا بطیء تر و در نقطه سفلا سریع نماید و چون حرکت مرکز
معدل نسبت بمرکز عالم مختلف است لاجرم استقامت با استقامت
و رجعت با رجعتی متفاوت چه هر گاه حرکت مرکز معدل سریع باشد تکافوء

وکیوان در اواخر استقامت است در ترتیب و در اواخر رجعت زود تر و اگاه بطئی باشد در اواخر استقامت زود تر است عید بعد و در اواخر رجعت دیر تر پس زمان استقامت در کاه اول بیشتر باشد و در کاه ثانی کمتر و زمان رجعت بعکس و اعظم زمان استقامت بنا بر استقراء جداول زیج زحل را دشتماه و چهار روز است و متوسط را نه ماه و چهار ده روز و مریخ را دو سال و نه ماه و پنج روز و بهرام را یک سال و شش ماه و چهار روز و عطارد را سه ماه و چهار روز و مراد از زمان در این مقام سی روز است و اصغر زمان استقامت زحل را هفت ماه و بیست و شش روز است و مشتری را نه ماه و مریخ را یک سال و دو ماه و هفت روز و بهرام را یک سال و یکماه بیست روز و عطارد را سه ماه و سه روز و اعظم زمان رجعت زحل را چهار ده ماه و بیست و یکروز است و مشتری را چهار ده ماه و سه روز و مریخ را دو ماه و بیست و یکروز و بهرام را یک ماه و چهار ده روز و عطارد را بیست و سه روز و صغر زمان رجعت زحل را چهار ده ماه و شانزده روز و مشتری را سه ماه و بیست و هفت روز و مریخ را دو ماه و شش روز و بهرام را یک ماه و دو روز و عطارد را بیست و یکروز و در تقویم تام شمسی علامت مبدا رجعت و استقامت هر کوکب از تجربه در اثنای تقویم آن کوکب ثبت کنند بنوعی که فاصله ما بین دو روز یا که در ما بین نصف النهار بیابد آن دو روز کوکب ابتدا بر رجعت یا استقامت کرده باشد جدا و بجهة تمییز وقت آن بر سبیل نیز نویسند یعنی در جداول اضافات کلیه در ذی روزی که در آن روز یا در آن شب قبل از آن ابتدا بر رجعت یا استقامت کرده باشد و علامت مبدا استقامت ت باشد و از مبدا رجعت ع

انجمن

و بهتر خواهد که بر حاشیه ثبت کنند اول علامت مبدا استقامت یا رجعت نویسند ملحق بعلامات کوکب راجع پس علامت روز که آن سیم ۳ ثبت و یا علامت شب کل است پس علامت یکی از ایام سابق بعلامات روز یا شب پس علامات ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب را بعضی تقاویم بهمین اکتفا نمایند و در اثنای کوکب هیچ ننویسند و در تقویم قمری بر حاشیه ثبت کنند آن علامات ساعات و دقایق کمتر نویسند و در بعض تقاویم تام شمسی در جداول از تقویم از یک از علوم چین در وقت اقامت این لفظ مقیم را صحیح نویسند چنانچه با علامات رجعت یا استقامت مقارن باشد و مدت اقامت در فصل هفت روز است و در مشتری نیز و زحل تقویم کوکب خواه راجع باشد و خواه مستقیم در بیشتر روزی که از آن جهت آن کوکب گویند الا صادر سیر شبانروزی وسط آن کوکب باشد از آن سیر اوسط کویند و کوکب را در آن حین متوسط سیر متعدل السیر خوانند و اگر زاید باشد بر سیر وسط چند بر آید آن را زاید خوانند و اگر ناقص باشد از سیر وسط چند بر آید آن را ناقص خوانند و اگر سیر زاید متناقص کویند و کوکب را در این دو حین سریع السیر خوانند و اگر سیر تقویمی ناقص باشد از سیر وسط چند بر آید روز در تناقص بود و لهذا از سیر ناقص متناقص خوانند و اگر روز در تزاید نهد از سیر ناقص متزاید کویند و کوکب را در این حین بطی السیر خوانند و در تقویم تام کاه باشد که این احوال را در اثنای تقاویم کوکب سیر و بر سر جدول آن نیز ثبت کنند و علامتها این است سط سیر وسط بل اصل سیر زاید متزاید متناقص سیر ناقص متناقص قصد متناقص قصد سیر ناقص متزاید

باب پنجم در معرفت میل آفتاب و عروض کواکب

وجوهرات اشکال آن اولا بباید دانست که بعد نقطه از دایره در سطح کره قوسی بود از عظیمه که بآن نقطه و بعد و قطب آن دایره گذرد و به آن آن نقطه و محیط آن دایره از جایی که اقرب از آن بنده بدین جهت معروف بعد نقطه مفروضه از منطقه فلک نهم که ازا معدل النهار گویند دایره فرض کنند که بعد و قطب آن فلک و آن نقطه گذرد و قوسی که از این دایره میان نقطه مفروضه و معدل النهار باشد بشرط که از سه ربع نبود آن بعد آن نقطه گویند از معدل النهار و بعد اجزای منطقه ابروج را از معدل النهار میل اول آن اجزا گویند یعنی میل ثانی آن اجزا که آن قوسی باشد از دایره عرضیه که اجزا مفروض گذرد میان منطقه ابروج و معدل النهار از جانب اقرب و نقطه میان چون مطلق مذکور شود مراد میل اول باشد و چون آفتاب در جایی از منطقه ابروج بود میل آن اجزا را که آفتاب در وی بود میل آفتاب نیز گویند بخلاف کواکب دیگر که چیزی از آن اوقات بر منطقه ابروج نیستند بر ایشان میل اطلاق نکنند بلکه بعد کوکب از معدل النهار گویند و دایره میان که بر رأس سرطان و جدی گذرد از دایره مارّه بانقلب اربعه گویند بجهة مرور او بنقطتین معتدل النهار و قطبین فلک ابروج و قوسی ازین که میان منطقه ابروج و معدل النهار باشد از جانب اقرب ازا میل کلی و میل اعظم گویند چه عظمت ازا بحالة میول و مقدار میل کلی بحسب ارصاد مختلف یافته

وبحسب

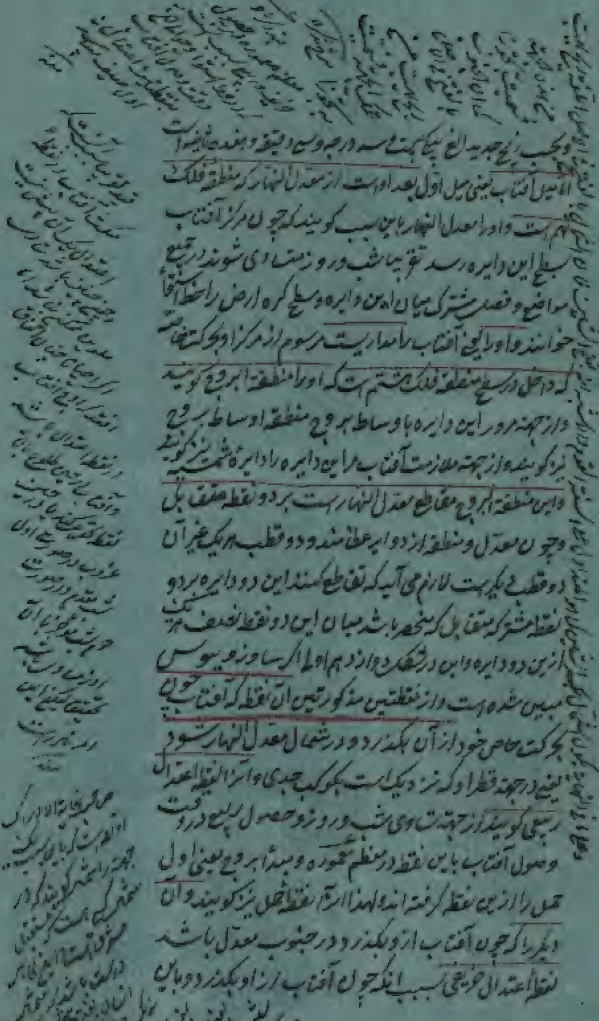

وبحسب رصد جدید الخ بیک بحث سه درجه و سی دقیقه و بعد صادقه است

امیل آفتاب یعنی میل اول بعد اوست از معدل النهار که منطقه فلک

اهم هست و او را معدل النهار باین سبب گویند که چون مرکز آفتاب

بسطح این دایره رسد تقریبا شب و روز مساوی شوند در جمیع

مواضع و قصد مشترک میان این دایره و سطح کره ارض را سطح آفاق

خوانند و او را یعنی آفتاب را مداریست مرسوم از مرکز او بحسب قاعده

که داخل در سطح منطقه فلک مستقیم هست که او را منطقه ابروج گویند

واز جهة مرور این دایره با وساط بروج منطقه او ساط بروج

نیز گویند و از جهة ملازمت آفتاب مر این دایره را دایره شمس نیز گویند

واین منطقه ابروج مقاطع معدل النهار هست بر دو نقطه متقابل

و چون معدل و منطقه از دو دایره عظیمه اند دو قطب دارند یکی غیر آن

دو قطبی دیگر هست لازم می آید که تقاطع کنند این دو دایره بر دو

نقطه مشترکه متقابل که منخسف باشد میان این دو نقطه نصف هر یک

ازین دو دایره واین در شکل دوازدهم اول اکرساوزیوس

مبین شده هست و از نقطتین مذکورتین آن نقطه که آفتاب چون

بحرکت خاص خود از آن بگذرد و در شمال معدل النهار شود

تقویم در جهة قطر او که نزدیکتر باشد بکوکب جدی و ازا نقطه اعتدال

ربیعی گویند از جهة تساوی شب و روز نزد حصول ربیع در وقت

وصول آفتاب باین نقطه در منظم عشره و مبدا بروج یعنی اول

حمل را ازین نقطه گرفته اند لهذا ازا نقطه اول نیز گویند و آن

دیگر را که چون آفتاب ازو بگذرد در جنوب معدل باشد

نقطه اعتدال خریفی بسبب آنکه چون آفتاب ازا و بگذرد و باین

مهر [illegible]

نقطه رسد تساوی شب و روز حاصل خویف باشد در آخر معموره و این نقطه
در آینه اول برج میزان باشد و وجه تسمیه این دو جهت بشمال و جنوب
آنست که نسبتی ازین دو جهت معهود موسومست باین دو سمت از
ابتدای گذشتن آفتاب از نقطه اعتدال ربیعی تا رسیدن او
بغایت بعد از معدل النهار که محل تقاطع دایره ماره با قطب
ارابعه است با منطقه البروج و از نقطه انقلاب صیفی گویند سبب
انقلاب زمان حین وصول آفتاب بآن نقطه از ربع جنوبی در اکثر
ربع مسکون میل شمالی حاصل زاید باشد اما شمالا سبب وقوع
آفتاب درین مرور در شهر معدل النهار اما زاید سبب تزاید
فرجه منطقتین از نقطه اعتدال ربیعی تا نقطه انقلاب صیفی که اول
برج سرطان است اما صاعد سبب صعود او درین حال بجانب
سمت الرأس لیکن خفی نماند که این حکم مخصوص است بهر بلادی که
آفتاب از سمت رأس آن بلاد در هیچ وقت بجانب شمال میل
نکند که اگر موضعی باشد از معموره که آفتاب از سمت الرأس آن
موضع بجانب شمال متجاوز نشود مثل حبشه و زنگبار و دولابو و عین
و مکه معظمه و بعضی از بلاد هند درین حال از وقت گذشتن او از
سمت الرأس تا غایت بعد میل شمالی که بطی زاید باشد در آن موضع و
از انجا نیز از غایت میل تا رسیدن بنقطه اعتدال خریفی میل
شمالی که بطی ناقص باشد سبب وقوع آفتاب در شهر معدل النهار
و هبوط او از سمت الرأس و تناقص فرجه منطقتین در مابین آن
دو نقطه اگر آفتاب درین موضع بطرف شمالی سمت رأس موضع
گذارد و آن منکوس در آن موضع میل شمالی صاعد ناقص باشد و از

ابتدای

ابتدای گذشتن او از نقطه اعتدال خریفی تا غایت بعد که محل تقاطع دایره
از دایره ماره با قطب اربعه با منطقه البروج و آن اول جدی و نقطه
انقلاب بشتو خوانند سبب انقلاب زمان حین وصول آفتاب بآن نقطه
از خویف بیاز در جمیع معموره میل جنوبی که بطی زاید باشد و از انجا
تا رسیدن باز بنقطه اعتدال میل جنوبی صاعد ناقص باشد و اینها بمقایسه
مابقی معلوم است لیکن حکم صعود و هبوط میل جنوبی در جمیع معموره یکیست
در ربع مسکون آفتاب در میل جنوبی هرگز بشمال سمت الرأس مایل نشود
و کوکب دیگر را اگرچه بعد از معدل النهار باشد نیکنی بشت انها در نجوم مصطلح است
و عمل آن از جمله متعسرات و صورت وضع معدل النهار با فلک البروج
و تزاید و تناقص میل برین کونه است و اما عرض کواکب عبارت است

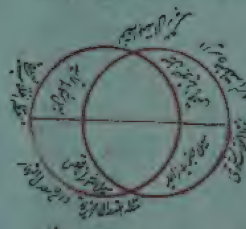

از بعد او از منطقه البروج
یعنی قوسی است از دایره عرض
که بمرکز کوکب کذرد و در میان
خط منقطع کوکب و منطقه البروج
از جانب اقرب پس شمس را
عرض بنود چه مرکز او دائما
در سطح منطقه خارج مرکز است و منطقه خارج مرکز در سطح منطقه ممثل و منطقه
ممثل در سطح منطقه البروج است و مرکز قمر را مداریست نه در سطح منطقه
البروج است بلکه متقاطع است با منطقه البروج بر دو نقطه متقابل
بدانکه مرکز قمر بر منطقه تدویر است و منطقه تدویر در سطح منطقه حامل
و منطقه حامل در سطح مایل پس منطقه مایل مدار قمر باشد و هر گاه از او
زاویه تشکیل شود چنین منطقه متقاطع است با منطقه البروج هر گاه حامل در سطح

منطقه البروج است پس خط منطقه البروج نیز باشد و چون عظیمه است آن خط
بر جزو نقطه متقابل او چنانکه در معدل النهار و منطقه البروج گفتیم از آنجمله
آن نقطه را از جزو نقطه مذکوره که قمر چون بآن رسد خاص خوانند از آن بگذرد و
بر شمال شود یعنی بطرف شمالی منطقه البروج آید نقطه رأس و جای شمال
قمر گویند و آن دیگر را که چون قمر از آن بگذرد و بر جنوب شود نقطه
ذنب و جای جنوب گویند و رأس و ذنب بسبب آن گویند که شکلی را که
حوت شده است در اینجا بین خط مایل و خط عمل از جانب قرب
تشبیه کرده اند بازدهای و منتهی طرفین او و نقطه است تقاطع خط
شمال با رأس و جای جنوب با ذنب بسبب صورت اول و خوشتر تا لذات
دهر او را عقده تامین و جوزهرین خوانند اما تسمیه ایشان بنقطه بتقریب
آنکه گشته گمانند هر یک را بعقده که در میان او خط افتاده که اینجا
عبارت از این دو دایره است و اما بجوزهرین گویند بجهة آنکه جوزا
معرب جوزه است که مراد همان منجاول باشد و بعضی دیگر گفته اند
که معرب گوزهر است چه بر جوزا طرف ازدهای شکور و عقده صعود
و هبوط و زیاده و نقصان ارتفاع قمر بقیاس میل معلوم میشود و بیان از
وقت گذشتن قمر از عقده رأس تا غایت بعد میان این دو
نقطه که غایت عرض قمر است و مقدار آن چنانکه از رصد بر میآید
در جهت عرض شمال صاعد زاید باشد اگر قمر از سمت آرس
در طرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر اتاین و الا شمال ناقص باشد
چنانکه در بعضی ازینها و از غایت عرض قمر رسیدن بعقده ذنب عرض
شمال ناقص باشد اگر در طرف شمالی سمت آرس گذرد شمال
صاعد ناقص و از عقده ذنب تا رسیدن بغایت بعد عرض جنوبی
ناقص باشد

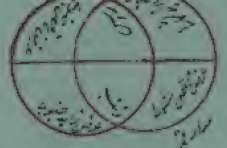

و بطل زاید باشد اگر قمر بسمت آرس در طرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر تعدیلات
و الا جنوب صاعد زاید بود چنانکه در بعضی و از غایت عرض تا بازا بعقده رأس
عرض جنوب صاعد ناقص باشد و اگر در طرف شمالی سمت آرس گذرد بغایت
زاید شمال صاعد و از عقده ذنب تا رسیدن بغایت بعد عرض جنوب ناقص
زاید باشد اگر قمر از سمت آرس در طرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر تعدیلات و الا
جنوب صاعد زاید باشد چنانکه در بعضی و از غایت عرض تا بازا بعقده رأس
گذرد عرض جنوب صاعد ناقص باشد و اگر در طرف شمالی سمت آرس گذرد
جنوب ناقص و اهل احکام کوکب صاعد زاید راشد یدا لوتر گویند
و اگر ناقص باشد مستحق الوتر و صورة مدار قمر با نقطه تزاید و تناقص
عرض بر بین فلک ۳۰ هر یک از
رأس و ذنب راسیر است
معکوس یعنی بر خلاف توالی
و آنچه هر چه دو نقطه حضیض
بود از فلک جوزهر بر خلاف
توالی خواست و مقدار ایام حرکت وسطی ماه مشهور است از رصد
دقیقه و ثانیه یافته اند و در تقویم تام شمسی موضع رأس قمر را در اول
بعد از جدول تقویم عطارد در نصف النهار هر روز بازا و آن روز
بیاورند بر قم اول برج حوت در درجه سیم دقیقه بر قیاس تقویم کوکب
و موضع ذنب برج هشتم موضع رأس باشد بهمان درجه و دقیقه که
موضع دو نقطه متقابل در فلک بر بین و جهت پس ایراد موضع یکنقطه
کافی باشد و علامت رأس در تقویم [illegible] باشد و چنین در اینصورت
بجهة آنکه آرسین نویسند بر قم شمس نوشته شود و علامت ذنب چه

نب باشد و گاه باشد که علامت رأس سه نویسند چه بعضی قرآنین را نوعاز
اشتباه است چنانکه بعد ازین معلوم میشود و باید دانست که چنانچه مرکز
جرم قمر را مدار بیست منقطع منطقة البروج همچنین مرکز هر یک از ندا و بر
خمسه متحیره را مدار بیست منقطع منطقة البروج بر دو نقطه منقابل که یکی رأس
باشد و آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز ندویر ایشان از آن
بگذرد و شمالی منطقة البروج بود و در زهره نقطه بود که چون مرکز ندویر
از آن بگذرد با وج منوحه شود و در عطارد بحضیض و دیگری ذنب
و آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز ندویر ایشان از آن بگذرد
در جنوب منطقة البروج شود و در زهره نقطه بود که چون مرکز ندویر
از آن گذرد منوحه حضیض شود و در عطارد منوحه با وج و تفاوت
تعریف این دو نقطه در علویه و سفلیین بنا بر نکته ایست که در کتب
هیات معلوم میشود و بیان آن اینجا لایق نیست و اختیار مرکز
ندویر این کواکب در دو جا از جهة عدم دوام هجوم ایشان است
بر یکدیگر چه گاهی بر مدار مرکز ندویر و گاهی در طرف شمالی آن
و گاهی در طرف جنوب آن بخلاف قمر که با مرکز ندویر خود دایما تحد
المدار نه و جزو زمانی خمسه متحیره را سیر بست منطقه چه هر یک نقطه
مختص اند از منطقات که بحرکت فلک البروج میرسند و مقدار آن حرکت
هر شبانه روز زیاده است و در بعضی تقاویم نامه موضع رأس
هر یک از خمسه متحیره در اول هر ماهی جداگانه بر سر جدول
تقویم آن کواکب ثبت کنند اگر مساعت صحیح بوده باشد و الا در
هفته سیر بر سر جدول هر کوکب که جهة نظرات آن کواکب باشد
باشند ثبت کنند بجهار رقم یکی برج دوم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه

داخل

داخل ساختن ثانیه بجهة آنست که حرکت جوزهرین این کواکب در مدت
یک سال شمسی دقیقه نمیشد پس ثبت آن بدون ثانیه در اول هر ماه علت
باشد و موضع ذنب هر کوکب بیرج اهتم موضع رأس آن کوکب باشد همان
اجزا چنانچه موضع ذنب قمر بنسبت رأس او و در تقویم نام مقدار میل
آفتاب را در جدول باریک در پهلوی سیر جدول تقویم او در نصف
النهار هر روزی با ثانیه هر روز بیاورند بدو رقم یا در جه دوم دقیقه
و همچنین مقدار عرض هر کوکب در جدول باریک در پهلوی سیر جدول
تقویم او طریقی که در میل گفتیم بیاورند و در بعضی تقاویم همین عرض
قمر اختصار کنند و در بعضی دیگر عرض باقی کواکب را در هر ده روز
یا زده روز یا دوازده هم ثبت کنند و در عطارد هر پنج روز و در ایام دیگر
هیچ ننویسند و مقدار غایت عرض هر کوکب بحسب زیج جدید بالغ میگردد
موجبست زحل ♄ مشتری ♃ مریخ ♂ زهره ♀ عطارد
☿ و علامت شمالش ☊ است و از جنوب ☋ و از صاعد
صه و از هابط ه و از زایده ز و از ناقص ن و این علامات
منقص یکدیگر در اثنای جداول میل و عرض کواکب هرگاه که یکی ازین
صفات مبدل بدیگری شود ثبت کنند بعد از آن که بر سر جدول ثوابت
باشند پس علامت شمالی صاعد زاید چنین باشد شصعد و علامت
شمالی هابط زاید چنین شهبد و شمالی هابط ناقص چنین شهصه
و شمالی صاعد ناقص چنین شصصه و جنوبی هابط زاید چنین
جهبد و جنوبی صاعد زاید چنین جصبد و جنوبی صاعد ناقص
جصصه و جنوبی هابط ناقص چنین جهصه و گاه باشد که
علامت زاید و ناقص ننویسند چه میل و عرض شمالی صاعد و همچنین

جنوبی عاصد ابط را بیابانه و در سمت وعوض شمالی کابط و بجنبین جنوبی عاصد
ناقص باشد لیکن مدار بر خصوص است بمواضع از معموره که بهیچ یک از سیاره
از سمت راس الموضع بطرف شمالی نگذرد پس اگر موضعی باشد که بطرف شمالی گذرد
ابراد علامه زاده و نقص الزاویه باید کرد کما لایخفی علی المتامل فتبانه تدم
والله اعلم **باب ششم** در معرفت ساعات و دقایق و غایت
ارتفاع آفتاب و ظل او در نصف النهار و اول باید دانست که
دایره نطفه که یک قطب او از سمت راس و دیگری سمت القدم باشد آنرا
دایره افق آن موضع گویند پس اگر معدل النهار بسمت راس آن موضع گذرد
آنرا افق مستوی و منتصبه و مستقیم گویند و اگر قطب معدل النهار بسمت راس
المرتفع باشد آنرا افق حوی گویند و ماسوای این دو افق را افق مائله
گویند و چون نقطه اقاطع معدل النهار با جمیع افاق نقطه مشرق و مغرب گویند
و علیه گر بدو قطب افق گذرد و بدو قطب معدل النهار گذرد آنرا
دایره نصف النهار گویند از جهة انتصاف نهار حسا عین وصول
آفتاب باین دایره فوق الارض و آنرا ربع مسکون و علیه گر بدو
قطب افق و مرکز کوکب گذرد آنرا دایره ارتفاع الکوکب گویند و چون
گرد از خطا تقویم کوکبه رسم شود بکوکب فلک گفته آنرا مدار بود هر کوکب
گویند و آن یا معدل النهار لاغیر یا متوازی باشد یا متحد پس اگر آن
مدار دایره افق را قطع کند آنچه از آن فوق الارض باشد قوس النهار آن
کوکب گویند و آنچه تحت الارض بود آنرا قوس اللیل و آنچه میان طرف خط
تقویم کوکب و افق مشرقه باشد آنرا قوس النهار و افق مغربه آنرا قوس
اللیل بود آنرا دایره آن کوکبه گویند آنچه بشبانروز نزدیک عاده تجمع
یکشب و یکروز است و مبدا این نزدیکتر اول شب است بنظات

امد است

اصل است و نزد اهل فارس و روم اول روز نیمه نور وجودی و ظلمت
عدمی است و نزد اهل حساب از رسیدن آفتاب است بنقاط مدار او باداره
نصف النهار چه باین اصطلاح در جمیع مساکن مقدار یک شبانروز مساوی بود
لقوله بخلاف اصطلاحات دیگر که بحسب اهل بقعه متفاوت است چنانکه بر عالم
علم پنهان نیست و معتبر نزد حکمای یونان انقطاع اخیر است و حکمی
خطا و ایضا بر اسفل اما مبدا روز در عرف اهل شرع از ابتدای طلوع صبح صادق
صبح صادق است و مبدا شب بعد از استتار شفق احمر غروب آفتاب و نزد اهل روم
و فارس مبدا روز از طلوع نجم آفتاب است و مبدا شب از غروب نجم
او و این وضع طبیعی است چه وجود نهار بشرط طلوع شمس و وجود لیل بشرط
بغروب است و ذکر شب و روز باعتبار آن کرده و در ضمن ابواب خواهد شد
بر بن اصطلاح است و نزد بعضی از براهمه هند مابین ابتدا طلوع صبح صادق
طلوع آفتاب و مابین غروب آفتاب و غروب شفق بنزله فصل مشترک است
میان شب و روز و داخل هیچکدام نیست شبانروز بزعم ایشان عبارت از
مجموع قوس النهار و قوس اللیل آفتاب است بر چهار قسم متساوی
منقسمت کنند چه زعم ایشان امریست محدث که بحسب وهم استقرار دارد پس
فصول منقسمت کنند و آن اقسام را ساعات مستویه و معتدله گویند از جهة
دوام تساوی مقدار او نسبت بساعات معوجه که عنقریب مذکور شود
و آن مقدار از معدل النهار که در هر ساعات معوجه یا ستون طلوع کند
از ازاء اجزای آن ساعات خوانند پس اجزای هر ساعت ستون سبع سی
دوره فلکست تقریبا که نزده درجه معدل النهار باشد و اگر روز و
شب هر یک را بنیه هر یک از قوس النهار و قوس اللیل آفتاب را علیحده
دوازده قسم مساوی کنند آن اقسام را ساعات معوجه گویند و

زمانیه بطول و قصر شب و روز تغییر کرده پس از آن حیثیت که زمان این
ساعات طول و قصر تابع زمان شب و روز است از ساعات زمانیه
گویند و از آن حیثیت که مقدار ساعات بیست و چهار ساعت شب
مختلف است بحسب اختلاف طول و قصر ملوس را بین آن ساعات معوجه گویند
و بسبب ارتسام خطوط آن بر آلات قیاس رصدیه ساعات قیاسیه
نیز گویند و هر ساعتی را خواه مستوی و خواه موجه بشصت دقیقه قسمت
کنند و هر دقیقه را بشصت ثانیه و هر ثانیه را بشصت ثالثه و
همچنا تا بعاشره و لا اعرف دقایق و ثوانی ساعات مستوی با دقایق و ثوانی
ساعات موجه مختلف بود بحسب اختلاف شب و روز و در اکثر بلاد مسکونی
عدد ساعات مستویه روز و شب ان و همچنین اجزای ساعات موجه
از وقت گذشتن آفتاب از اول جدی تا رسیدن باول سرطان روز
بر شب زیاده باشد و در نصف دیگر یعنی از اول سرطان تا اول جدی
در تناقص و ساعات شب بر عکس باشد یعنی عدد ساعات مستویه
و اجزای ساعات موجه شب از اول جدی تا اول سرطان در تناقص
در نصف دیگر در تزاید بود و از اول حمل تا میزان عدد ساعات مستویه
و اجزای ساعات موجه روز زاید باشد بر مستویه و موجه شب و از
اول میزان تا حمل ناقص و سر این واضح است که چون منطقه البروج
و معدل النهار دو دایره متقاطعند هر دو جزء از منطقه البروج که ابعد
اند از نقطه انقلاب صیفی و شتوی بود که معدل النهار را قطع کنند
و آن قوسی که واسطه چنین ابعد مقدارات را صاعد و رو تخفیف کنند بشکل
سابق از اول و آخر نهار و سدس پس آفتاب در هر مدار که بود
قوس النهار او با قوس اللیل او صاعد و بر بود پس دانا شب در روز

انجا صاعد و بود و نیز بنا بر آنچه مایده معلوم شد چون قطب سمت معدل
النهار از افق مرتفع و قطب جنوبی منخفض است هر آینه افق جمیع منتصف
معدل النهار را شد و بس و سایر مدارات بتقاطع افق شش قسم
شوند بدو قسم مختلف چنانچه هر قسم ظاهر از مدارات شمالیه اعظم
باشد از قسم خفی و لهذا ازا مدارات عالیه خوانند و افق و مدارات
جنوبیه را از امدارات منخفضه خوانند بعکس این بود بشکل نوزدهم
از نمایه آن کتاب پس چون آفتاب در مدارات شمالیه بود یعنی
در ما بین اول حمل و اول میزان قوس النهار زیاده باشد از قوس اللیل
و همچنین ساعات النهار از ساعات اللیل و چون در مدارات جنوبیه
بود یعنی ما بین اول میزان و اول حمل بعکس این باشد و چون بر معدل
النهار بود یعنی در اول حمل یا میزان مت و ر باشد بشکل بیستم از نمایه
مذکور و هر مدار که از قطب شمال معدل النهار ابعد است اجزاء قسم
ظاهر اطول است از اجزاء قسم ظاهر آن مدار که اقرب است و اجزای
قسم خفی بعکس و هر مدار که بقطب شمال معدل النهار اقرب است اجزای
قسم ظاهر او اکثر است از اجزاء قسم ظاهر آن مدار که ابعد است و
اجزاء قسم خفی بعکس پس از وقت گذشتن آفتاب از اول جدی
که مدار او ابعد مدارات اجزاء زیر و است از قطب شمال تا رسیدن
باول سرطان که مدار او اقرب است از مدارات دیگر بآن قطب قوس
النهار متزاید بود و همچنین ساعات النهار و قوس اللیل و ساعات اللیل
متناقص از گذشتن آفتاب از اول سرطان تا اول جدی قوس النهار
متناقص و قوس اللیل و ساعات اللیل زاید و از آنچه گفتیم معلوم شد
که اطول ایام و اقصر لیالی وقت حصول آفتاب است باول سرطان و

آن افقی حقیقی و نیز مقیاس مجسم بود مستقیم بر خط نصف النهار نصب و باید که قبیل بود از موضع خود نه بجانب جنوب و نه بجانب شمال و نه بجانب مشرق و نه بجانب مغرب و سرب یا ریسمان در دو نیز در دو نیز مذکور بسته باشند و قاعده آن مقعر باشد و نیز مقیاس بر بربع دایره نصب کنند بنوعی که سهم مقیاس بر مرکز دایره عمود شود و بجهت اصلی آن در سه موضع مابین محیط دایره و مقیاس اندازه گرفته اگر هر سه برابر باشند آن مقیاس عمود بود بر این سطح مستوی که فرض کردیم سطح افق است و سایه که در وقت غایه ارتفاع از مقیاس بر بین سطح افتد ظل نصف النهار بود و آنرا فیئی زوال خوانند و اقصر ظل بود که در آن مدار از آن مقیاس رسد و تقدیر ظل باقدام مقیاس کنند و مقیاس را که بر وی زده قسم کنند و کاهی هفت قسم پس اگر مقیاس را هفت بخش کنند آن ظل را که از آن مقیاس حاصل شود ظل اقدام گویند اقدام بجهة آن گویند که عرب عوام بآن جاری شده که تقدیر ظل بقامت خود کنند و قامت را باقدام تقدیر کنند و غالب آنست که طول قامت هر کس مساوی هفت قدم او باشد و بعضی بشش قدم و نیم برقامت کنند چه قامت بعضی مردم باقدام او شش قدم و نیم می افتد و اگر مقیاس را بده و دوازده قسم کنند آن ظل خود را از آن مقیاس را ظل اصابع خوانند و اصابع بجهة آن گویند که غالب آن بود که اشیاء را بشبر تقدیر کنند یا بجهة آنکه مقیاسی که از آن ظل بر زند شبری بود و شبر هر کسی مقدار دوازده اصبع باشد از اصابع و هر قدمی را بشصت دقیقه قسمت کنند و بهمین نهج اصبع و در تقویم نام درجه دوم از هفت بخش فیئی زوال هر روز را باصابع یا باقدام برنامه از روز وضع کنند تا اگر کسی را احتیاج افتد فیئی زوال از تقویم

زمین و نصب مقیاس و انتظار رسیدن ظل بغایت قصر و قدر آن فارغ باشد بدور قرص یا رقم اصبع آنرا که آخر انجا ان بجنب ظل اصابع کرده باشند یا قدم اگر بجا قدام کرده باشند دوم دقیقه آنرا صبع یا قدم و کاه باشد که دو جدول آورند و در یکجا بجنب اصابع ثبت کنند و در دیگر بجنب اقدام و هر اخلاق العلام **باب هفتم** در معرفت ظل و قت خود می سده و اشکالات و قبول و عکس چون دو کوکب از کوکب سیاره اگر بکجا از فلک بروج یعنی منطقه البروج جمع شوند باین نهج که یکنصف دایره کرمتحد باشد قطبین بروج بطرف خط تقویم هر دو کوکب را از نسبت بحال کوکب کمتر قرآن و نسبت بحال هر او مقارنه گویند و این مقارنه حقیقی است و اگر در این حال خط تقویم بر کوکب هر دو بر یکدیگر منطبق باشد آنرا مقارنه غیر حقیقی گویند و اگر او خط از هر خارج شود و هر گز هر دو بیکدیگر نرسد و از سطح یکنصف از دایره متحد و قطبین بروج باشد آنرا مقارنه مرئی خوانند و اگر خطین منطبق باشد آنرا مقارنه غیر مرئی خوانند لیکن غیر دو نوع مقارنه حقیقی در تقویم ثبت کردن متعارف نیست و چون شصت درجه یعنی سدسی از منطقه البروج بعد باشد میان آن دو کوکب یعنی میان موضعین این دو کوکب آنرا تسدیس گویند و اگر بعد میان موضعین این دو کوکب یکربع دایره باشد از منطقه البروج یعنی سه برج تربیع گویند و اگر بعد صد و بیست درجه باشد که ثلث منطقه البروج است آنرا تثلیث خوانند و اگر بعد یکربع دایره باشد از منطقه البروج یعنی پنج برج تخمیس گویند و هر یک از این سه نوع دو صنف باشند امین و اسیر چه اگر کوکب

بحث نه درین دو ضلع تبوا بیشتر از فوق نه باشد این بود و اگر فوق نه بیشتر
باشد البته در اهل اعظام گویند که اتصال ایمن بسیر در اثر منفوق بیت و چون
صد و هشتاد درجه که نصف منطقه البروج است بعد باشد از مقابله
گویند چه درین دو موضع هر یک از کوکبین مقابل موضع آن دیگر باشد
بعضی در بیع آخر یکدیگر باشند و اهل اعظام البعد دیگر را غیر این تهمار
بعد را اینها را منظر گویند بجهة عدم تاثیر اعتبار نکرده اند
و بدایت و نهایت این ابعاد الربعه در بیع مختلف اند آنها را در دو
اجزاء آن متفق باشند و هر یک از بین پنج نوع را که مقارنه تسدیس تربیع
تثلیث و مقابله است نظر و اتصال و مشکل نظر گویند و بعضی
مقارنه را اتصال بجوم خوانند و باقی نظرات را اتصال بشعاع خوانند
و بنظر قران را مطلع شعاع قران و نهایت ابعاد معتبره را در سایر
نظرات مطلع شعاع آن نظر گویند و کوکبتان را در بین امور
ناظر و متصل و دافع نه پر گویند و آن دیگر را منظور الیه و متصل به
و قابل نه پر گویند پس قمر در بین احوال دائما متصل باشد و در حال سایر
و سایر کواکب متصف بهر دو صفت توانند شد چنانچه در هیئت بصیر
بصیر ظاهر بیت و صورت انظار شبیه بتیم فلک بین گونه است

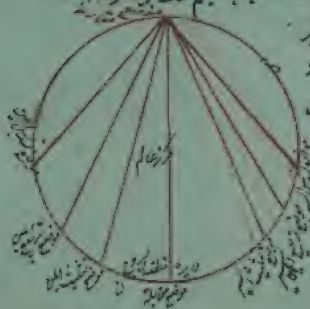

و نظرات قمر را با کواکب دیگر
مزاجات و سایر را نزاجات و
امتزاجات گویند سبب گرمیت
اقتضاء قمر با سایر کواکب
و آمیزش دادن ضیاء بضیاء
اشان را بیکدیگر و قران

[illegible]

بزرجمهر را اصطلاح خوانند بجهة آنکه اطلاع میان شمس و قمر را موثر شمرند این
وضع نیز از اوقات تاریخ ان بود و شاید که این را اصطلاحات بنابر مناسبت کلام
ربا العزة باشد که فرموده و جعلنا الشمس و القمر و مقابله ایشان را استقبال گویند
بسبب انکه قمر از شمس بعد از مقابله در طلوع صدر رتبه تا بعد یعنی بیشتر
گیرد و هر روز بروز منقارب باو شود پس مستقبل او باشد چنانکه
قبل از مقابله بسبب عکس این دو موضع مستدبر او بود بجهة اینی
صدر رست که او را در بین حال بدر گویند و بعضی گویند زبدر را خوف است
از بدره عین که مملو باشد از زر یا چشمی که مملو باشد از دفع پس چون
وقت صفحه قمر از انوار پر میشود و ازین جهة است که منجمان استقبال را
امتلا نیز خوانند و قران آفتاب را با یکی از خمسه متحیره اصطلاح آن
کوکب گویند بسبب تشبیه تمش با تش اختفاء کوکب بشعاع او و اجتماع
و مقارنه یکی از کواکب سیاره را با یکی از عقده تین قمر حاسده آن
کوکب بآن عقده گویند که بعضی ملاصقه است و بعضی آنرا داخل نظر
دانسته و غیر از مقارنه نظر دیگر اصطلاحیان باعقده تین اعتبار نکنند
چه اینان را نور و شعاع نیست و اختیار عقده تین قمر دریی سده دون
عقده تین کواکب دیگر بجهة آنست که این دو عقده بعالم سفلی اقربند و
خسوف و کسوف که دو امر عظیم اند درین دو عقده حادث میشود
و سفلیین را بافتاب غیر از اصطلاح نظر دیگر نباشد زیرا
که مرکز جرم آفتاب و مرکز تدویر هر یک از سفلیین دائما مسامت
یکدیگرانه تقریبا و ازین جهة است که حرکت و سعایت ان را مثل
قوة وسط شمس گرفته اند تا مسامت مختل نشود پس لاجرم چون
ابعد دو کوکب بدوده و حضیض تدویر خود را سند عزف کردند و چون از زاویه

و تضیق تدویر خود مزایدنا یند هر آینه در یکی از دو طرف آفتاب باشد که از آن
طرف صباحی و طرف مسائی گویند و هرگز آفتاب نزدیک از آنچه منتصف
نظر شود بر بالشان است و در نشود و غایت آن در نهره تهیر و صفت در صدر
عطارد بست و شصت و درجه است پس بدرد که کوکب با آفتاب از اطراف نظری
دیگر صورت نبندد و چه مقدار نظر الشد پس کرا قل مقدار یه بست و نظر
شصت و درجه بست و نظر کر سنه یع را با فتاب است و در باب سیم
اوج ات با آن رفته است بهیم بست و بیان آن در تعیین مقابلتین یا بالدیر
عنوان قران الشد پس بطریق دیگر بیان شود سبب آنکه هرگز نشد و میان دو کوکب
چنانکه گفتیم دو انهاق ران یکدیگر باشد پس هیچ شک نیست که انهاء با یکدیگر
قران متصور است و چون لقاء فی الجمله که هر یک از طرفین آفتاب
باشند هر آینه میان ایشان الشد پس نیز ممکن شود و چون غایت بعد میان ایشان
در بین حال از یکدیگر مجموع غایت بعد هر یک از آفتاب کران از
هفتاد و درجه بیش و زیاست تواند رسید و ظاهر بست که حد الشد پس شصت
و درجه پیش نیست لیکن مقدار نظرات دیگر رسد چه تربیع از اقل مقدار یه
انظار بست بعد الشد پس نود و درجه بست آن نظر که او را اقتضا لات و
مشاکله کج گویند بر دو نوع بست یکی نظر لویس و دیگر آنکه نظر زهاد و
اتفاق طریقت نیز گویند و آن بودن دو کوکب سیاره است در دو حظ
اول سرطان یعنی نقطه انقلاب صیفی بر دو جهر که بعد مرتفع هر یک از آن
بیش از بین هر کوکب از یکی غیر از یکدیگران متساوی بود و دو ما نه آن بعد
در یک کوکب بر تو او بر دو ج و در دیگری بر خلاف تو او باشد مثلاً چون
کوکب در ده درجه ثور بود و در دیگری بست و پنج درجه ثور بود هر آینه میان
ایشان تناظر بود چه بعد هر یک از سرطان یک برج و بست و پنج

اول بر تو او و نانی بر خلاف تو او این نوع را اتفاق طریقت بسبب آن
گویند که دو کوکب از نقطه انقلاب صیفی در یک مقدار بعد بود از نقطه انقلاب
چنانکه مسبوق ذکر یافت و در باب ششم یکدیگر را رسم کنند پس هر دو در
طریق یکدیگر متفق باشند و یوحی و رفاقه گویند بسبب آنکه زمان
نهار یک جزو و بحسب زمان لیل او با زمان نهار و زمان لیل آن
جزو دیگر مساوی بود چه هر دو یکدیگر را رسند و تناظر مطلق بعض نوع
دوم از بین دو نوع تناظر مطلقیت و انرا اتفاق قوت نیز خوانند
و آن بودن دو کوکب بست از دو طرف اول حمل یعنی نقطه اعتدال ربیعی
بر دو جهی که بعد موضع ایشان از ابتدای حمل در یک مقدار باشد و این بعد هم نیز
در یک کوکب بر تو او و در دیگری بر خلاف تو او بود مثلاً چون کوکبی
در پنجدرجه دلو بود و دیگری در بست و پنجدرجه ثور بود هر آینه
میان ایشان این تناظر واقع شود چه بعد هر یکی از ایشان از حمل
یکصد و بست پنجدرجه بود اول بر تو او و نانی بر خلاف تو او
و این نوع را مطلق بسبب آن گویند که چون معدل النهار و منطقه
البروج دو دایره متقاطع اند هر آینه قوسی منطقه البروج که بحرکت معدل
متحرک باشد منفردات المدة طلوع کند و ولای آن قوس بود
از معدل النهار که با آن قوس طلوع کند از منطقه و انرا مطالع آن
قوس منطقه خوانند و در کتب هیئت معین شده که مطالع دو بست
و دو جزو متساوی الابعد از اول حمل که تناظر در آن متحقق میشود
متساوی بود اتفاق قوت بجهت آن گویند که مطالع و هر یک از
جزو متساوی چنانکه گفتیم متساوی آن دیگر بست پس قوت یکی مثل
قوت آن دیگر باشد در طلوع و غروب چه هر گاه مقدار قوت بست و چهل

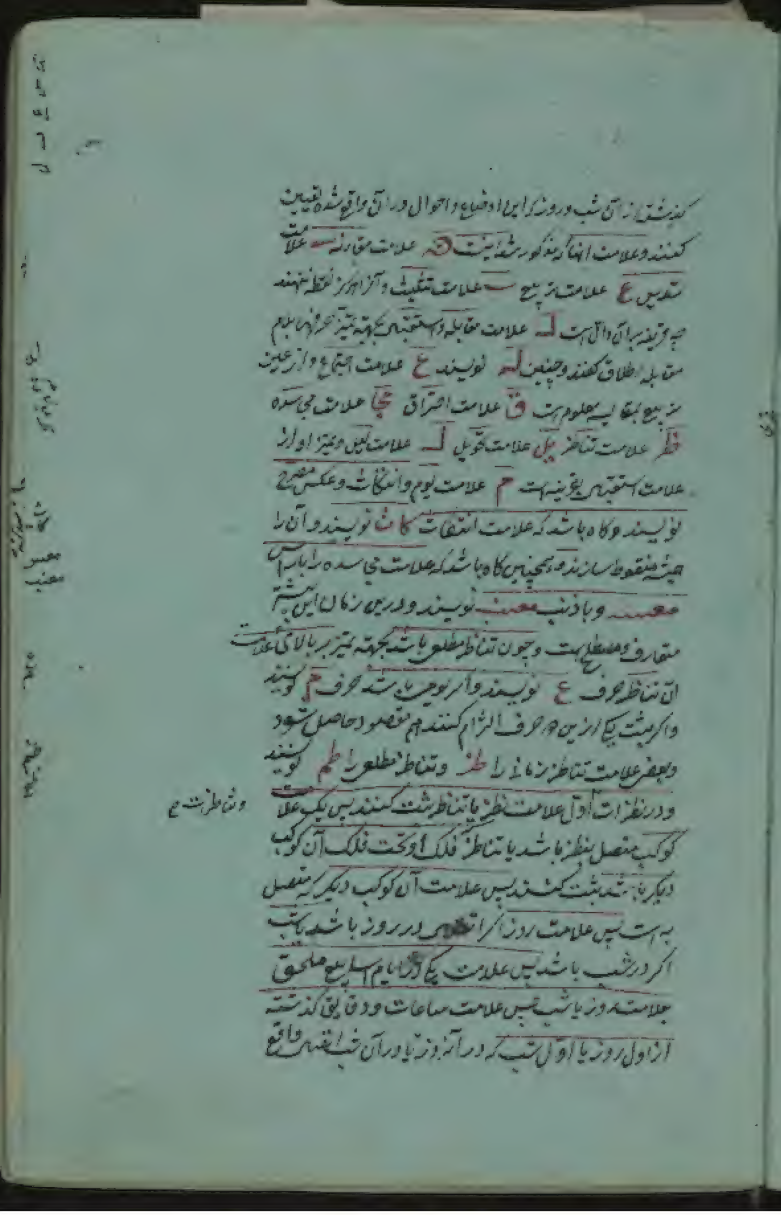

شده باشد و اینها همه مشروط باشد بر آنکه در مخرج رقم اثر آن ثبت شود اگر
مسافت میانه بوده باشد والا نزدیک آن و در اصرافیات تمام مخرجه
علامت تمام نویسند چه علامت اصرافی مشروط باشد بر آن کوکب
باقی است و رقم اصرافی متصل بکوکب ثبت نویسند و در خانه
اول رقم مجامده نویسند و بعد از آن رقم کوکب فاسد و بعد از آن
رقم عقده رأس یا ذنب و اگر خانه علامت معصب یا معقب
باشد او را رقم کوکب نویسند پس رقم خانه یعنی معصب یا معقب
و علامت روز یا شب بساعات و دقایق بطریق مذکور
ثبت کنند یعنی به ترتیبی که در نظرات یا تناظرات مذکور شد ثبت
نمایند و در انتکاث بعد از کتابت لفظ انتکاث با علامت آن هر
کدام هستیار که باشند علامت نظر اگر انتکاث نظری باشد یا تناظر
اگر تناظری باشد یا جامده اگر خانه ی باشد نویسند پس علامت
کوکب مختانه از خود کوکب که در اتصالات ایشان انتکاث واقع شده
باشد پس علامت آن کوکب دیگر با علامت یکی از عقده نین مقر
اگر انتکاث در خانه جامده باشد بر آن قیاس که در نظرات و غیرها
مذکور شد و در انتکاث ساعت و دقیقه نویسند آنگاه در ابرا
رود با نفس وقت آن مقترات مخصوص در علو یابین و در کواکب
اول علامت مخرجه ثبت کنند پس علامت کوکب محول به علامت
کوکب محول الیه چنانچه بر هم محول آن کوکب معلوم شود پس علامت رود با
شب و ساعات و دقایق آن بر قیاس نظرات و غیرها
و بعد از خرج بیرون شمس با هر برج بحرکت آن بروند و دیگر سواد نویسند و اهتمام
بشان آن مقترات و بر این قیاس بعضی هر قیاس که خواهند ثبت کنند

چنانکه

چنانکه اول لفظ عکس نویسند پس علامت کوکب عکس یا رأس پس علامت
برج معکوس الیه و بعضی چون خواهند رأس ثبت کنند بعد از علامت
کوکب یا رأس لفظ الی نویسند ظاهر آن باشد که لفظ عکس
را یعنی زائد است در عرف نگاه باید استدی شود و الحق بر هیچ سبب
ظاهر است که ایراد آن بیفایده است و از نظر با تناظر یا غیر آن از
تحویلات و سعدات و نحسه بعد از این خواهد آمد از رسیدن کوکب
بر اشعه معینه در هیچ روز یا در هیچ شب واقع باشد بجهة تخفیف
کتابت بجای علامت ساعات و دقایق رقم ف که علامت نصف
نویسند و در تقویم قمری ساعات و دقایق را بنهایکه مذکور شد
مرتوک باشد و نناظر نیز و درین زمان بعضی آن را در تقویم تمام مینویسند

باب هشتم

در معرفت شرف و هبوط کواکب و اوجات
و حضیضات ایشان بر آنچه مستفیض فحص ناظر را بر اطلاع بجزم
یا بالهام و کهانت و تجربه و قیاس از حلول کواکب در هر یک از بروج
و اجزای آن ادراک تاثیرات سعد و نحس کرده اند و آنرا اعتبار
نموده یکی از بین جمله اعتبار شرف و هبوط کواکب است چنانچه هر کوکبی
در برجی و در درجه نوعی قوت یافته اند و آنرا شرف آن کوکب گفته اند
یا ضعف و آنرا هبوط کوکب نامیده اند پس معتقد بصدد و یافت
مواضع شرف و هبوط هر یک در آمده مبفرمایند که شرف آفتاب
در نوزدهم درجه حمل است و شرف قمر در سیم درجه ثور و شرف زحل
در بیست و یکم درجه میزان و شرف مشتری در پانزدهم درجه سرطان
و شرف مریخ در بیست و هشتم درجه جدی و شرف زهره در بیست و هفتم
درجه حوت و شرف عطارد در پانزدهم درجه سنبله و در عقده نیز

قمر نیز اینجا را شرف گفته اند و گفته اند شرف رأس در سیم درجه ثور است
شرف ذنب در سیم درجه قوس و چنانکه اهل عربیت اذل بمنع و استقرا کلام
عرب گفته اند و در مثل حال بجهة ضبط قواعد صرف نحو الی آخر حتی
ایراد نموده اند تحقیق اهل النظام ابعد از تجربه و قیاس دلایل و بینات
مستحسنه بجهة این معتبرات در سه اصل خواهد مذکور ساخته اند و اعتبار
شرف از ثبوت طالع علم کنند و گویند سرطان طالع عالم است و چون
آوا و ان را بجهة آنکه طالع و عاشر و سابع و رابع است آینه برج
منقلبه اند ز اور آنست که شرف شمس و کواکب علویه را بطباع سایر
سیاره اند در این برج باشد تا مقاومت آن انقلاب کند پس
مشتری را کوکب حیات و بقا است لایق آنست که در سرطان باشد
گرانند طالع است چه طالع متعلق بجسد و نفس است و شرف
آفتاب که پادشاه کواکب است مناسب آنست که در حمل باشد که
بیت عاشر است چه اصل بیوت است و متعلق است بحکومت
و دولت و شرف زحل که کوکب اشقان است و فلاحت موافق
آنست که در میزان باشد که بیت رابع است چه رابع خانه متاع
و عقار است و شرف مریخ که کوکب مخالفت و عداوت است
قیاس آنست که در جدی باشد که بیت سابع است چه بیت سابع
بیت اضداد و خصومت است و شرف قمر که خلیفه و معین
آفتاب است اصل آنست که در جوار او باشد پس قمر که
خانه حمل است شرف قمر بود و چون از هره سعد است و کوکب
ظرافت و نزاهت و بیت نهم متعلق است بدیانت و تقوی و
طهارت باید که خانه نهم که برج حوت است بشرف او باشد و شرف

عطارد را کوکب عقل و علم و فراست و کیاست است سزاوار آنست که در سنبله
باشد که بیت ثالث است چه بیت ثالث متعلق است بعلم و ادب
و تعلیم و تعلم و چون موضع شرف هریک از این کواکب ناظر است بطالع و
عقده چنین قرار گرفت که کواکب نیستند اولی آنست که شرف ایشان در موضع باشد
که از طالع ساقط باشد و بیوت ساقط دوم و ششم و هشتم و دوازدهم است
پس از بنهایت دوازدهم را بجهة شرف رأس اختیار کرده اند که جوزهر است
بسبب جای درست او هنوز که شرف قمر است چون ذنب مقابل رأس است
پس باید که شرف او نیز مقابل شرف رأس باشد پس قوس که مقابل جوزهر است
و از بیوت ساقط است شرف او باشد و موصوف طالع و سایر بیوت
و منسوبات هریک بعد از این بتفصیل معلوم گردد و اهل این فن گویند
که بودن کوکب در برج شرف مثل شخصی باشد در مملکت خود با حکومت
و سلطنت و موضع هبوط هریک از اینها نیز چون کواکب در درجه مقابل شرف
ایشان باشد پس زحل در برج هفتم همان درجه که شمس شرف دارد در درجه مقابل در
فلک ضد طریق یکدیگر دو پی در دو برج چه اگر یکی از ایشان فوق الارض بود آن
دیگری تحت الارض و اگر یکی طالع باشد آن دیگری غارب و اگر یکی سمت
الرأس بود آن دیگری سمت القدم باشد و اگر یکی صاعد بود در ارتفاع
دیگری هابط باشد در اخطاط پس ضد یکدیگر باشند و چون در تاثیر نیز
ضد شرف است باید که در تقابل موضع شرف باشد بنا بر این
هبوط شمس در نوزدهم درجه میزان بود و هبوط قمر در سیم درجه عقرب
بود و هبوط زحل در بیست و یکم درجه حمل و هبوط مشتری در پانزدهم درجه
جدی و هبوط مریخ در بیست و هفتم درجه سرطان و هبوط زهره در بیست و
هفتم درجه سنبله و هبوط عطارد در پانزدهم درجه حوت و هبوط رأس در سیم

درجه قوس وهبوط ظرف درسیم درجه جوزا و مخالف هند در هفده درجات مخالف
جمهور کراه انه بنوعی کرسید الفظا و امر العلما یعنی منصور را رسوا نجوم
آورده و میان جمهور نیز خلاف هست در اینکه اطلاق شرف و هبوط بر بروج
یا بدرجات بر تمام آن برج یا بر اول برج یا بر درجه شرف این است که مجرد
میان مذهب مختار بر آمده میشود بدرجه شرف مرتبه شرف باشد و از آن
هبوط بهمه هبوط آنانکه دران درجه اند پس چون کوکب بدرجه شرف
یا هبوط تحویل کند ابتدای قوت هر یک بود و روز بروز مزاید میشود تا آن
درجه و بهمان مقدار که قوت بود بهمان شروع در نقص کند تا کدر حین
حلول ببرج دیگر منتفی شود و بعضی برآنند که رسم کوکب را بعد از درجه
شرف بصورت کرسی شرف انجا منقطع کردد و آن حد آفتاب را ثابت و نجم
درجه حمل است و ماه را ثابت و سیم ثور و مشتری را ثابت و ششم سرطان
و مریخ را ثابت اخو جدی و زهره را ثابت دوازدهم حمل و عطارد را ثابت و
یکم سنبله و در تخصیص درجات این طایفه دلیل بسیار کفته اند و
اکثر آن اقناعات هست نیک در خاطر قرار نمیگیرد حقیقت آنست
که درین اعتبار نه بکله در جمیع اعتبارات احکامیان مستند بتجربه
سلف شده اند و متعوض دلیل نشوند کما قال قوام هذه الصناعة ابو معشر
کوشیار بجیع فی تحصیل الاصول و وضع القواعد برهانا بالعلم الالهی و الاحکام من
جهة صناعی جزئیا نه تجمع علی سبیل النظر و التبدل و یظن انها برهان و من جملة بطرایق
ابرهان فانه لن یتبعض ان یعتقد فی هذا العلم انه مدرک بالحجة و الدلیل
اما درجات کواکب چون مصدر از تحقیق مواضع شرف و هبوط کواکب فارغ
شدیم شروع نمود در تحقیق درجات و تخصیصات ایشان بدانکه اوج در لغة
معوب اوک است و آن کلمه ایست هندی بمعنی علو و به الجمله نقطه ایست

از محیط

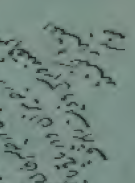

از خارج مرکز نسبت بمرکز عالم آنا تخصیص کلمه ایست عربی الاصل بمعنی
بیست چه اقرب نقطه ایست از محیط خارج بمرکز عالم و بلغت یونان اوج را
افیجون و حضیض را افرجیون کویند و چون حقیقت اوجات
کواکب با در نفس جهان هیئت اندک جزئیه آیات ان مبتنی بر تخمین انجا
حاجت بتکرار نیست پس کوئیم تقویم اوج را که از انجا زیز اوج کویند
قوسی بود از منطقه البروج میان اول حمل و مراضع اوج بر توالی و مراد
بوضع اوج طرف قوسی بود که از مرکز عالم خارج شود و بنقطه اوج کنند تقاطع
خط منتهی شود اکر نقطه اوج در سطح منطقه البروج باشد چنانکه در شکل است
و آن نقطه تقاطع دایره عرضیه ایست که بطرف خط مذکور کذرد با منطقه
البروج آن نقطه تقاطع کرا اقرب بود بطرف نقطه تقویم مذکور چنانکه در سایر
کواکب و چون ممثلات حمل ممثل قمر بقدر حرکت توسط ثابت متحرک است
مر آینه اوجات این کواکب که نقطه تخصیصه است از ممثلات نیز بالتوسط متحرک
باشند و از اینجهت است که مصنفان در تحقیق مواضع اوجات رعایت
تاریخ کرده میفرماید که در سنه کذا از هجرت ملکخ هیئت بنی اسبه تریخ خانه موضع
اوج آفتاب یعنی انتهای قوس مذکور در دوم درجه سرطان بوده و
مراضع اوج زحل در سیزدهم درجه قوس و موضع اوج مشتری در دوم
درجه میزان و موضع اوج مریخ در نوزدهم درجه اسد و موضع اوج
زهره در بیست و دوم درجه جوزا و موضع اوج ممثل عطارد و تبع
اوج مدبر اوند اوج حاصل در هیجم درجه عقرب و موضع حضیض هر کدام
از اینها مقابل اوج ایشان باشد یعنی در برج هفتم بهمان درجه و دقیقه
چه اوج و حضیض از نقطه متقابلند در فلک اما اوج و حضیض عطارد که
با یکدیکر متقابل نیستند بلکه حضیض حقیقی او که عبارت از قرب الجم

فتحیون خ بنجران آنا ست
از آنا و نقطه من آن تا
اتاج جوهر اوج و نقطه آنا در آن
آنا از این الی آخر نیست
هم

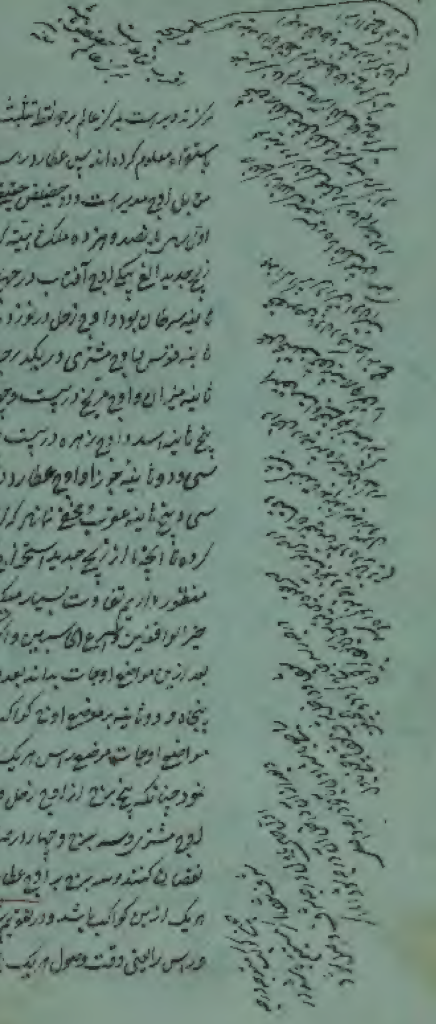

گرفته و بر است بر از عام بر حوالهٔ تثلیث اوج و مدبرات چنانکه اهل هیات
بدانند معلوم کرده اند پس عطارد را سه حضیض باشد یا حضیض مدبر که
مقابل اوج مدبرات است و دو حضیض حقیقی که بر حوالهٔ تثلیث اوست و دو
اوج بر این قیاس یا قصده و هزده ملکخ هیئه گرفته اند اکثر این طرح است بی اسبه
زیج جدید الغ پنج اوج آفتاب در چهار درجه و چهل و چهار دقیقه و پنج
ثانیه سرطان بود و اوج زحل در نوزده درجه و یازده دقیقه و سی و هشت
ثانیه قوس یا اوج مشتری در یکبد بیست و چهار درجه و هفت دقیقه و سی و شش
ثانیه میزان و اوج مریخ در بیست و چهار درجه و دوازده دقیقه و پنج و
پنج ثانیه اسد و اوج زهره در بیست و چهار درجه و چهل و یک دقیقه و
سی و دو ثانیه جوزا و اوج عطارد در شش درجه و چهل و چهار دقیقه
سی و پنج ثانیه عقوب و حضیض ثانی ظاهر گردانچه مقدم از زیج خاقانی نقل
کرده ثانیا از زیج جدید استخراج کردیم یا اندک حرکت بعد از زمان
منظور دارد تفاوت بسیار میکند و اعلم بالحقیقة قال تارة تقدیر
خیر الواقفین و کبری ای کسبین و اگر کسی اراده کند که در سالهای
بعد از زمان مواضع اوجات بداند بعد دهر سال اگر از زیج تاریخ ندانسته باشد
پنج و دو ثانیه بر موضع اوج گرایند مطلوب حاصل آید و از
مواضع اوجات مرضیه پس هر یک از جمله مبحثه نیز استنباط توان
نمود چنانکه پنج برج از اوج زحل و دو برج پست و دو درجه از
اوج مشتری و سه برج و چهار درجه از اوج زهره و سه برج از اوج مریخ
نقصان کنند و سه برج بر اوج عطارد افزایند باقی حاصل مواضع پس
هر یک از ایشان کوکب باشد و در تقویم شرف و هبوط افتاب و جمله مبحثه
در پس را یعنی وقت وصول هر یک اول درجه شرف در تقویم یعنی در میان

افتادن گاه تواند چنانکه اول علامت شرف یا هبوط کرده واقع شده باشد گوئیند
پس علامت کوکب یا پس ملحق بعد علامت شرف یا هبوط پس علامت روز یا
شب گردد آن شرف و هبوط واقع شده باشد پس بهمین قیاس در ساعات و دقائق
بطریق تفاوت ثبت کنند و همچنین رسیدن کوکب بوی گویند آفتاب نقطه
مبحثه را یا اوجات و حضیضات ایشان بمثل این طریقه رفته کرده شد در میان
اقتدا نات کلیه ثبت کنند بر طبق مسئله عشر از ایشان
مشهور را و این موضع خطاست واقع است پس ناشی و بیان آن آنست
راهبر صدر شمس و علو بین نقطه دیگر یا عز اوج او ناهیده اند و
از آنرا در نجات بدین کرده اند بنا بر سهولتی که در عمل ظاهر شود و بیان
آن اجمالی آنست و این جماعت از بعضی عشر آن پنج ثبت
این او بزده اند و نسبت رسیدن این کوکب با آن نقطه بعقیده ائمه
اوجات آنست که زاویه که در تقویم ثبت کنند و پس ائمه کوکب هفت
یا پنج حقیقة واصل شده چه اوج حقیقی از شمس منا خواست از آن
نقطه به دور در جهت توالی و در زحل بهبت و درجه و مشتری و زهره و عطارد
در اوجهای کفیض و حضیض نیز بعینه وارد است لکن اوجهای ایشان
ظاهر است که اثر بر اوج و حضیض حقیقی مرتب است نه بر اوج و
حضیض اعتباری و علامت شرف کوکب در تقویم ف باشد و اثر
هبوط ط و از رسیدن او بوج ا و از رسیدن او بحضیض ضعیفه یا حضیض
و در اکثر از قی و یم علامت شرف بسبب آنکه مشتبه نشود و بحقائق
و همچنین هبوط را بمقتضیت شرف بجره یا لوط اگر غیر سوداوی نویسند
و هر دو را مجتمع و هستین هم نوشته باشد و در نسخ بعضی کاتبان
باشد و حضیض بر عجب فهم و افطرات پوشیده نماند که صانع این صنعت

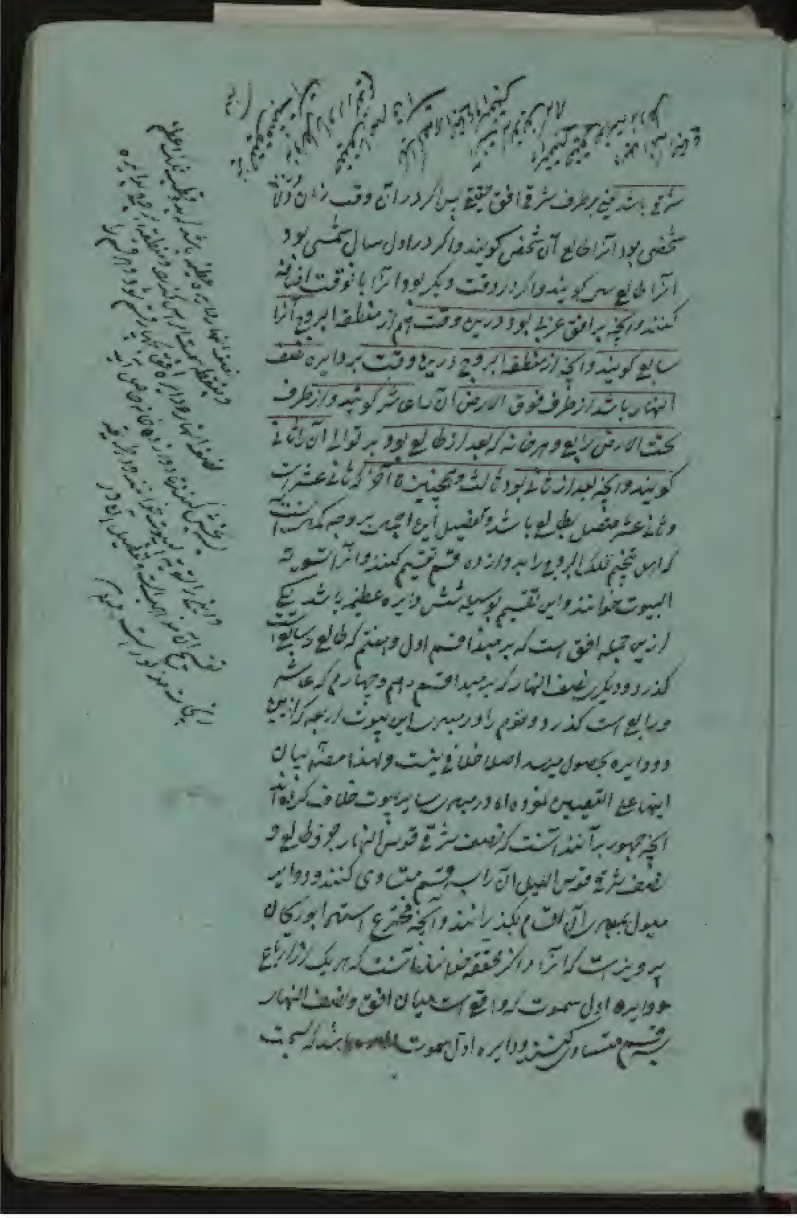

از بهر سمت اقدم دو دایره مشرق و مغرب کند و دو دایره عظام بدین
نهج اقدام بکند راند بشرطی که مار باشد نقطه شمالی و جنوب که دو نقطه
تقاطع ابروح با نصف النهار واقع است و چنین مقدمه چنین مرتب است
آنست که هر یک از دو قوس افق را که واقع است میان جزو طالع و نقطه
جنوب و شمالی سه قسم مساوی کنند و دو دایره از تقاطع هر دو بر این
افق هم بکذرانند و باین طریق را مختصر تعریف کرده اند چه اگر نقطه
ابروح بسمت قرس بکذرانند باین طریق تسویه البیوت میسر نگردد
و آنچه مستعمل معرفان است آنست که هر یک از دو قوس را از
منطقه ابروج که واقع است میان افق و نصف النهار بر سه قسم مساوی
کنند و بدین ای این اقسام دوایر عرضیه بکذرانند و چون منطقه
البروج بدوایر مفروضه یکی از بین طرق دوازده قسم بدوازده قسم
شود هر قسمی را بیتی خوانند و بنا بدین ای اقسام را اگر بیوت گویند
و ابتدا از طالع کرده بر توالی بشمرند و چون نکاهند دریابند طالع
بکشند و دوران دوازده خانه رسم کنند و طریق رسم آن
بحسب عبارات مختلف است و بالجمله آنرا بدو جهر رسم کنند که متصل
باشد بعضی از بین خانها ببعضی دیگر و خانه دوازدهم که آخر باشد
رز بیوت متصل بخانه اول باشد و در هر خانه درجه اول یکی
از بیوت دوازده کانه یعنی قوسی از منطقه ابروج که واقع باشد
میان اول هر یک از آن خانه بنوالیت کنند و مواضع کواکب
سبعه و عقده بین قمر در هر خانه از آن خانها که افتند بر ثبت
کنند و از انواع آن شکل را بچه خوانند که ما خوذ است از
زیج معتب زه یا زیجه و آن مختصر است که بنایان را در استخراج مسائل

آن رجوع است و در بعضی مذکور است که بعضی گفته اند که بر عرض خانه بنشت که
لفظ زیج عربیست اما اصل است یا معرب و بعضی گفته اند که زاچه مشتق است
از زاییش بعربیه انکه اگر استعمال آن در موالید است آنرا جزو اجتماع
جزویت از منطقه ابروج که در آن جزو اجتماع واقع باشد یعنی جزوی
که موضع بیرتین در آن جزو باشد و جزو استقبال جزویست از منطقه
ابروج که در آن جزو استقبال واقع باشد و در حقیقت استقبال در
دو جزو متقابل متحقق میشود لیکن چون احد الجزئین را بثبت نمایند
آن جزو دیگر بقرینه معلوم کردد پس اگر استقبال در روز بود آن
جزو یعنی جزو استقبال موضع آفتاب بود بجهة انکه در بین هنگام آن
جزو که موضع آفتاب است فوق الارض بود و ایشان جزو فوق
الارض را در استقبال اعتبار کنند و اگر استقبال در شب بود موضع
قمر جزو استقبال بود چه در بین وقت آن جزو که موضع قمر است
فوق الارض باشد و اگر اتفاق افتد که استقبال بدان طریق بین
حقیقی نهار رست دهد در بین حال جزو استقبال موضع آفتاب
بود که بر افق شرقی بود و در تقویم تام مقسی طالع و عاشر اجتماع
و استقبال مرقوم باجزوایشان در جدول باریک در یکمین جدول
اتصالات کلیه پیدا کردند باین طریق که اول علامت اجتماع و
استقبال ثبت کنند پس علامت روز یا شب متصل بیکی
از ایام اسابیع پس ایام شهر عربی بر ایام اسابیع پس اسم آن شهر
در ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب که در آن
اجتماع یا استقبال واقع شده باشد پس طالع اجتماع یا استقبال را
موضع کنند اول رقم بروج دوم درجه سیم دقیقه بر جوانب اس طالع

بر فلک طالع هر یک از عاشر و جز و را بسه رقم ثبت کنند و چون طالع و عاشر ثبت کنند هر آینه سابع و رابع بحق الیقین معلوم گردد زیرا که سابع در مقابل طالع و رابع مقابل عاشر باشد مگر لا تخفی و چون خواهند که ارقام هیئت هر یک از ساعات و طالع و عاشر ثبت کنند اول علامت ایشان بنویسند و علامت آنها اینست که ق ساعت لع طالع شره عاشر و لفظ بجز را مضرح نویسند ملحق بالف و لام پس حرف نقطه بیض پس رقم برج که مستبیض است پس رقم درجه و دقیقه که بعض است و گاه باشد که بجهة تسهیل و تخفیف کتابت علامت روز یا شب و ساعات و دقایق را جمع و تفریق کنند در زیج مجدول و ربنا و رنده چه آن در تخته سیری معلوم میشود و این که مقارنه و مقابله شمس که در تخته سیری با زاویه هر روز که واقع عبارت از اجتماع و استقبال است کما سبق و بعضی از منجمان در تقویم ماه چون خواهند که زیجه مدقیق نمایند جهة هر اجتماع و استقبال علیحده زایچه وضع کنند یکی در اول صفحه یمین و دیگری در صفحه یسار و گاه باشد که هر دو را در اول صفحه یسار وضع کنند و چون نصف ظاهر و نصف خفی منطقه البروج بدایره نصف النهار در اغلب اوقات بدو قسم مختلف منقسم شود لاجرم گاه بود که برجی که بجنب عدد عاشر بنهاده طالع بود بجنب او واقع عاشر نباشد بجهت انکه بر دایره نصف النهار نباشد بلکه در طرف شرقی دایره نصف النهار بود و در این حال در اکثر موارد برج طالع عاشر باشد یا در طرف غربی او بود و در این حال در اکثر مسکون برج یازدهم طالع عاشر باشد مثلا در بلده قاهره هرگاه که نقطه

الافات

هرگاه طالع بیست و پنج درجه و لو باشد عاشر بجنب عدد برج عقرب و او بجنب عمل نه درجه قوس است که برج یازدهم است هم در این وقت آن بر دایره نصف النهار است و برج عقرب در طرف غربی او و این منظام بسبب ابدا اختلاف در جهت نهم را چنین نویسند ل من ح ط یعنی عاشر که برج عقرب است بجنب عدد از برج قوس نهم درجه است بجنب عمل و ایضا در بلده مراد هرگاه سه درجه ثور طالع باشد برج عاشر بجنب عدد دلو بود او بجنب عمل بیست درجه جدی افتد که برج نهم است چه در این وقت آن بر دایره نصف النهار است و برج دلو در طرف شرقی او بود و در این منظام چنین نویسند ـــ من طـ کـ یعنی عاشر که برج دلو است بجنب عدد از برج جدی بیست درجه است بجنب عمل و رابع که مقابل عاشر است نیز باین نوع مختلف شود و مثل این اختلافات که کنیم در خانهای دیگر غیر از طالع و سابع نیز واقع شود و چون در شونه البیوت منطقه البروج با قسام مختلفه منقسم شود اگر آینه گاه باشد که در گردونه بیتی در برج سیم آن بیت واقع شود یا در گردونه دو بیت در یک برج افتد و با عکس بعینه یا اکثری از بیوت بجنب عدد دیگر از بیاس عاشر مختلف شود و مثل چنین بیت و پنج درجه دلو که مضمون بمثال آورده در بلده مذکوره طالع باشد بیت حادی عشر که بجنب عدد قوس است بجنب عمل سه درجه جدی واقع شود پس آنرا این منظام چنین نویسند ح من طـ و بیت ثالث که بجنب عدد حوت است بجنب عمل اول درجه حمل افتد پس آنرا در این حال چنین باید نوشت ط من ا و بیت ثالث که بجنب عدد حمل است بجنب عمل پنج درجه ثور افتد آنرا چنین نویسند. ک من او

وبعوض نظیر اینها که خمس فی مرة تابع است نیز همین قیاس بود و چون نقطه طالع مبدأ تقسیم بیوت است در او اختلاف نباشد و لهذا بیوت سایر چون مقابل اویست

باب دهم

در معرفت نطاقات کواکب سبعه و ظهور و خفای ایشان و حرکت مختبره و رویة الاهلة اوّلا بباید دانست که در بطن خارج مرکز دایره موهومه را که آفتاب بر آن حرکت میکند منطقه خارج مرکز خوانند و همچنین در بطن حامل هر کوکب دایره را که مرکز تدویر آن متحرک است منطقه حامل آن کوکب گویند و در بطن تدویر نیز دایره موهومه را که مرکز کوکب متحرک آن مرکز تدویر است منطقه تدویر آن کوکب گویند و اهل این صناعت منطقه خارج مرکز آفتاب را و همچنین منطقه حوامل سایر کواکب و منطقه تدویر اینها را بچهار قسم کرده اند بر وجهی که دو قسم از آن قوسهائی باشند که مساویند اعظم از نصف دایره و دو قسم دیگر آنها که هم مساویند آن قوسها باشند که اصغر از نصف دایره باشند و معنی این قول معلوم است که هر یک از کواکب سبعه سیاره را در فلک او چهار نطاق خارج مرکز هریک چهار نطاق است که نطاقات اوجی گویند و هر یک از نطاقه حضیض و هر یک از دو فلک تدویر چهار نطاق است که نطاقات حضیضی گویند و آنها نطاقات تدویر و مرکز گویند و نطاق و منطقه بیک معنی اند و بعضی گویند که منطقه اخص است از نطاق چه نطاق در لغة هر چیزی را گویند که بر میان بسته شود و منطقه میان بند معارف را گویند و علی التقدیرین اطلاق نطاق بر این اقسام از قبیل اطلاق کل است بر جزء و بعد ازین خواهد آمد که بعضی در تقسیم اصناف نطاقات ابعاد را اعتبار کرده اند و بعضی اختلاف میل را یعنی معتبران ابعاد گویند که مبدأ نطاق اول از هر فلک دورترین نقطه بود از منطقه ایشان نسبت بمرکز عالم و مبدأ نطاق سیم نزدیکترین

نقطه

نقطه دوم از منطقه ایشان نسبت بمرکز عالم و معتبران میل گویند که مبدأ نطاق اول در هر فلک جائی باشد که حرکت هر یک نسبت بمرکز عالم در کمال علو بود چنانکه در خارج مرکز منطق و در تدویر بر قمر است یا در کمال سرعت چنانکه در تداویر مختبره است و مبدأ نطاق سیم جائی که در کمال سرعت بود چنانکه در مرکز خارج مطلق و در تدویر بر قمر است یا در کمال بطوء چنانکه در تداویر مختبره است پس بحسب هر دو رای مبدأ نطاق اول و سیم در خارج مرکز اوج و حضیض و در تدویر در وجه و حضیض مرئی بود لکن ابانخ نطاق ثانی نزد اهل الهیئة و مبدأ نطاق دوم و چهارم نزد معتبران ابعاد نقطه ابعد اوسط باشد بحسب مسافت یعنی بعدی که واسطه باشد میان ابعد البعد و بعد اقرب و آن در خارج مرکز دو نقطه تقاطع منطقه اوست با دایره مرسومه بر مرکز عالم بمقدار نصف مطر خارج مرکز و در تدویر دو نقطه تقاطع محیط است با دایره مرکز مرسومه بر مرکز عالم بمقدار بعد مرکز تدویر از مرکز عالم و نزد معتبران میل دو بعد اوسط باشد بحسب سیر یعنی موضعی است که اگر حرکت در سریع است در آنجا بطئی و آن در تدویر علیه دو نقطه تماس منطقه اوست با دو خط که از مرکز عالم بجانب او آید و در خارج مرکز شمس و عطارد دو طرف حضیض که از مرکز عالم عمود شود بر خطا تا بأوج و حضیض و در حامل علویه از هر دو طرف عمود بر راست گذرد از مرکز حامل خارج شود بر خطی که بأوج و حضیض ایشان گذرد و در حامل قمر دو طرف عمود بر راست گذرد از مرکز خارج شود بر خطا تا بأوج و حضیض و از نقطه برابر خطا بعد واقع از مرکز عالم در طرف حضیض او بمقدار بعد مرکز تدویر از مرکز خارج نزدیکترین نقطه باشد بمرکز عالم و مبدأ نطاق سیم نزدیکترین

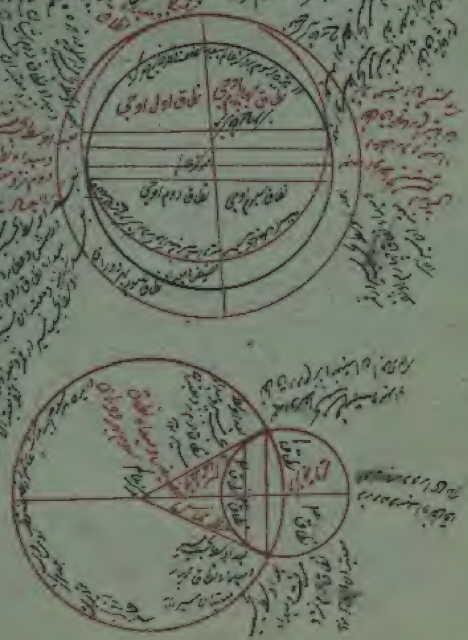
نطاق اول اوجی
نطاق دوم اوجی
نطاق سیم اوجی

تا چون بمقدار ارتفاع آفتاب طور برتر شود باندازه فاصله مرتفع او از زمین مقابل مشرق خواهند بود و چون آفتاب طور برتر شود و بمنتهای مرتفع او را از زمین رفع بیشتر باشد باز گردد باط اعظم و جهت مشرق رسد پس باط ثانیه در او منتقل شود و حالت اول معود کند و اهل اقلیم مشرق کواکب علوی و غوب کواکب زحل تا آخر اش ان شاء الله تعالی قیدا غلب بجهة الجنة که گاه باشد که عطارد بعد از احتراق وسط رجعت اگرچه او را در مشرق ظاهر بابد شد لیکن چون هر چند باط اعظم رسیده باشد و بخنس مخنس مانده تا احتراق دیگر بسبب آنکه در برج کوتاه و مطلع بود پس او را قبل از احتراق وسط استقامت او را آن جهة خفا نیز بنا شد چه بتحقیق بعد از ظهور بود و ایضا گاه باشد که بعد از احتراق وسط استقامت اگرچه او را در مغرب باید ظاهر شد لیکن هر چند آنجا نیز بباط اعظم رسیده باشد چنان مخنس مانده تا احتراق دیگر بسبب آنکه در برج کوتاه مغارب بود پس او را قبل از احتراق وسط رجعت در آن جهة خفا نیز بنا شد و زیرا هم گاه بود که در اقلیم پنجم در عین احتراق مرئی باشد و آن وقتی بود که در برج حوت راجع بوده و عرضش شمالی پس در این حال قبل از احتراق وسط رجعت مخنس شده باشد در مغرب و بعد از احتراق ناظاهر و در مشرق و از بن بیان ظاهر شد که قید اغلب در ظهور و خفای وسط استقامت بجهة تخلف احوال عطارد است و پس و در ظهور و خفای وسط رجعت بجهة تخلف احوال عطارد و عطارد در هر دو در تقویم ظهور و خفای ثمنه مقدره را در میان اتصالات کواکب با زاویه آفتاب از ضعف و قوی و صعبی و یاسر آن کوکب خفی یا ظهور دست دهد بحث کنند و علامت ظهور ظ باشد و از خفا خف و علامت کوکب مخفی یا خاطر را مطلق بعلامات ظهور و خفا

نویسند

نویسند و در بعض نقاویم مرتفع نویسند علامت کوکب را منقوط پس اگر ظهور یا خفا مشرقی باشد بر بالای او و یا در سر ش حرف ق نویسند و اگر مغربی باشد حرف ب نویسند و گاه باشد بجای مشرق و مغرب لفظ صباحی و مسائی نویسند و در بعضی تقاویم ظهور و خفای بعضی کواکب مشهور و نویسند بجهة انکه از بعض طوایف ناظهور و خفای بعضی از نوابت مشهوره اهتمام است چه اهل اصاده و طلسمات بعضی از ایام خفی را شرط بوقت ظهور یا خفای کوکبی میکنند انکه در خواص موافق آن اعمال شاید و کیمیا گران ایام خفای کبریت ناظهور یکی از نوابت میشمارند و بعض از دعاة و مبشر فلاحت نیز در زراعت حبوبات و خوس و پیوند شجر و قطع اغصان و اثمار ملاحظه وقت ظهور و خفای ثابته مینمایند و ائمه مذکوره را در آن وقت نسب و اولاد دانند و اطباء نیز در امر ابهر فصد و مسهل و غیرها باین امور مقید باشند و از نوابت مشهوره ظهور شعری یمانی و سهیل را نیز ثبت کنند چه بعض مردم در حال ظهور شعری یمانی ملاحظه نمایند که فرزندان کدام بره بهتر است و از آن بر حوادث آینده عالم استدلال کنند و بعضی دیگر اول رصدی که بعد از ظهور شعری واقع شود ملاحظه موضع قمر نمایند و از آن بر حوادث آینده احکام نویسند و تفصیل آن در رساله که هفتم در علم فلاحت نوشته مذکور است و در بعضی بلاد بعضی از ذوات ذنب در بعض اقالیم از ظهور شعری بیست و یکروز یا یکماه از ظهر تحی کرداهیه ذوات آن دارند در موضعی بکارند و در وقت ظهور شعری ملاحظه کنند هر کدام سبز و نوتر باشد گویند آن تخم از آسمان نیفتاده باشد و اگر زرد و پژمرده شده باشد گویند نیفتاده یا در ظهور سهیل خورد بسیار میشمارند انچه در بعضی بلاد ابتدای زراعت

فصل هم

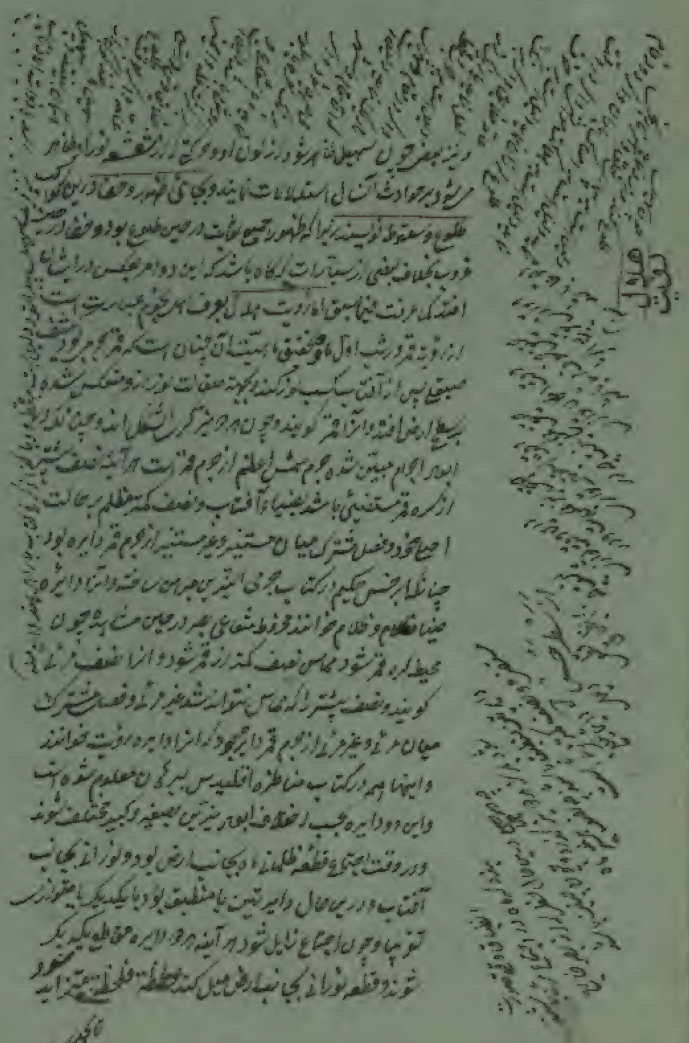

معدل النهار با آن نسبت کرده کیف اتفق و بعد الشفق رویت هلال با اختلاف
آفاق مختلف میشود چه هر مسکن که مدار قمر در آن مسکن را قریب است
باتقارب رویت هلال انجا سرعت و در تقویم پیش از ده ساعتی
دوازده گانه جدول پیدا کرده و در انجا بعد معدل و بعد سوا را در اول
ماهی استخراج کرده اند در رقعت بسم الله که در آن جدول نوشته
باشند ثبت کنند و مراد از اول ماه وقت غروب آفتاب باشد که
قریب بود بر رویت هلال بدو رقم یکی در جهه و دوم دقیقه و کیفیت
هلال از روشنی و تاریکی در رقعت و بعد اعتدال که مستفاد است
از بعد معدل و بعد سوا در آن جدول پیدا کرده اند و در بعضی تقاویم
اینها را در صفحه یعنی جهة ماهی که در آن صفحه نوشته شده باشد نویسند
و گاه باشد که عرض قمر در این وقت یعنی در وقت غروب آفتاب
که قریب بود بر رویت هلال ثبت کنند در آن جدول که قبل از
اوراق دوازده گانه کشیده باشند یا در رقعت صفحه یعنی در عرض
ثبت کنند عرض قمر آنست که در بعضی اوقات زیادتی چنانچه بعضی گمان
برده اند چون عرض قمر شمالی بود در نصف مغرب آفتاب عارب
شود و چون جنوبی بود در جنوب آن و چون این امر معلوم کردد
ادراک هلال بر منجم سهل آسان باشد و فایده نمانده که آنچه مقصود
و موده است که بعد بین و عرض قمر را در اول هر ماه استخراج کرده
در جدول ثبت کنند رسم بعضی است و آنچه در این زمان معروف و
مشهور است آنست که در وقت غروب روز بیست و نهم ماهها را
استخراج کرده در جدول ثبت نمایند اگر قمر بحد رویت رسیده باشد
و کیفیت هلال را از روشنی و تاریکی و غیرها ایراد نمایند و آن ثبت را

غره

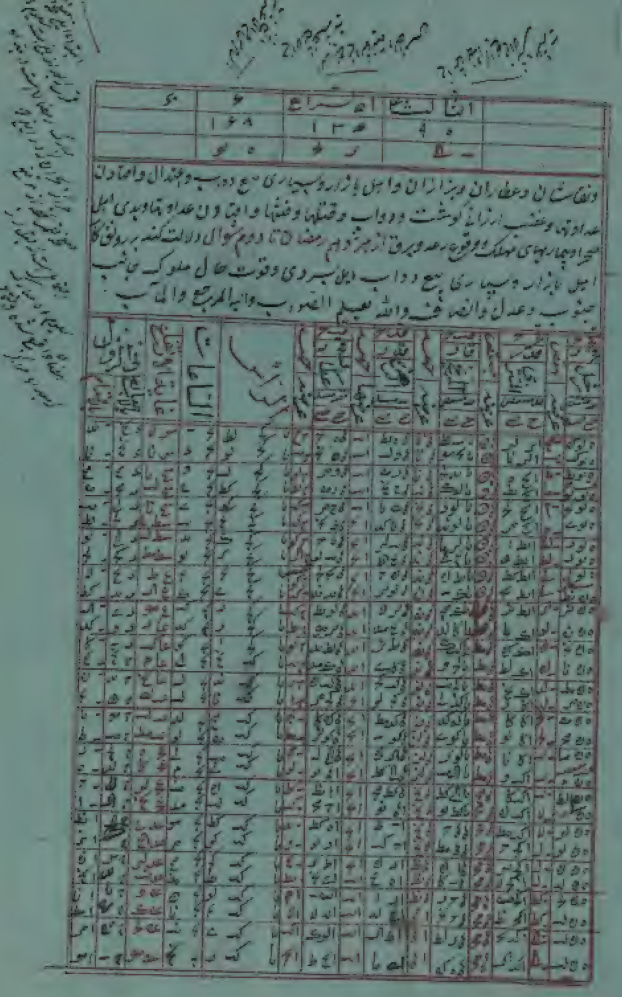

عزوجل داشته و اگر چند رؤیت نرسیده باشد لابد میدانند و آن ثبت
میدانند و بباید دانست که آنچه در این زمان در صفحه فینی تقویم تمام ثبت نمایند
اینست که در این ابواب مذکور شد و چون در این عصر از پی انقطاع اهل
روزگار بعلم ریاضی منجمان ایشان را بدقایق و تصحیح را بتدقیق تنبیه نمیدهند
داده مرتکب تسامحی میشوند و متعلقات صفحه فینی یکباره از ذهن
ایشان بیفتد و لذا ده جدول با فرق قسمه جنابه استخراج کرده با بعضی از
فوایدی که بعد ازین معلوم خواهد شد باین کتاب الحق کردیم تا اگر کسی را
ذوق مطالعه و مباحثه این کتاب باشد بجهة مثال خالی از تقویم تمام نباشد
و بالله التوفیق و علیه التکلان و الیه جمیع الاوان و الازمان **باب یازدهم**
در معرفت انتقال قمر و ما یتعلق بها و چون مصنف از بیان
معرفت صفحه فینی فارغ شد شروع نمود در بیان متعلقات صفحه
سیری پس میفرماید که در صفحه سیری دو جدول ایام بیض و ایام محاق
هلال را اعم کسند بجهة تعیین وقت ادراک از متعلقات این صفحه
از غیر التفات در رجوع بصفحه فینی و سبب تخصیص بعرضه هلال آنست
اولا و ابتنای بنای او بر دور قمریه اکثر مرفوعات این صفحه
اوضاع و احوال قمر است پس بعد و از دیگر بیاورند و در آنجا انتقال
قمر از برجی بر جی یا از اول روزی که در آن روز یا در شب بعد از
آن روز آن انتقال واقع باشد ثبت کنند پهلو رقم یا رقم یا رقم
منتقل الیه دوم رقم ساعت سیم رقم دقیقه از آن روز یا شب
بعد از آن که انتقال در آن دست داده باشد چهارم رقم آن روز
یا آن شب دلالت باشد کرد در تقویم تمام و اکثر اوقات در تقویم شمسی
و دائما در تقویم قمری رقم دقیقه ننویسند و بجهة تسامح در تصحیف کتابت

یزدشت کنند و آن وقتی بود از بعد میان تقویم او و آفتاب بعد از اجتماع
بمقدار دوازده درجه رسد و علامتش این است ♍ و نیزه را مقطع
نویسند و گاه باشد که رعضی تا قویم علامت مجاسده یا رسیدن
نویسند و بازنب ♎ و علامت تحت شعاع ♏ و علامت
نیزه **باب دوازدهم** در معرفت منازل قمر و ساعات بست
منازل قمر عبارت از مسافتی است که قمر در سرعت یکدیگر از مناسب
خود قطع کند چنانچه در هر شبانروزی در فضا باشد تقریباً و چون قمر یک
دوره در بست و هفت روز و ثلثی تمام کند اهل هند بسبب آن ثلث
کرده اند و منازل را بست و هفت کرفته اند اما عرب و اهل ما بدین تمام آن
ثلث ناپذیرند و منازل را بست اعتبار کنند و علامات منازل
کوکبی را کرفته اند که در حوالی منطقه بود خواه از صور منطقه باشد و خواه نباشد
و اسم هر یک از آن علامت اخذ کنند و چون قمر مقارن یکی از آن
علامات شود پیش کرسانر آن علامات کرادکویند کفچه و کاهه آن را جهه و
غلبه و با آن تفاءل نکنند و اکر سانر شود کویند عدل انجم و با آن تفاءل
کنند و بعضی از جمهور فقهه بدین بر آنند که مراد از منازل کواکبی است
و الحق قدما ناه منازل تا آخر واقع است همین منازل است اما
اهل عرب دور فلک را بقدر منطقه البروج را به بست و هشت قسم
متساوی تقسیم کرده اند و ابتدا از اول حمل و هر قسمی با عتقاد
ایشان منزلی است از منازل قمر و معتبر در انتقاص قمر این باشد
و چون بروج دوازده است و منازل بست و هشت حصه هر برج
دو منزل و اثنی باشد کما لا یخفی علی اهل سبب و اسماء این منازل
را آن صنف کرا عرب قرار داده اند عبارت کنند از بعد مقارنت کوکب

تغیر

تغییر آن ندهند چنانکه در برج و آن بترتیب است **شرطین** منزل اول
بود و علامت آن دو ستاره است روشن بر موضع نعل از اوسط قدر
ثالثه و جدایش آن از یکدیکر یک رمح بود و بقرب احد با ستاره است
تاریک و جمعی از عرب ابزا داخل دانند و هر سه را اشراط خوانند و
صورت ایشان اینست **بطین** منزل دوم بود و علامت
آن سه ستاره است از اوسط قدر رابع بر شکل مثلث خود بدین صورت
• • • و کویند کوکب موضع او بطن حمل است و به هر سه ستاره که
در بطن صورت است لیکن چون اصغر است از بطن اکرت آن را بطین نامیده اند
ثریا منزل سیم است و آن را عوام پروین خوانند و علامت آن
شش ستاره است متقارب بدین صورت • • • و روایت کنند
که پیغامبر ما آن را بهفت کرده از آنکه چهار صورت یکی از قدر رابع و دیکر
از قدر خامس و سلطان اشهید در زیج جدید همه را از قدر خامس شمرده و
موضع این کوکب کوکب ثریا است و بعضی کمان کرده اند که ذبذبه حمل است
سهو کرده اند مر آن را ثریا خوانند بجهة آنکه با رانند که در طلوع آن واقع
شود و بزعم عرب امطار از زمانها بود و سبب کثرت کیاه و آن تعفن
ثروی است مشتق از ثرة و ثرة بمعنی کثرة مالی و تعفیر آن بجهة تصغیر کوکب
اوست و شریا را عرب النجم و النجم الثریا نیز خوانند **دبران** منزل چهارم
بود و علامت آن ستاره است روشن از قدر اول کر سری کرا ب چهار
کوکب دیکر از آن ه رکدام هم از قدر ثالث بدین صورت • • • بعضی
ازا نتشه کرده اند بصورت هفت از ارتفاع هندسیه و آن ستاره روشن
کر بر یکطرف او بود بمنزله چشم ثور است و از آن جهة آن را عین الثور

عین الثور

خوانند و آنرا بطرف ایکر بهت بنزد چشم غلط اقویست و آنرا بنزد و بهت آنست بنزله
پیشانی او و تسمیه او بدین اعتبار بجهت او بهت مرتفع یا او از نجهه او را
تابع انجم و آنرا انجم و هادی انجم خوانند و آنرا مجمع نیز خوانند و مجمع جمع مکسر او
در لغت بمعنی جماعتست که دو بعد داشته باشد **هفتم** منزل پنجم بود و علامت او
سه کوکب خورد است بشکلی که متصل یکدیگر مانند سه نقطه بر سر شین زنده بدین صورت
و از نجهه او را نامی خوانند و بطلمیوس هر سه کوکب را جدا جدا ذکر کرده
و چون منزله بدین صورت جدا جدا است مراد بدین اعتبار و بر سر شین نیز خوانند
و منطقاً اگر صورت دایره صغیره باشد بگذیرد که بر پهلوی چپ بهت
یا بر سر او و هی بفتح اول و ثانی علامت مشابهت دارند **هفتم** منزل ششم
بود و صاحب روضة المنجمین گوید علامت آن دو ستاره است بر صورت
جوزا و در زیر شکم آن یکی بقدر یک بنزراع بهت و نیم و از منطقه بجانب شمال میل
آنکه یک ثلث بهت از اوسط قدر ثالث است و آن دیگری از اوسط قدر رابع
و عرب گویند پنج ستاره است بدین صورت ∴ **هفتم** در لغت
داعی را گویند که بصورت چوگانی بر گردد چهار پایان نهاده باشند
منزل هفتم بود و علامت آن دو ستاره است که بنزله سر هر یک از نوعین
باشند بدین صورت **ذراع** و حوالی اوسط قدر ثانی دانند و
آنرا ذراع مبسوط خوانند چه قدما طلوع او بر طلوع ذراع منقبض
که شوس شمالی است باعتبار او و این هر دو را ذراع گفته آنرا گویند از بهر
عرب بر حوالی ساق اسد و اقعه و آن یکی از دو ستاره ذراع مبسوط
که اول بر آید رأس النوامع المقدم و متقدم الذراعین خوانند و آن
دیگری را رأس النوامع المؤخر و مؤخر الذراعین نامند **منزع** منزل
هشتم بود و علامت آن ستاره ایست از صورت سرطان از اوسط قدر رابع

باکوکب سجا یکدیگر را بدین او دوست و آنرا معلف سرطان خوانند بدین صورت
• و بطلمیوس در مجسطی معلف را مفقود گفته است اما بر هم عرب آنست
که ثره بر منخر اسد است یعنی سوراخ پینه او و ثره در لغه خلط را گویند که در
حین عطسه از بینی حیوانات بیرون آید و خلط ابیض کوکب سجا یا بود
طرف منزل نهم بود صاحب روضة المنجمین گوید علامت آن دو
ستاره است از قدر رابع که بجهت میان ایشان مقدار یک بازو بود
یکی که شمالی بود بر سر اسد و دیگری از کوکب خارج سرطان بدین صورت
اما نزد عرب آنست که بنزله او چشم اسد خوانند از بهر آنکه طرف گویند **جبهة**
منزل دهم بود و علامت آن چهار کوکب است بر خط منعرج بر گردن و سینه
بدین صورت • • • • و از بین چهار کوکب سه کوکب مانند بر جنوب بهه است
اعظم بود چه از قدر اولست و قلب اسد ملکی آن بود و آنکه در شمال
بهه است با آن ستاره که در جنب کوکب اعظم است هر دو از قدر ثانی اند و
آن دیگری از قدر ثالثه و نزد عرب است که این چهار کوکب بر پیشانی اسد ظ
و لهذا بجهه گویند **زبره** منزل یازدهم است و علامت آن دو
ستاره است یکی از قدر ثالثه و دیگری از قدر ثالث بر صورت صورت
اسد و بعد پنهای جدی هر دو ذراع و نیم بود و تخمیناً بدین صورت ظ
آنکه بر دوش تر است از اظهر الاسد خوانند و نزد عرب این هر دو ستاره
بمنزله زبره اسد است یعنی میانها حرکتشان او **صرفه** منزل دوازدهم
بود و علامت آن ستاره ایست بر دوش از اوسط قدر اول و او را
بمنجان ذنب الاسد خوانند چه نزد ایشان بمنزله ذنب اسد بود
و نزد عرب بمنزله وعاء قضیب او و از بهر آنکه او را قلب الاسد
خوانند و صرفه باز بهه گویند از روی قطع او هوا از حرارت منصرف

شود بر دست و در وقت سقوط او از بر دست بگذرد **عوا** منزل شانزدهم بود و علامت او پنج ستاره است پیکان از قدر رابع و باج از قدر ثالث بر جناح چپ عذرا بر شکل لامی که بطرف یسار مکتوب باشد ابتدای او از برابر مرفق بود بر سطری بسوی جنوب کشیده و کوکب پنجم بطرف شمال میل کند تا فرجه نماند زاویه پدید شود و آن کوکب که بر زاویه بود را زاویه العوا گویند و صورتش اینست **عرب** گویند العوا کلاب تقوی خلفا آید و بعضی گویند از جمله عطف گیرد و عوا گویند بقیت عیت الشیء ای عطفته و عوعوا بر دنیز گویند بسبب آنکه چون طلوع کند هوا میل بسردی کند **سمک** منزل چهاردهم بود و علامت او یکستاره است از اصغر قدر اولی بر کف دست چپ عذرا از اسماک اعزل خوانند و صفت او بنبل از بین در صور بروج مذکور شد **غفر** منزل پانزدهم بود و علامت او سه ستاره بر خطی مقوس همه از اوسط قدر رابع بر داغ عذرا از بین سماک اعزل بر بضعوت ● ● و صاحب روضة المنجمین گوید که او را غفر گویند باین سبب که نزد یکی است بر زبانای عقرب پس گویا آنرا پوشیده و در کتاب عجایب المخلوقات مذکور است گرد او را باین جهت غفر گویند که در وقت طلوع او علاوت و نظارت اشیای را از انظار پوشیده گرداند **زبانا** منزل شانزدهم است و آن دو ستاره است بر دو کفه میزان هر دو از اکبر قدر ثالث یکی را کواکب ● ● جنوب است کوکبه الجنوبیه و آن دیگر را کوکبه الشمالیه ● ● و عرب گویند که این دو کوکب زبانای عقرب واقع اند لهذا بر دو آن او **اکلیل** منزل

هفدهم

بند هم بود و علامت آن سه ستاره است از جنوب تا شمال کشیده بر خطی فی الجمله مقوس هر سه از قدر ثالث بر این صورت ● ● ● و چون بر پیشانی عقرب واقع است او را اکلیل خوانند و اکلیل در لغة عصابه را گویند منزل بجوار که بر پیشانی بندند **قلب** منزل هجدهم بود و علامت آن ستاره بیست سرخ رنگ از قدر ثانی با دو ستاره دیگر که از دو جانب او بود هر دو از قدر ثالث بر خطی مقوس در کتاب اکلیل بر این صورت ● ● ● و او را قلب گویند که بر موضع قلب عقرب است و دو ستاره طرفین او را انیاط گویند یعنی رگ دل **غفوله** منزل نوزدهم بود و علامت آن دو ستاره است که ما بین ایشان یک شبر و نیم بود بر پیشانی عقرب هر دو از قدر ثالث بر این صورت ● ● وشول در لغة چنری را گویند که مرتفع شده باشد بردم ذوات الاذناب چون دم بر داشته باشد و لهذا عقرب را نیز شوله گویند یعنی دم بردارنده **نعایم** منزل بیستم بود و علامت آن هشت ستاره متفرقه است بر چهره کواکب آن از صورت راعی بر این صورت ● ● ● و عرب تشبیه کرده اند چهره کواکب را بشتران آب خورده و این هشت کوکب را هشت شتر فرض کرده باب خوردن آمده باشند و آن چهار را که داخل چهره اند و از قدر ثالث نعایم وارده خوانند باین معنی که از بین آب خورده باز گشته و آن چهار دیگر را که از قدر رابع اند نعایم صادره خوانند یعنی آب خورده و مراجعت نموده اند **بلدة** منزل بیست و یکم بود و علامت آن مقتضی ثبت ما بین نعایم و فالج که در او بیع ستاره بیست و عرب از بین جهة او تشبیه کرده اند ببلدة بالثعلب یعنی خوابگاه روباه چه دانا آن موضع را روباه از وحشیش و مصاحبتی ندارد **ذابح** منزل بیست و دوم بود و علامت آن دو ستاره است

هم خوانند از همو قدر ثالثه بروج خ چه وی وجه تسمیه نمی کرده باشد و در میانه این دو کوکب تاری موفق ستاره باشد از اصفو قدر خامس بدین صورت ایشان ما است

○ ○ ○

از جانب غرب بجهت رجوع نیز همین باشد و طریق میان او و ثریا بود و چنین
از منازل ارتفاع معلوم کرد بعد از آن هر منزل را از طرف مشرق و غرب بدو راه
بهمان بعد معین طلب دارند بدین صورت که مرقوم شد در چنین هیچ منازل
شناخته شود برجوع را آسان توان شناخت و چنین برجوع شناخته شود
سایر صور را بهمین طریق آن برجوع ادراک توان کرد و قمر هر منزل را از زمین منازل
پست و هشتم نه در یکشبانروز قطع کند و وجه تقویم بسرعت و بطوء
حرکت قمر است چنانکه عنقریب ظاهر شود و در تقویم بعد از جداول عمار جاتا
قمر بعد له چهار روز و ربع یکروز و ربع معین کرده اند و نام منزل او نوشته اند که
در نصف النهار آن روز قمر در آن منزل باشد اعم از آنکه پیش از نصف
النهار آن روز بآن منزل منتقل شده باشد یا شب قبل از آن روز
یا بعد از نصف النهار روز سابق و چنین قمر سریع السیر بود گاه باشد که در
کمتر از نصف النهار روز قمر در آخر منزل باشد در نصف النهار روز دیگر بمنزل
سیم رفته باشد و یکمنزل در میانه طی شود و بآن سبب آن منزل مطوی
در جدول مکتوب نشود و در بعضی تقویمها آن منزل را بلوز و در بعضی صرفه
منزل اول و سیم نویسند و اگر بطیء السیر بود گاه باشد که در نصف النهار
در اول منزل باشد و در نصف النهار دیگر در آخر همان منزل بود بدین سبب
هم آن یکمنزل در جدول مکرر شود و در بعضی تقویمها چون خواهند
که زیجه تدقیق کنند اتفاق قمر از منزل بمنزل بازاء هر روزی از در
ای روز یا شب بعد از آن روز واقع باشد چهار روز بطریق استقبال
او از بره بحمل یعنی اول اسم منتقل الیه نویسند سی رقم ساعت
پس رقم دقیقه سی رقم روز یا شب و این هنگام منازل بهم مصور
شود و هیچ مکرر نشود لیکن گاه باشد که چنین سریع السیر بود در مخمر یکروز

و منزل

دو منزل مکتوب کرد و بدین جهت که در اوایل روز پیک از منازل در آید و در
او در شب بعد از آن روز از آن منزل برآمده بمنزل دیگر رود و گاه باشد
که چنین بطیء السیر بود در هیچ روز هیچ ننویسند بچنان خانه باید گذاشت
اگر در اوائل شب پیک از منازل در آید و در اوایل روز دوم بمنزل
دیگر نقل کند و چون آفتاب منزل را قطع کند مراد از منزل اینجا علامتیست
زائد قایم یعنی چون آفتاب از علامت منزل بمغرب رفت گفته شود آنچه آن
منزل گم شد یعنی علامتست پیش از طلوع آفتاب در مشرق ظاهر شود
و آن ظهور را چون ظهور ثوابت طلوع گویند و طلوع هر منزل که در
موسم مطر بود عرب انرا نوء گویند و طلوع آن باقی را بارح و بالطبع
هر منزل غالبا سقوط پانزدهم آن منزل باشد که انرا یعنی منزل
پانزدهم هر منزل را اهل یکزم رقیب آن منزل گویند بچنان نکته که
هفتم هر برجرا بظن آن برجست لیکن مخمر نماند که تحقیقا پانزدهم هر
منزل نمی آید که سقوط کردن زیرا که علامات برنهج متفقه نیستند
و ایضا مسافت میانه علامت هر دو منزل متراقب مساوی نیست
بلکه گاه باشد که رمح نزدهم و گاه باشد که هفدهم ساقط کرد و ایضا
مخفی نماند که اینجا طلوع اگرچه بمعنی آن ظهوریست که قبل ازین مذکور
شد اما سقوط بمعنی آن مخفا نباشد بلکه سقوط هر منزل عبارت است
از غروب او و ارا باشد در حال رویت بشرط آنکه در غروب سابق
از غلبه نور آفتاب مرئی نبوده باشد و در تقویم طلوع منازل را
در افق یعنی در میان اتصالات کلیه ثبت کنند چنانچه در مخمر روزی
که یکی از منازل را در صباح آن روز ظهور راست دهند علامت طلوع که
حرف صباحست ثبت کنند پس اسم آن منزل پس علامت لیل متصل

یک از ایام سابعه تا بعضی علامت مصباح که عبارت بجای علامت لیلی متصل بیک
از ایام سابعه نویسند از طلوع فجر منزل اول سیزده روز بود و لیکن
چنین نوبت بسر کی رسد طلوع عفر بعد از چهار ده باشد و طلوع دیگر منازل
همچنین تا بیست و دوم که بعد از طلوع عرش طلوع سرطان بچهارده
روز بود اما ساعات بست چنانست که گمانی نبرند دوری
نهاده اند که بر هفت بخش میگردد هر بخشی را یکوکب داده اند و آن را
بستان کوکب نامیده اند و مدت هر بخش دوازده ساعت زمانی است
پس مدت تمام دور هشتاد و چهار ساعت زمانی است و ابتدای
دور از زمان اجتماع شمس و قمر باید و آن دوازده ساعت زمانی منسوب
بآفتاب دارند و بعد از آن دوازده ساعت دیگر بزهره و همچنین
بترتیب افلاک بدوازده ساعت دیگر منسوب بعطارد باشد و دوازده
ساعت دیگر منسوب بقمر و چون نوبت قمر بانجا رسد ابتدا از محل
گیرند تا باز که نوبت بشمس رسد و بعد از آن بطریق مذکور میگردد
تا باجتماع دیگر و چون اجتماع شود نوبت هر کوکب باطل شود
و نوبت بشمس ابتدا شود و همگاه نوبت بآفتاب رسد آنرا گمانی
هندیست - مطلق کوینده بمعنی سیر بود کما فی القاموس و
اعراب ساعات مختلف خوانند و در هیئت رات مذموم است چنانکه
اهم فی الهند و الدیوانی در شب رات علامیه از رایس حکیم
نقل کرده که ضرب بنای مقر که عدد مجذورات است در هفت رات
هفت است از ضرب ساعات بست و ثلث اول را زیرا دوازده
ساعت دلیل نقصان حیات دانند و ثلث دوم دلیل فقدان اول
و ثلث سیم را دلیل بر عاد و این ثلث آخر قلیل الفقد باشد زیرا که

تجاوز بست

بیست و چهار ساعت زمانی باشد
قبل از ابتدای بست آفتاب کوینده از جمیع ساعات هفده باید کرد زیرا که هم
منسوب بکوکب یکشنبه است و هم بیست آفتاب و در تقویم بعد از چهار
منازل قمر هفده و ابتدا کرده اند و باز ا، هر روزی که در آن روز بیست بعد
از آن ابتدای بست آفتاب باشد از آن و در آن جدول بثبت کنند
پس رقم یک رقم ساعت گذشته از روز یا شب تا وقت بتدا است
دوم دقیقه سیم رقم روز یا شب و گاه باشد که رقم دقیقه ننویسند
و این ساعات و دقایق که مذکور شد در اکثر تقاویم ساعات و دقایق
زمانی بود زیرا که آن اسهل است و گاه باشد که چون خواهند که
دقیقه ننویسند ابتدا از آنچه ابتدای بست را بساعات مستوی یاورند
و در بعضی تقاویم تا مه دو وجه اول باریک بیاورند و در یکی ابتدای
بست بساعات زمانی بثبت کنند و در دیگری بساعت مستوی
و در بعضی دیگر گاه باشد که هفت جدول بعد از جدول منازل بیاورند
و در هر یک ابتدای بست یکی از کواکب سبعه بثبت کنند
در معرفت اوقات صلوة و معرفت قبله از علم نجوم آنچه ذکر نمی
آن واجبست معرفت اوقات صلوة و معرفت سمت قبله است لیکن
مخفی نماند که معظم اوقات صلوة را اصحاب ما اوقاتیه بمذهب
طایفه مسلمه بیان نموده اند از اینجا دولت حمایت ظل آستین نواب
همایون شاهی موافق مذهب جلیل القدر امامیه در اثنای شرح
ایراد نمودم تا حق از باطل جدا گشته طالبان بتحقیق مستفید گردند
پس بباید دانست بر بالغ عاقل را که اول وقت نماز بامداد
انتشار ضوء صبح صادق است بنحوی که نیمه افق شرقی را فرا گیرد

کما زاصبح اول وفجر مستطیل وذنب السرحان نیز گویند وآن اول بیاضی بود
کر از جانب مشرق بعد از ظلمت شب پیدا شود ومنفصل از افق ودر آن
وقت فرض نماز بامداد گذاردن باتفاق جمیع فرق جایز نباشد لقوله
وما یغرنکم اذان بلال ولا البیاض المستطیل وبعد از آن چون نوری عرض
ومنبسط ظاهر شود وبعضی گویند که افق روشن گردد وبیاض اول مضمحل شود در
آینه ابتدای طلوع صبح صادق واول وقت نماز بامداد است وآخر وقت
بامداد وقتی بود که آفتاب طلوع میکند وفضیلت وقت نزد فرقه ناجیه
امامیه از اول طلوع است تا ظهور سرخی از جانب مشرق آما فضل در
ادای صلوة نیوعیه اول وقتست لقوله ص اول الوقت رضوان
الله وآخر الوقت عفوان الله واول وقت نماز پیشین باتفاق جمیع فرق آنگاه
کاشد از زمین سایه شاخص بقدر مثل قامت او بعد از زوال آن روز که موجود
باشد وابتدای حد وشاخص گردد در آن روز که زوال موجود نباشد واین در
موضعی صورت بندد که آفتاب بسمت رأس القدم نتواند رسید واز آن وقت
تا زدیگر گاه است که ظل مثل قامت بر سر مثل شود سوی فی زوال یعنی وقتی
که ظل مثل مساوی جمیع شخص مقیاس وقتی زوال اگر وقت زوال موجود
باشد یا وقتی که مساوی نصف مقیاس شود وبس اگر موجود نباشد و
این روایت بنا بر مذهب ابو حنیفه است وبر مذهب شافعی رحمه الله
بر مذهب ابو یوسف ومحمد از ظل مثل قامت اند وبر روایتی
بر مذهب ابو حنیفه اول وقت نماز دیگر آنگاه باشد که ظل مثل قامت
برابر مقیاس شود سوای فی زوال آنا مذهب امامیه که مر آینه صراط
مستقیم است از ابتدای زوال مخصوص وقت ظهر است تا مقدار
تا اندازه از کر فرض آن گذارده شود بعد از آن وقت عصر در آید ودر اثنای

مر او وقت مشترک باشد تا آن زمان که بغروب مقدار ادای فرض عصر باقی ماند
وبعد از آن تا غروب مخصوص نماز عصر است کما قال الامام ابو جعفر ابن
محمد الصادق علیه السلام اذا زالت الشمس دخلت وقت الظهر فلا مضی قدر
اربع رکعات دخلت وقت العصر والعصر حتی یبقی من غروب الشمس قدر
اربع رکعات فخرج وقت الظهر ودخل وقت العصر حتی تغرب الشمس آما وقت عصر
باتفاق جمیع فرق وقتی است که آفتاب غروب میکند آما فضیلت وقت
بپیش در بین مذهب جلیل القدر تا زمانست که ظل مثل قامت بس مساوی شود بیس
شود سوی فی زوال ووقت نماز شام بعد از استغفاء غروب شام عزم افتتاح
واول وقت نماز خفتن بعد از غروب شفق است واین در جمیع مذهب
سنیه است آما مذهب جمهور فرقه ناجیه امامیه اول وقت نماز شام را که
جره مشرکیه است تا آن مقدار که فرض مغرب ادا شده باشد وبعد از آن
وقت مختص در آینه وهر دو وقت مشترک گردد تا آن زمان که بنصف شب
مقدار ادای فریضه خفتن باقی ماند پس از آن وقت تا نصف شب
مخصوص خفتن باشد اما فضیلت وقت نماز شام وهنگام رفتن شفق است
از برای مغرب وفضیلت وقت نماز خفتن تا انتصاف لیلست ونیم است
از شب وبعضی دو دانگ نیز گفته اند اما ارتفاع سمت قبله عبارت
از رسیدن آفتاب است بارتفاعی که در آن ارتفاع ظل مقیاس
مساوات مکه باشد چون دایره عظیمه فرض کنند که بسمت رأس مکه
وسمت رأس بلده مفروض گذرد وقتی قطع این دایره با افق آن بلده آن
تقاطع کرد در جهته مکه بود لفظ سمت قبله بود ونسبت با آن بلده وفصل
مشترک میان سطح افق حسی وسطح این دایره را خط سمت قبله گویند
پس چون آفتاب بین دایره رسد وقوسی از بین دایره که واقع شود میان

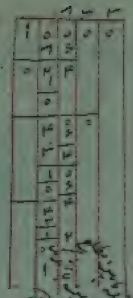

این مقصد کنند اول سقیفه ارتفاع برآرند عمودی همچنان که در عدد دوم مواقی ارتفاع
سمت قبله بود در آن روز پس علاقه بست کرده اسطراب را معلق کنند و نگاه
کنند هر کاه شعاع آفتاب از ثقبه علیا بثقبه سفلا افتد آفتاب بر ارتفاع
مطلوب بود در آن وقت ظل مثل من بسم ساعت مکه باشد و هو المطلوب تحقیق
آنکه در بعضی بلاد از سمت قبله داخل در ما بین المشرقین یا ما بین المغربین
بود آفتاب در بعضی ایام فوق الارض بدایره ارتفاع مذکور نتواند رسید
و باین سبب در آن جدول بازاء آن روزها نجب این جدول در آن بلد
سمت قبله معلوم نتوان کرد و چون معرفت وقت صلوة ظهر و عصر موقوف
بر معرفت قبی زوال است و آن در باب ششم معلوم شده است مقام
تکلیف بیان نمودن فایده کرد و آن قبی زوال معرفت آن بهتر معلوم شود

باب چهاردهم

در معرفت تاریخ حفظ بیان حکمای عظام شهارزور را بیست و چهار قسم
کرده اند یعنی چنانکه منجمان اشهارزور را بیست و چهار قسم
کرده اند لیکن هر قسم را اسم علیحده اند همچنین حکمای حفظ
شهارزور را بدوازده قسم کرده اند و هر قسم را اسامی نهاده اند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مدت ۵۹ قمری
۲۹ یوم ۳۰۶ ث

مدت ۵۰ قمری
۲۹ یوم ۵۰ ث

ا	۱	۱۷۵۴
ب	۲۰	۱۷۵۷
ج	۳	۵۹۲۶
د	۱۳	۹۷۵۰
ه	۲۶	۱۵۱۴
و	۲۶	۱۹۷۲
ز	۱۶	۵۷۳۶
ح	۲۶	۹۵۵۵
ط	۹	۳۹۵۸
ی	۲۰	۲۷۷۲
یا	۱	۶۱۸۵
یب	۱۲	۴۹۴۴
یج	۲۳	۳۱۵۹
ید	۳۶	۷۱۶۶
یه	۱۵	۵۹۲۵
یو	۲۷	۴۶۸۳
		۸۱۴۲
		۶۹۵۶
یط	۲۶	۵۳۶۴
ک	۱۰	۹۱۲۸
کا	۲۱	۷۸۹۲
کب	۳	۱۳۵۰
کج	۱۳	۵۱۱۴
کد	۲۳	۸۸۷۱
که	۶	۲۳۳۶

که پس شیوکه یعنی خای معجمه و زاء کوکب چیوکن یعنی شین معجمه و کاف و نون چین
ل کوکب خزنه کاف و واو و سین مهمله و تاء مثناة فوقانیه بود و شیوکو
کیه خای معجمه و کاف و نون زاء معجمه و نون چیوکن یعنی شین معجمه و کاف و نون
پس او و عدد چین دی عدد و شین معجمه و کاف و نون چیوکن یعنی شین معجمه خای
معجمه و نون زاء معجمه و نون چیوکن یعنی شین معجمه و کاف و نون چین ندیان فرد نه
و دو و نو کو دی نه کن شن یعنی شین معجمه و نون زاء معجمه شیوسه کوکب
خای معجمه و نون طاء مهمله یعنی سال باشد و در ستین شمرند و دور کی را
مقید کنند به نام دور اول را دور شاکون گویند و دور
دوم جالکون و دور سیم راخاون و این دور کی هم چند سال باشد
اما مصطلح شده که دور اول را دور اعظم و نام را دور او سطاق نامند را
دور اصغر گویند و در ایام ستین این دور را اعتبار نکنند
پس سالها را مقید سازند باین دور کی مثلا گویند که این سال
پنجاه از دور شاکون یا سال دوازدهم است از دور
جالکون و علی هذا ابتدای دور شاکون در سال مشتمل و
سیزدهم نیز بوده و مراد ازین قید آنست که اگر
کسی خواهد که در سالها بعد ازین تاریخ بداند که آن سال
داخل در کدام دور است و سال چندم است از آن دور
هشتصد و سیزده را از تاریخ یزدجردی آن سال پیش نهد
و دایکه بانه بر شصت قسمت کنند باقی آن قسمت
سالها باشد گذشته از پنج از بن سه دور پس خارج قسمت را
سه طرح کنند اگر هیچ نماند سالها از دور شاکون باشد
و اگر یک بماند از دور جالکون و اگر دو باقی ماند از دور خاون نمایش

ساز یم و از انجا ابتدای متناوبه یا از اجزاء زمان فرض کنند چنانکه
بعضی از ان مفروض میکنند و معین نمود باعتبار اجزائی مختلفه یا بعضی
اهل نجوم از بعضی از ان را دوره گویند بنوعی الله اعلم و از
بعضی شنیده است بجود ما بعض اول و اوداری که اهل نجوم اعتبار
نموده اند بسیار است از انجمله او در ستین چنانچه مذکور است که خلاصه
بحکمای خطا و ترکستان نسبت و از جمله ایشان دانیکه در است که بر اول زده
میکرد دور سالی هر یک همان سالی اقتام شمار نوزده باشد یعنی سالی
چنانکه بحکمای ترک سبق ذکر یافت و از اینجهت ان را دور اثنی عشری گویند
انگاه چون که چنان شمار ندا یضا سالها را روز کی را بدان شمار نند
پس سالها یا روزی مستمر بحکم از سالی باشد هم بلفظ خطا و هم بلفظ ترک
و خطا چنان ما دور دیگر است که برده میکرد و در همین سالها و روز کی بدان
شمار نند و سالی آن دوازده بانیت خطائیت اکا ... پس و نیت
و دو چین رکن شین معجمه خزنم گوئی و خطائیان این دور را ما دور دوازده
عشری ترکیب میکنند تا دوری حاصل آید که بر شصت میرود
دان را دور ستینی میگویند و سالها و روز کی را بدان شمار نند
و گویند که این دور در شمردن روز کی ایشان بکار می‌آید
ما نیت و هفته در شرح چهل آورده که مناسب آنست که خطائیان
دور عشری یا اثنی عشری را بکار می‌برند و دور ستینی را بکار می‌
نمی برند و ترکیب این دور در تفصیل دور ستینی بر این وجه است تامل

ل دو چین ۴ اکا نزده پا چو چین یم یرتین ما دو ... خزنم دیگر خزنم دو چین شین وی
ط نزم شین معجمه کو ... کا شیو ... چی خای معجمه پس زده ندیان چیوه او دیم
نو کا مار کن چین ... ستین خزنم دو ... کو دی کا کاشن ... پا لود

پس شیو

خواستم کرد در سیصد و شصت و شش یزدجردی که زمان تحریر این شرح است معلوم
کنیم که کدام دوره است و چند سال است از آن دور تا فعلست میان این دو
تاریخ که گرفتیم صد و پنجاه و سه بود بر شصت قسمت کردیم باقی مانده سی
سال و مخارج قسمت بود پس معلوم شد که سی و سه سال تمام گذشته
از دور خاوری و سال مذکور سی و چهارم است و هنجیار تاریخ یزدجردی
در بعضی از سایر تواریخ بنا بر عدم کسر است و ایشان را یعنی خطای گیاره
دور دیگر است که بر دوازده میگذارند و همین روزی که ما میان بیشمارند دوازده
در هنجیاری و در رابع گویند و در هنجیارات بر آن اعتماد تمام کنند
و اسامی آن بلغه خطا اینست اکن سیجوز سن بن دن و چه لو
وی شیو خای سپای و بعضی روزی از بن دور بغایت نحس گرفته
و آن دو روز بود که آن را بخطائی هوی گویند یعنی اخبر از بیرنگ زنگ
گویند و آن دو روز نیز باشد و بعضی بغایت سعد گیرند و آن نیز دو روز
بود که آن را بخطائی به گویند یعنی سعد و آن را چین و ختا باشد و نحس
تصور کنند یعنی با یکصد و آن چهار روز بود که بخطائی خوتک گویند یعنی زرد
و آن روزی چیو و تن و چه و وی باشد و بعضی را مذموم گرفته اند
یعنی و تیب نحس و آن نیز چهار روز بود که آن را بخطائی خی
گویند یعنی سیاه و آن روزی کن و من و پن و شیو باشد
و علامت انها اینست [illegible] علامت سعد ○ علامت
نحس ● و تحقیق مذموم و بعضی میخان این الفاظ را مصحف
نویسند در اوراق تقاویم در ازاء هر روزی نویسند
و بعضی دیگر بجهة اختصار لفظها الوان موافق لون هر روز
نهند و چون نوبت این دور بکمبذا اقسام طاق رسد از اقسام

بیست و چهار

بیست و چهار کور سال ماند قسم لیخن که اول است و کنجه لیسیو و شنگ ملک
سر پنجم است روز بعذا آن قسم و روز مقدم بر آن در بین اوزیکا شمرند یعنی انچه
در روز مقدم نوبت بآن رسیده باشد در روز بعذا ان قسم مکرر شود
و باقی بر ترتیب باشد پس یک دوره دوازده روز باشد و یکدوره
سیزده معلوم شده و بیقین که درین تکرار مراد خطاییان چیست و بعضی
گفته اند که سبب آنست که تا وفق باشد میان این دور و دور اثنی عشری
و تیز بایی دور اول او دانسته اند چه تیز دور اثنی عشری مستقر نیست دور
ستینی دوازده عشری است و سبب انکه تکرار مخصوص با اوایل اقسام
طاق نموده اند آنست که بعذا سال یعنی است و چون مخالف را بوذو
فرق مذکور خواسته اند که در اول سال شود و در باقی اقسام از دهم بیست
همین مکرر ساخته اند و اوکنجه ایضا انکه اهل خطا کرسالها با دوازده
میدانند چون خواهند که تقیید زیاده کنند سالها را میدسازند
با بتدای آفرینش عالم و بزعم ایشان مدت بقای عالم سیصد و هزار و شصت
[illegible] و حکیم فاضل محی الدین مؤید در زیج اذار الانوار آورده که
سیصد و شصت هزار و نود و دو است و بعضی از براهمه زیادت ازین
مقدار کفته اند و اینها همه از خرافات است و امور مستبعده است و بر آن
دلیل اینست و هردان با صطلاح ایشان ده هزار سال است و در سال
شصت هزار و چهل و نهم یزدجردی گذشته از آفرینش عالم بزعم این
طایفه هشت هزار و هفتصد و شصت و [illegible] و نهزار و هفتصد
پنجاه و چهار سال پیش درین سال که هفتصد و شصت و ششم یزدجردی است
از ابتدای آفرینش عالم هفت هزار و هفتصد و شصت و چهار دال
و هفتاد و یک سال تمام گذشته باشد الا نزدیکان در سر دو سالها بر دو

اثنی عشری اقتصار نمایند و هیچ باب از کیفیات کشاده که ما را فایده تاریخ ایشان
معلوم نیست یعنی معلوم نیست که ایشان چه چیز را مبدا ساخته اند در سالهای
بعد از آن نسبت بآن میکنند و در میان عجم نیز این دو مستعمل است خصوصا
در میان اهل سیاق چه بنای حساب ممالک در دون تر خود بر آن نهاده اند
و اصل تاریخ دیگر نزد ایشان مفقود نیست و چون مقصد اصلی ایجاد ادوار
از جهت کدام اهل سنه و شهور دوازده گانه قمری که در شرع و کتب
عمل نقل کردیم و رسمتی بنماوردیم اخبار ایشان از اینجا چنین خواهد شد
که هر قسم از اقسام سال شمسی را بلغة پارسیان ماهیست و هیچ یک از ماههای قمری و هر روزی و سالی از روزها و سالهای دور ستینی و دور
اثنی عشری و ایضا هر روزی از دور رابع را خاصیت بلغة ایشان داد
آن در زیجات مسطور است و در تقویم تاریخ خطای نادر را احتیاج دارد
صفحه سیری در شش جدول بیاورند و در جدول اول ارقام ایام
دور ستینی و در دوم ارقام ایام دور اثنی عشری و در سیم ارقام
ایام دور رابع و در چهارم علامات احیان سات بحروف یا بالفاظ
ملونه یا بالفاظ مصرحه و در پنجم ارقام ایام سنه و در ششم ارقام
ماه قمری بیاورند و اسماء اقسام سال و کذا اسامی شهور قمری در
حاشیه در هر روز و مبدا هر یک ثبت کنند و پوشیده نماند که ایام دور
اثنی عشری و ایام دور عشری از ایام دور ستینی بقیاسیه معلوم توان
کرد چه اگر از ایام گذشته دور ستینی دوازده دوازده طرح کنند آنچه باقی
گذاشته باشد از دور اثنی عشری دارد ده ده طرح کنند ایام گذشته
باشد از دور عشری و اینها در بعضی تقاویم و در اثنی عشری و دور عشری
متداول باشد لیکن چون ایام پس ان در اثنی عشری پشت از دور

عشر است

عشر است و ایضا طرح ده ده بسهولت از آن دیگر اگر شمرد تقاویم موافق یکدیگر
و نموده و در اثنی عشری را بر دوازده بندد آن دیگر ترک کنند و بعضی بجای اعداد
ایام در ستینی و دور اثنی عشری و دور رابع نام صبح نویسند و در جدول بعد از
جدول ارقام هر یک نویسند تا گاه باشد که در بعضی تقاویم نام ماه اهل شهور قمری
حقیقی و مدخل قسم سنه را در میان بگذرند ترتیب عدد اهل و نشش جدول بیارند
و در ورق مقدم بر آن اوراق دوازده گانه و در جدول اول اعداد اقسام و اعداد
شهور را هر یک بلونی ثبت کنند بارقام هندسی یا بحساب و در جدول دوم اسماء
سال و اسامی شهور و در جدول سیم عدد هر یک از شهور تا سه و ایام تا بیست و چهار
که موافق اول آن قسم باول آن ماه باشد و در جدول چهارم ایام تا سه در دور
ستینی که متصل است بروز مدخل هر قسم و مدخل هر ماه و در جدول پنجم علامات
کبر ایام تا در دور ستینی زائد باشد و در جدول ششم ایام ماه تا در جدول سیم
بعضی تقاویم جدول دیگر بعد از آن بیاورند و از بعضی ایام ناقصه در ستینی
که مدخل اقسام سال و شهور باشد ثبت کنند و طریق وضع فلکات چنانست
چنانست که چون فلکات ثبت شود آن را بگیرند و مربع مرتب کنند
و چون مربع ثبت شود آن را بگیرند و مربع مربع مرتب کنند و مربع
مربع مربع بحسب اصطلاح مقدم باشد بر مرتبه مربع تا کمتر و مربع مربع مقدم
باشد بر مرتبه فلکات و اگر با فلکات تا کسور باشد ابتدا کنند از فلکات
در میان جدول و جمع کنند و کسور با عتبار رتبه هر فلک باشند شصت
مرتبه یعنی هر عدد از کسور شصت یک فلک باشد و در بعضی تقاویم فلکات را
رفع کنند و بجای ارقام هندسی ثبت کنند و جدول دیگر بعد از فلکات
بیاورند در آن کسور ثبت کنند چنانچه هر عددی از الاسدس فلکات
ایام در میان ورق قبل در ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه در شش بعضی بر سبیل

زائچه او را زده نام سال از حروف ابجد مشتری بلغه زائچه نامیده
بلغه ترک مطلع نویسند و بر بیرون زائچه نام سال نویسند و نام سال را موافق
سال مفروض باشد در خانه وسط موافق آن زائچه ثبت کنند و هم در بیرون حوزه
تاریخ سال مفروض و مدخل عینی مدخل یکچن و احکام سال همه را بر هم اهل خطا
چنانکه اول تفصیل کنند از سال مفروض داخل در کدام حمل است ازو
او در رشته و چندم سال است ازان و در وابصاحتیلین نامیند که صعد سال کدام
روز بست ازدو رستینی و چند جاع و که و فلک گذشته ازان روز تا صعد و نیز
کدام روز بست ازدور رابع و سالی هر یک نویسند و ابصاحتیلین نامیند از
مدخل عینی ماهی زرماهای قمری که مدخل یکچن دران واقع شده تا آن مدخل چند
مدت شده و روز آفرینش عالم بزعم اهل خطا سال مفروض چندم و چندین
گذشته و سال مفروض چندم بهرت و گاه باشد که در بیرون ذیل این مذکور بهرت
تاریخ سال و مدخل آن از بقاویم مشهوره نیز بیاورند و سر عت و تقدیم
گذشته ازاول ازروز یا شب از مدخل سال دران روز یا شب باشد
بنویسند و بعد ازینها احکام سال بزعم خطا و بعضی رها ورند و اشکال
هر یکی اوراق مقدم بر بعضی نیز بیاوریم تا تصور آن هر مطلوب را خوار نباشد
واللہ اعلم **مقدمات یازدهم** در معرفت زیادتی کدر تقویم بیاوریم
چون مدت زمان متعارفت در خطا فارغ شد شروع نمود در زیادتی
کدر تقویم متعارف مصطلح بست بس میزاید که کدر سطح مقدم بهم
اوراق دوازده گانه تاریخ سال مفروض صعد آن وقت و صول
آفتاب بهت بنقطه اول حمل و مدخل آن سال بقاویم ارجوزه مشهوره اول
قصبین ساعت و اخوانی آن گفته بس عینی روز یا شب مدخل عجب
هر یک از تاریخ ارجوزه بتقریب در تاریخ خطا اول تفصیل می نماید که صعد سال

مفروض

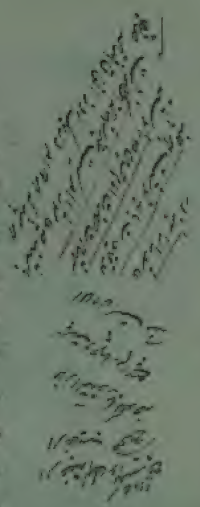

در اخبار آمده است که کشتی نوح در این روز با تمام رسیده و نوح به حضرت یعقوب و دیگر مؤمنان در آن سوار شدند و طوفان بر روی زمین فرو گرفت و آب همه روی زمین را فرو گرفت و کرانه در این روز روز بود و غرق فرعون و جنود او و نجات بنی اسرائیل در این روز دست داد و چون شهادت حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام در این روز واقع شده در اکثر بلاد در این روز ماتم گیرند و مصنف در شرح زیج سلطانی نقل از بعضی علما نموده که عاشورا هم محرم است و آنرا از حضرت شنیده که فرمود در روزی که آب خورده تا بیست روز دیگر آب نخورده و روز هم بیست خورد و این را علامت الابل خوانند قال فخر رضا مؤلف در چهار دهم و بیست و پنجم الاخرات **لیلة الرغائب** اول شب رجب است **لیلة استفتاح** یازدهم رجب است و در اخبار آمده که هر که در این روز طلب فتح و نصرت نماید از حق سبحانه البته مقصود حاصل شود و از همین جهت این روز به استفتاح مشهور شده چه استفتاح در لغه طلب فتح و نصرت است و در باب تواریخ آورده اند که در این روز بود که ابابیل بر ملک جهلیس نزول نمود و اصحاب فیل شود و ترویج حضرت خدیجه الکبری با آنحضرت شاه ولایت پناه نیز در این روز بوده **لیلة المعراج** بیست و هفتم رجب است و حکیم موسیا آورده که بیست و ششم رجب بود و در این شب ملائکه نازل شده بود و در این شب جبرئیل با آن جناب نازل شده بود و در این شب دیگر نبوده است **لیلة البراة** پانزدهم شعبان است چنانکه عمده ملوک و سلاطین را عادت چنان است که در این روز رعایا کرخراج خود را ادا نا نموده باشند مصنف گوید که خراج خود را ادا نموده ای دایه است که بنده فلک عاقل میفرماید تا بجهت خلاصی بنده گان از آتش

دوزخ

دوزخ براءة نویسند و بعضی گفته اند که در این شب اسامی آنچنان ستیم ملک الموت نامیزند پس کوشیدن در این شب جهت از حیات بری میشود **لیلة القدر** بیست و نهم ماه رمضان است بدانکه حضرت رب العزت در شبهای دوشنبه با جزء برشرف و منقبت بیاراست یکشنبه برای و دیگری شب قدر برای رأفت انزال فرشته و لیلة مبارکه و شب قدر را فرمود که آن از لفاظ فرشته لیلة القدر لیکن شب قدر را مجوب و شب برای را ظاهر ساخت و لهذا در شب قدر اختلاف کرده اند که در رمضان است یا در غیر رمضان و بر تقدیری که در رمضان باشد اختلاف کرده اند که در ده اول است یا در وسط یا در ده آخر و بر تقدیری که در ده آخر باشد اختلاف شده که در کدام شب است مشهور آنست که مذکور و معنی قدر شرف و مرتبه باشد و بشرف این شب زیاده از شبهای دیگر است و نقل عن بعضی که قدر بمعنی تقدیر است یعنی تقدیر امور در آن سال و تفویض ان بملک در این شب واقع میشود **عید فطر** غره شهر شوال است و عید از خواص است از امت جهت آنکه مردم هر سال باین عود میکنند برخی مخصوص یا بجهت آنکه مردم هر سال حق تعالی عود میکند بجهت بندگان در این روز **عشر الاضحی** شب یازدهم شوال است و این عشر حضرت خاتم الانبیاء است که در حضرت قریش ثبت نموده بسیار شب خیر در این شب عاشر مذکور و این نیز معروف است **ایام معلومات** اول ایام التشریق و اکثر فقهاء گفته اند که ایام بر کثیت که عقیب یوم النحر و دیگر یوم الرؤس و یوم سوم دوازدهم است و وجه تسمیه در لغت آنست که این روز ها گوشت قربانی را در آفتاب میگذارند و بعضی گفته اند

بجهة آنست که حجاج در این روز دست و پا و بال را آب میدهند و آب میدهند و بعضی گفته اند بجهة آنست که خواب حضرت خلیل علیه السلام را در خواب قربان کردن فرزند خود اسمعیل دیده بود لهذا در این روز متفکر بود که چه کار کنند تا آنکه الهام رسید که اسمعیل را در روز عید اضحی بخط مبارک قربان دارد **یوم العرفه نهم** در لغت عرب معرفت و عرفات اسم موضعی در مکه است و آنرا بجهة آن عرفه گویند که ملاقات حضرت آدم و حوا بعد از مفارقت در آن موضع واقع شده و بگفته دیگر راست خاسته اند بجهة آنکه جبرئیل علیه السلام آن موضع با حضرت ابراهیم علیه السلام نشان کرده بود و چون حضرت خلیل بآن موضع رسید آنرا شناخت و این روز را عرفه بجهة آن گویند که حجاج را در این روز باین باین موضع می باید رفت و زمانی آنجا توقف کرده و بعضی گویند که چون در این روز حضرت ابراهیم علیه السلام قصد قربان خود را شناخت باین سبب این روز را عرفه گویند **عید اضحی** نام فارسی آنست و اضحی بمعنی ضحاة است و این گوسفندی را گویند که در این روز قربان کنند و بجهة این روز را عید اضحی گویند **ایام التشریق** روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم را گویند بجهة آنکه در روز دهم را روز نحر خوانند و روز یازدهم و دوازدهم را نحر ثانی و روز سیزدهم را نحر ثالث و بعضی گفته اند

و بعضی گفته اند که تشریق نماز عید است چه آن را در وقت بشریق میکنند یعنی پیاپی امام را پیروی میکنند و بعضی گفته اند که تشریق آنست که گوشت قربانی را در آفتاب پهن کنند و بعضی گفته اند که تشریق مقام کردن است در آفتاب و گوشت قربانی را خشک میکنند و بعضی گفته اند تشریق مقام کردن است در آفتاب چه حاجیان بجهة ادای مناسک حج در این ایام توقف میکنند در آفتاب و بعضی گفته اند تشریق بجانب مشرق رفتن است چه اکثر حجاج بعد از ادای مناسک حج بجانب مشرق متوجه شوند **غدیر خم** بجهة هم واقع است چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از حجة الوداع مراجعت نموده در موضعی که آن را غدیر خم گویند نزول فرمود پس فرمود تا بعوض منبر چهار زانوی ساخته بر هم بگذارند و عبای آن هر دو دست حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را گرفته آنحضرت را بالا برد و دست حضرت امیر را بالا برد بحدی که سفیدی زیر بغل هر دو بزرگوار ظاهر شد و فرمود که من کنت مولاه فهذا علی مولاه یعنی هر که من او را دوست دارم علی نیز او را دوست دارد و بعد از آن حضرت شاه مردان را خلیفه و وصی خود ساخت و نزول آیه اکملت لکم دینکم در روز هیجدهم ذی الحجه است و در روز هیجدهم ذی الحجه است شهور و معروف است **ایام البیض** روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است از هر ماه و بعضی آن ایام را ایام بیض گفته اند چه در شبهای این ایام از اول تا آخر ماهتاب باشد و از حضرت شاه اولیا امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند که چون آدم علیه السلام را بهشت بیرون آمد هیچ سقفی و دیواری و پوششی نبود آفتاب در حضرت مبارکش اثر کرده سیاه رنگ شد و باین سبب حضرت آدم تشنگی روی خود بدرگاه پادشاه نیاز آگاه نیاز فرستاد و زاری کرد در حال جبرئیل بفرمان ملک جلیل نازل احوال فرموده گفت ای آدم اگر

خواهی کرد این مسابهی بسیار بی دین شام غم بیع شود بی بدل
کرده سوم روز روزه دار پس آدم علیه السلام بعد از زوال شکر
باری تعالی در روز اول ایام قصد صوم نمود و چون شب در آمد شفق
از بدن مبارکش آنحضرت سفید شد و چون دیگر روز روزه گرفت
شفیعه و سیوم روز تمامی اندام آنحضرت سفید شد بنابر این
مشهور نزد اهل عرب و بعضی از منجمان روز ولادت و رحلت حضرت
سید المرسلین و قایلی که در زمان حیوة آنحضرت روی نموده
هم چنین روز زده دت و وفات هر یک از ائمه دین و خلفا
دین را و اهل ایام مشهوره را سته در تقاویم ثبت نمایند و لهذا
گوییم ولادت حضرت رسالت پناه مزدوجت میان ششم
و دوم و هشتم و سیزدهم و هفدهم ربیع الاول و اختلاف حضرت
دوازدهم ربیع الاول دانسته و داده بعضی گویند بیست و هفتم
ماه صفر و ولادت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام سیزدهم رجب
بوده و بعضی سنه شهادت صبح آخر نوزدهم رمضان و اختلاف حضرت
بیست و یکم رمضان و ولادت فاطمه زهرا علیها السلام بیستم جمادی آخر
و اختلاف آنحضرت هشتم یا غره ولادت حضرت امام حسن علیه السلام
پانزدهم رمضان و وفات آنحضرت سیوم جمادی الاخر و ولادت
حضرت امام حسین علیه السلام سیوم شعبان و اصح سلخ ربیع الاول
گفته اند اختلاف آنحضرت دهم محرم و ولادت امام زین العابدین پنجم
شعبان و وفات آنحضرت بیست و دوم محرم و ولادت امام محمد باقر
علیه السلام سیوم صفر شهادت آنحضرت پانزدهم هفتم ذوالحجه و ولادت
امام جعفر صادق هفدهم ربیع الاول شهادت آنحضرت پانزدهم رجب

ولادت امام موسی علیه السلام هفتم صفر و وفات آنحضرت ششم رجب
ولادت امام رضا علیه السلام پانزدهم ذوالقعده و وفات آنحضرت هفدهم
صفر و ولادت امام محمد تقی علیه السلام نهم رجب و اصح پانزدهم رمضان
و وفات آنحضرت نزدهم رجب و ولادت امام علی نقی علیه السلام علیه السلام
دوم رجب و اصح پانزدهم ذوالحجه و وفات آنحضرت سیوم
رجب و ولادت امام حسن عسکری علیه السلام چهارم ربیع الاخر و وفات
آنحضرت هشتم ربیع الاول و ولادت امام محمد مهدی علیه السلام پانزدهم
شعبان اما ایام مشهوره تاریخ روم هر دو نوع بود یکی آنکه مزدوجت
باشد بر اول صفر فرقه صوم کبیر که منسوبست بطایفه انصاری دوم
موقوف غیبت **و گرانکه موقوف است بر معرفت**
صوم کبیر مخفی نماند که صوم کبیر که روزه فرقه نصاری است
هفت است و حسن بصری و بعضی دیگر از مفسرین گفته اند که
خدای تعالی بر امت عیسی علیه السلام واجب کرد سیزده روز بگاه بود
و چون آن ماه در فصل تابستان افتاد و از شدت حرارت هوا مشقت
تمام باحوال مردم راه یافت پس علمای ایشان در این باب
اندیشه نموده صوم را بفصل ربیع انداختند و ده روز زیاده
نمودند و هم چنین هر قومی از ایشان چیزی زیاده میکردند تا بحال
هفتاد روز شده و الان صوم همیشه دوشنبه باشد مشروط
بانکه قبل از دوم شباط و بعد از هفتم آذر نباشد **صوم**
نینوی روز دوشنبه باشد پیش از اول صوم کبیر بسه هفته
و این سه روز بود پس پنجشنبه نظر سوی باشد و در کتب
تواریخ مذکورست که در این روز یونس پیغمبر علیه السلام از شکم

بهی برون آمده و قرینه کران را خبری خوانند و خبر شد مردم
چون آن حضرت را بدیدند شاد باش کردند و دران روز و روز دیگر
بشکرانه روزه گرفتند و اطفال ترسایان شش روز بطریق سنت
روزه دارند **سعانین** روز یکشنبه چهل و دوم صوم گیرند و
نصاری گویند که دران روز عیسی علیه السلام بر دراز گوشی سوار
شده به بیت المقدس درآمده مردم را بشرف و صوت مشرف
ساخت **فصح** پنجشنبه چهل و پنجم صوم گیرند و فصح بعضی بر یکشنبه
باشد چه دران روز بود که قوم از حواریان استدعا نمودند که از
حضرت عیسی علیه السلام التماس نزول مائده کنند و ان خوانی بود
از طعامی اخر مساحت آن چهل ذرع که دران ماهی بریان با نوع رغیف
و قدری سرکه و نمک و برنجی و ارباب تواریخ گفته اند که حواریان
دوازده تن بودند که در ابتدای بعثت حضرت مسیح بشرف دین
عیسی علیه السلام مشرف شده که خدمت آن حضرت بر جان جان
بسته بودند و از کعب الاخبار روایت کرده اند که تخمیر کردن حواری
مشتق است ازان معنی تبخیر است چه این جماعت تا بر اکمه
پیش از ملاقات حضرت نبوی علیه السلام جاهای نشستن سفینه
سبب خشک موسوم بحواریین شده اند و اسامی ایشان بهیت
اشمعون ۲ یحیی ۳ توماس ۴ فیلبس ۵ مرقوس ۶ نطانیل
۷ یعقوب ۸ اندریس ۹ اقلعن ۱۰ یعقوس ۱۱ تدیس
جمعة الصلیب جمعه چهل و ششم صوم گیرند یکشنبه که
عیسی را علیه السلام یهودان آخر روز یکشنبه بر فشند و روز جمعه
بردار کردند و ازو را جمعة الصلیب خوانند و روز یکشنبه افن

کردند

کردند و بعد از چهار روز از قبر برآمد و ترسایان این سخن
دروغ میگویند زیرا که خدای تعالی در قرآن مجید میفرماید که و ما
قتلوه و ما صلبوه ولکن
شبه لهم و باز میفرماید که ما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه و شبهه آن
بود که چون آنحضرت را بیاری و در آورند و در اثنای حال آفتاب
منکسف شده ظلمت چنان استیلا نمود که دیدها از دیدن تباه ماند
و دران حال باری سبحانه و تعالی ملائکه را ارسال نمود تا عیسی را
از میان خلایق نمودند و یهود از که باعث گرفتاری آن حضرت
بودند گرفتند و مقرر کردند و آنحضرت را باسمان بردند و چون عالم
روشن گشت یهود دیدند بصورت عیسی علیه السلام و نظر بهم داده
گفتند این ساحر بجوانیست که بچنگ ما خلاصی یابد بقتل
اکنون او را به قتل باید کشت تا شبهه دیگر پیش نیاورد و قصد
صلب یهود کرد و هر چند وی فریاد کرد که من یهودا ام که شما را
بعیسی راه نمودم و او را فرشتگان باسمان بردند و مرا بجای
او در میان گرفتند خلق باور نکردند و او را بقتل رسانیدند و از قتلش آگاه نشد

عید قیامت شنبه چهل و هفتم صوم گیرند **عید فطر الصلاة**
یکشنبه بعد از صید قیامت باشد و دران روز نصاری از صوم
فارغ شده عید کردند و در معابد خود رفته بدعا و ذکر اشتغال
نمایند و طعامهای معین خورند **سعانین** صغیر آدینه بعد از نظر
باشد و انرا احوالشهد انیز خوانند **احد الجدید** یکشنبه بعد از
نظر بشنبه و این روز را احد الجدید بان سبب گویند که اول
یکشنبه است بعد از عید نظر و دران روز عبادتهای مقصوص کنند

سلاق یکشنبه باشد بچهل روز بعد از فطر و گویند که در این روز بود که
عیسی علیه السلام شمعون را که مقدم حواریان است خلیفه ساخته
کشف که بعد از سی ملائکه او حیه و غروف هر نوع شی خواهند رسید
و آن انوار ریاضتهای شی راه یافته هر یک از شی عالم علقه قوی گردد
که بدعوت ایشان مامور باشد **بنطیقطی** یکشنبه بعد از
سلاق باشد بده روز نصاری گویند این امروز است که
عیسی روح القدس با حواریان منوبی کرد وعده کرده بود فرستاد
پس حواریان هر یک بقصد دعوة بولایتی رفته و باسم ربانی
عبارت آن ولایت را یافته بام مردم آنجا بلغة ایشان سخن گفتند
صوم النینویین دوشنبه بعد از مطلقطی باشد و آن چهل و دو
روز بود و گویند در این ایام عیسی علیه السلام بحجة دعوت است
عزیمت نموده در اطراف عالم گردیده و نظر این صوم یکشنبه چهل و
نهم باشد **جمعة الذهب** اول جمعه بعد از صوم نینویین
عید القیامة روز یکشنبه دوم باشد از نظر نینویین ۱۲ دوشنبه بعد از
این صوم چهل و هفت روز باشد پس یکشنبه چهل و نهم نظر ایلیا
باشد ذکر آنچه موقوف بر معرفت بعوم کبیر است
عید خنکه بیست و دویم نیسان الاخر باشد اسناد این رکنال
مروزا در کتاب تفهیم و مجمل صاحب روضة المنجمین آورده است
که خنکه پادشاهی بود که دختران مردم را هر روز بکشتی و در زاله
بکارت ایشان بگذرانی بعد از آن رخصت دادی که بشوهر
دهند و در آن زمان هشت هزار دوشیزه یک خواهر داشت
ملک جواهر ایشان ضبط کرده هزار از غایت حیوت در ربایس

زنان بارداست و بعوض خواهر مضجع ملک در آید و چون ملک رخصت
کرد تا بر سانند بر جست و آتش شهوت ملک را بآب خنجر فرو
نشانید و بیت المقدس را از شراب پاک ساخت پس مردم شادیها
کرده امروز را عید ساخته **عید البشارة** اول کانون
اول باشد نصاری گویند که این روزی بود که روح القدس بصورت
جوانی خوش روی در وقت غسل بر مریم ظاهر شد و مریم از وی خجل
شده گفت اذا اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا پس روح القدس
باد در مریم دمیده او را بوجود روح ... الله بشارت داده ۱۴
در شرح ریج سلطانی از حکیم مغربی نقل کرده که بشارت مریم بوجود
عیسی علیه السلام در بطن او بیست و پنج اذار واقع شده **لیلة**
المیلاد یعنی شبی که ولادت عیسی علیه السلام در آن شب
ظهور یافته شب پنج کانون الاول بوده و مخفی نماند که در شب ولادت
عیسی علیه السلام اختلاف بسیار است مشهور آنست که مذکور
شد و صاحب کشف الحقایق گوید بعضی گویند که ششم کانون الاخر
بوده در قرب مرتب بیت المقدس که امرا ناصره الخلیل گویند
و از این جهة بست که ترسایان را الناصری خوانند **عید**
قلندس اول کانون الاخر باشد بعضی قدیس و بعضی قلقدس
گفته اند و چنین گویند که اسم یکی از ملوک ایشان است و حکیم
سوزنی گفته است که این روز اول سال رومیان است **نخ**
ششم کانون الاخر باشد و نخ بدال مهمله و نون و خا معجمه
تصحیح کرده اند و صاحب کشف الحقایق گفته است که معنی نخ
طلوعست و مراد طلوع حضرت عیسی علیه السلام از نهر اردن که نزدیک

اثرها و ایام از سقوط بعضی منازل قمرست در این ایام و مراد
گویند که مبنی سقوط قمرات بر سیر اوست و در هر چند گاهی
یکروز در میان تاریخ روم و تاریخ کم علامی که شمسی حقیقت
پدید میشود پس ظاهر است که در سقوط قمرات این تفاوت
باشد **اول ایام العجوز** بیست و پنجم شباط باشد و آن
هفت روز بود و در این روز تا هوا غایت از نظیری نباشد برجوع
در روضة الصفا آورده که ایام عجوز که منجمان در آخر زمستان
در تقاویم ثبت میکنند عبارت از ایامیست که قوم عاد بدعای
هود علیه السلام هلاک شده اند سبب تسمیه این اوقات بایام عجوز
آنست که در امثال عرب ریاح پرّنیان از آن قوم عزیز زمان رفته
قرار کرفت و بر معتمدان توجه میکرد روز هشتم بادی صعب در آنجا
وزیده او را و یاران سابق لاحق ساخت و بعضی گویند زنها
بردند لهذا ابرد العجوز نیز گویند و در فرقان قید مدکورست که آن
هفت شب و هفت روز بود و در صحیح جوهری از بعضی اهل لغت
نقل کرده که نزد عرب سخت روزست و بستاد و اهل یکان گفته که
ایام عجوز نیست بلکه ایام عجزست یعنی آخر زمستان که این روزها آخر
زمستان است و یعقوب بن اسحق الکندی و عبدالله بن علی المنجم
که مشهورست بعد از قحم گفته اند که سبب تغیر هوا در این ایام
آنست که آفتاب در این وقت بتربیع اوج خویش رسد یعنی
یعنی بعد از وسط بکجسیر و هر اوتان مستقیم قحق نماند که این قول
درست باشد که روح آفتاب در آخر جوزا ثابت باشد **میلاد**
یوحنا بیست و پنجم نیسان باشد حکیم مغربی در زیج صفوی

و شفت الاحباب روضة الطهرین گوید که یحیی بن ذکریا علیهما السلام
عیسی علیه السلام را بآن آب بشت و بعضی دیگر گویند مریم آنحضرت
باب معمودیه بشت و چون از آب بیرون آمد روح القدس بصورت
کبوتری بر وی پرست و استاد ابی ریحان در کتاب آثار باقیه آورده
که زکریا مر عیسی را باب معمودیه بشت و آن جهت که ترسایان
فرزندان خود را چون متولد شوند بآن غسل دهند و چون کبی بدین
عیسی در آید چون اول دور انشویند نصاری نشوند **عید الشموع**
دوم شباط باشد و آن دو روزیست که عیسی در انروز بهیکل در
اول نوبت و بعضی نام معبد نصاری ست **سقوط جوزه اول**
هشتم شباط باشد **سقوط جوزه دوم** چهاردهم شباط باشد
سقوط جوزه سیم بیست و یکم شباط باشد و چهار روز بعد از آن
و بعد از آن انگ زمستان بود و جوزه در لغت انگشت آنرا
گویند و زعم اینان چنان است که در این ایام سه جوزه از آفتاب
بالا کشیده اسفل مائل شود و صاحب صحاح القمقوم و صاحب روضة
الطهرین گویند جوزه اول در زمان اثر کنند و جوزه دوم در آب اصفهان
در شرح زیج بکس این آورده یعنی جوزه اول اثر کرده اند
و جوزه دوم در آب و جوزه سیوم با تفاق در شیب راشر
کنند و تحقیق نا تحرکرده اند و استاد ابو ریحان گوید که روحانیان گفته
که باین جوزها شکم زمین گرم شود و رزوی کنار برآید استاد الشیوخ
اوحد الدین انوری که در علم نجوم سرآمد روزگار بوده در توقیف این
معنی فرموده که مصدق این قول آنست ای جوزه برآور و رزو فرو
برده نفس ارمه خته بکث و فروشسته زبانزد اعراب گویند که این

کریت و بحار و خزر است و ابوریحان در تفهیم آورده که یوحنا یحیی
پیغمبر است و غافل است که یوحنا بغیر حضرت یحیی کسی دیگر بوده است
که تفقه بدین عیسی نموده و او که اصحاب زیجات میلاد حضرت یحیی را
علط داده و ذکر کننده مصداق این قول است **اول ریاح**
بوارح بشروهم ایاب است و آن چهل روز است و دو ریح جنوب چهل و
پنجم ایاب است و بوارح جمع بارحه است و در صحاح آورده که بارح
باد گرم است و از ابوزید نقل کرده است که البوارح امثال اخاذه
و ذوالضعف و صاحب صلة التقویم فرموده که عرب از طلوع ثریا
تا طلوع مرفق زمان ریاح و بوارح دانند و ان قریب بچهار ماه است و این
ریاح را بدین سبب بوارح خوانند که منازل که افتاب در ایام اعتدال
ان منسوب ساخته اند در ربع شرقی ثریا طلوع میکند و مرفق شمالی
بجاز بوارح خوانند **مولد یحیی بن زکریا** پیغمبر
فرزند شش **ذکر انذار یونا** سیوم تموز بود مصنف در شرح زیج سنقاری
از صاحب کشف نقل نموده که ذکر آن باو کرد و گفت و آن چنان بود
که شخصی که او را نفقیت نام بوده باشد روزی که منسوب باو بود
او را در معبدات خود در ان روز ذکر میکنند و هم چنین در روز ثانی
بعد از ان تا وقتی که نوبت بدگران شخصی دیگر رسد مثل آنکه او هر روز
که در ان مدت متولد شود بنام آن شخص کنند که نوبت دگران بود
و مرتبه دگران فروتر است از مرتبه عید **اول ایام بارجوبا**
نوزدهم تموز بود و آن هشت روز بود که در ان آغاز سکستان
کرده بودند بعضی ایام بارجوده گویند و بعضی از اصحاب گفته اند
که معنی این لفظ شدت حرارت است در صیف و از اشعار

حکیم

حکیم انوری این معنی نیز مفهوم می شود و بعضی گویند بارجورا
لفظیست یونانی بمعنی روزگار گذشته و از احوال این ایام استدلال
بر هوای ماه سال کنند و استکاپا ریکان پرونیا گوید که ایام مای
جورا هفت روز است و این نام ماخوذ است از گجران و گجران
بعضی حکم بود زیرا که اصحاب تجربه ازان روزها حکم کنند بر احوال
ماههای خزان و زمستان و اول و ازان دلیل تشرین الاول است
دوم دلیل تشرین الاول است و دوم دلیل تشرین الاخر تا آخر چهارم در
هر روزی حادث شود از صنع و باران و باد ان ماهها تیز هم چنان
بود و بعضی گفته اند که روز اول دلیل ماه اسد است و روز دوم
دلیل ماه سنبله است و هم چنین تا روز هشتم که دلیل ماه حوت است
و صاحب صلة التقویم آورده که اگر در اول این هفت روز باد و ابر
باشد زمستان آن سال اول سرد بود ابر و باد و نم باشد و اگر
خشک گذرد و اگر در آخر این هفت روز باد و ابر باشد
زمستان اثنای اول خشک گذرد و اگر سرد و با نم بود
و اگر در تمام هفت روز باد و ابر بود زمستان بر سرد و با نم
بود و گویند که مصریان در ایام بارجور احوال زمستان را
و چگونگی محصولات **یوم مباوت مرایم** اول آب باشد
و آن را صوم السبده نیز گویند و غایت بلوغ اشان سبیدات
و سبیدرام گویند **عید تجلی** ششم آب بود گویند در این
روز عیسی ع تجلی کرد بر حواریان از میان ابر و موسی را با خود
ی هر کرد و در زیج مغربی آورده که تجلی عیسی و حضور موسی و ایلیا
علیهم السلام باد در طور سینا بود **فطیر النصاری** چهارم آب بود پس

مدت صوم مات مریم چهار روز بود مقتل یحیی بن زکریا ۲۰
بیست و هفتم آب شده و در یک خانه گذاشت که پیست و هشتم
آب بوده و سبب قتل اکثرت در میان خاص و عام مشهور است و در
کتب تواریخ مذکور عید الطیب سیزدهم ایلول باشد و گویند شاروخ این
موضع را در رکابات خود آورده که عید الطیب چهاردهم ایلول است و گویند
که یکبار زملوک روم به بیت المقدس آمده طلب چوبها که حضرت مسیح را
برای چوب صلیب کرده بودند بنمودند و بعد از تجسس آن چوب را در این
روز یافته و چوب دیگر یافتند و ندانستند که چوب مطلوب کدام
یکست پس هریک از آن را بر مریضی نهادند بران یکچوب زنده
شد و از آن دو چوب دیگری هیچ اثر نیافتند و بواسطه این وجه آن
عیدی کردند و این غالبست پس عظیم زیرا که بواسطه حضرت عیسی
با برخی قاطع اصلی ندارد و پس چگونه بر حدیث چوب اعتقاد بود و ذکر
ایام مشهوره تابستان نوروز عامه اول فروردین ماه
بود و مهم از صاحب کشف اطلاق نقل کرده که نزد مجوس آنست
که این روز نوزدهم است که خدای تعالی عالم را آفریده و کوکب اکبر که پسیر
گویند روز اول حمل آدم را علیه السلام در این روز آفریده و از پیغمبر ما
نوروز گویند و علمای ایشان گفته اند که جمشید که عرب او را جم شید
گویند و در جهان خواف میکرد چون با وج یکان رسید و در این روز
بر تخت زرین نشست مر جمیع مجوس را و آن در موضعی بلند بود و
روی در مشرق چون آفتاب از مشرق برآمد و بر تخت عاج
جمشید اشعه و شعاعی روشن ظاهر شد مردمان شادی کردند
و گفتند این روز نو است که دو آفتاب برآمد یکی از مشرق

و دیگری از مغرب و این روز را جشنی عظیم ساخته و اصل نام
او جم بود و او را بجهت این شعاع جمشید گفته شد و بلغت
ایشان شعاع است نوروز خاص ششم فروردین بود گویند
در این روز یکبار او جم بر تخت نشست و خاص و عام او را دیدند
در سجده‌ای میگویند و کشف حقایق تمام شما را پیدا مرزند و فرمود
تا همه غسل کردند با آب پاکیزه و حق سبحانه و تعالی را شکر کردند
و فرمود تا هر سال چنین کنند و باین جهت این روز را ملکانی نوروز
خاصه و نوروز بزرگ نام نهادند و نوروز اول را نوروز عامه
گویند اگر از نوروز اول تا روز دوم حاجتهای مردم را بر
آورندی و در روز نوروز دوم زندانیان را باطلاق فرمان
دادندی و مجرمان را عفو کردندی و بعد ازان بعیش و طرب
مشغول شدندی آبانگاه روز دوم فروردین ماه بود و نام روز
دوم را بلغه فرس آبان گویند چنانکه قبل ازین مذکور شده و گویند
این نام فرشته ایست که بر آب موکل است پس اگر در این روز باران
بارد آبانگاه مردان باشد پس مردان باب درآیند و اگر ندارد
نبارد آبانگاه زنان باشد و زنان باب درآیند و این عمل
بر خود شگون دانند آب ریزان سیزدهم تیرماه بود و وجه
تسمیه او آنست که گویند در زمان ملوک عجم چند سال باران
نبارید در این روز بحاجت دعا کردند در وقت باری سبحانه
و تعالی باران فرستاد بدان سبب مردم نشاط و شادی کردند
آب بر یکدیگر میریختند و هر سایگه بآن محل رسیدی آب یکدیگر
ریختندی و شادی کردندی و اطفال در بعضی شهرها تا عراق

و فارس این رسم مرعی میدارند لیکن در سیزدهم تا چهار روز این روز را
فرسیان نیکان نیخوانند و گویند درین روز موجبات افراسیاب صبح
کرد بشرط آنکه افراسیاب بگذشتن از سنگ خویش بود و بدین حکم
نیز مجوس را زاده و پرورده و در وقت طلوع آفتاب آذرش آذرا
زرجبال طبرستان برگمان نهاده بطرف مشرق انداخت و حرارت
آفتاب آذر نیز مدد کرده بسرعت طی مسافت رسانید و شاعر درین
باب گوید ازآنجا که افکند آذرش راه نهانگیرد گذار تأمل بر دانه آفت
او نیز العهدة علی الراوی بعد فصل این قضیه را تاویلات
کرده اند مترجم گوید عامه شانزدهم مهرماه بود فارسیان این
روز را تعظیم کنند بجهت آنکه ضحاک ظالمی بود و فسادها بسیار میکرد
و خلایق از دست او عذاب بودند درین روز فریدون او را بگرفت و در
زمین بابل بند کرده بکوه دماوند فرستاد پس درین روز
همه لشکر مشغول شدند و بعد از آن هر سال در آن روز رزم
میکردند و بوقت طعام و شراب بنابر تعظیم پرداز سخن میگفتند
و همه روز بشکر و حق مشغول می بودند مترجم گوید عامه پنجم
مهرماه بود و این روز را نیز تعظیم کنند بر قیاس نوروز عامه
و خاصه و کوبه کوبج اول آذرماه بود صاحب دقیقه انجمین او
همچنین صاحب عجایب المخلوقات در سبب شهرت این روز نقله
آورده اند پس معجب و انچنان است که حکایت کنند که
پادشاه آن عجم درین روز از دکاکین ولایت خود هر سال
بطریق تحفه چیزی میستانیده اند چنانکه شخص کوسه چشم
بر چهارپای می نشسته با پنجاه مرد از غلامان چارشاخ کمر

تاریخ

تابع او بوده اند و گویند در آن محل کوسه کلاغی در دست گرفته
و مروحه در دست دیگر و خود را بدان مروحه باد زدی و از هر دکانی
یکدرم سیم باین وضع مقبول استادند و چنین رسم بوده که اگر
بازاریان در رزه دان و یک عدت تقلل مینموده اند کوسه حکم
بغارت دکان ایشان میکرده و از صباح تا نماز پیشین هر چه
میشده بغلق بکار چرشاد میرسانده و از نماز آن وقت تا نماز
دیگر حق السبع کوسه و غلامان بحصول میرسیده اما اگر کوسه بعد از نماز
دیگر بنظر بازاریان در آمدی آنقدر که توانستندی بردن اندر دست
بغارت میکردند باز خواست نکردی و چنین هر ساله درین روز بهمین
واقع میشده این روز بروز کوسه کوسج شهرت یافته است

لامنجنه دوم بهمنماه باشد فرسیان درین روز مینشینند
بشیر نخورند تا حفظ مفرایده و بعضی بلاد هم عامه کنند بجز روذ که
در وی جمیع بهبودات باشد **شب سده** شب بهم بهمنماه باشد
سده بلغت ایشان آتش باشد شعله را گویند چنین آورده اند که چون
فریدون ضحاک ظفر یافت مردم او را نیز عقوبت و سیاست
بهر چه بستر حیات آن بودند میکرد از انجمله ضحاک را طباخی بود
زره سلسل نام که در زمان او مردم کشتی و مفسد سرایشان را
بگفته ماران ضحاک چنانکه مشهور است برون کردی او را
فریدون بگرفت و خواست که ویرا بعقوبتی که بدتر از آن
نباشد بکشد طبرخ گفت ای پادشاه جوان بخت در زمان
ضحاک هر روز یک کس را از دو کس که عین میداد اند که بکشم آزاد
میکردم تو باید که بدین بندگ کرده ام بمن حلال نمائی و صدق این سخن

ابنای آن مردم بناه بکوه دماوند برده و انه خزیده و با لشکر سوار شده متوجه کوه شدند تا آن مرد را بشهر باز آورد و چون بقصد نزدیک رسید شب در آمده راه گم کرد و پس بفرمود تا آتشها برافروختند و مردم گرد بخته چون آتش بدیدند متوجه شدند و خلق عظیم از نزدیکان طباخ جمع آمدند خزیدون در آن شتافتند پهلوی کرده جشنی فرمود و طباخ را بهمان نام کردند یعنی بزرگ گیران و دیگر هر سال فرستادن در این شب آتش می افروخته اند و هنوز در بعضی بلاد این عادت مرعی دارند لیکن در دوازدهم بهمنماه جلالی و نقل دیگر در این باب آن است که چون ضحاک کاوه و پسر چهارم آدم صفی علیه السلام همیدانند در کوه اصطخر فارس مار را دید و چون او هر گز مار ندیده بود متعجب شد و گفت جمیع جانوران تابع مانند بمانا که این جانور دشمن مانست که سر از خط طاعت ما برداشته است و سنگی برگرفت قصد آن مار کرد او گریزان شده و در زیر خس پنهان شد و چون سنگ بجانب او انداخت در هر غلطانده بر سنگ دیگر آمد و در ملاقات بجرقه آتشی جسته در آن خس افتاد و او را بسوخت و چون آتش عظیم زبانه بسوختن چیزهای مرکز آتش ندیده بود ز هوش رفت و بعد از افاقت گفت هان تا این نوزخنده است که دشمن ما را هلاک کرد پس از آن آتش [illegible] برافروخت و از آن عصا باز [illegible] در میان فرزندان شیوع یافت و آن شب جشن فرمود آن شب را سده نام نهاد و شعر ملک الشعرای فردوسی عوسی برین مقال شاهد است و هو هذا

شب

شب آمد برافروخت آتش بکوه چنان شاه ازدها کرد شاه اندوه
یکایک بر آتش خروشید و سده نام آن جشن فرخنده کرد و زهر شنگ ماند این
سده یادگار است بسی یادگار و دیگر شهریار ... و صاحب جلال المنظوم گوید که بهمن شب
پانزده سده گویند که پنجاه شب و پنج روز بنوروز باشد باد بهمن پشت دوم
بهمنماه باشد گویند بست سال از ایران ما اینماه در این روز نشسته بیشکسی
آمده گفت از روشن افتقار بر آمده گرمی برپشت او سفندان بجنبید پس از آن روز
شاه وفوی کرده و آنرو زبدا بروز شهرت یافت کاهنبار چنانکه در
کتب سماوی مذکور است و خدا عز و جل عالم را شش روز آفرید قوس روز
کتاب زند موسوم بزردشت حکیم بهمت نقل کنند که خدا تعالی عالم را شش گاه
آفرید اول گاه اول یازدهم دی بود دوم گاه دوم یازدهم اسفندارمذ
و اول گاه سیم بیست و ششم اردیبهشت ماه بود و اول گاه چهارم بیست و ششم
خرداد ماه و اول گاه پنجم شانزدهم شهریور ماه و اول گاه ششم سی و یکم
اینماه که اول خمسه مسترقه باشد و هر گاه پنج روز باشد و نزدیک در
کتاب خود چنین گفته است که در کهنبار سال خدای تعالی آسمان را
آفریده و در اول آبها در سیوم زمین را و در چهارم نبات را و در پنجم جانوران را
در ششم انس را در همین روز بفرخی تعظیم این روز بزرگ گفتند و خانها را آراسته
کنند و بهم و طرب مشغول باشند و صبح آنروز آدم بر قله نیشت که نمک در آن
آناه باشد و یقین کاهنبار بر این وجه از [illegible] منقول است
و کوشیار جیلانی در زیج جامع آورده که اول گاه اول بهت و ششم اردیبهشت
ماهست و اول گاه دوم بهت و ششم تیرماه و اول گاه سیوم شانزدهم شهریور
و اول گاه چهارم پانزدهم مهرماه و اول گاه پنجم پانزدهم دیماه و اول گاه
ششم اول خمسه مسترقه است و آنرا اسفندارمذگاه خوانند اول فروردگان

نوروز

نوروز خواوند

غایت قوت فصل ربیع پانزدهم تیر بود آخر ایام مطر

پنجم تیر بود اغاز گرما پنجم تیر بود استوای فصلین پانزدهم

جرا باشد غایتین پانزدهم سنبله و قرس حرارت او اجلة تا استا

اول سرطان بود غایت قوت گرما پانزدهم اسد باشد اول فصل خزان

اول میزان بود اول اجلدیت سرما اول جدی بود شدید آن

نیز اول جدی بود غایت قوت سرما پانزدهم بهمن بود

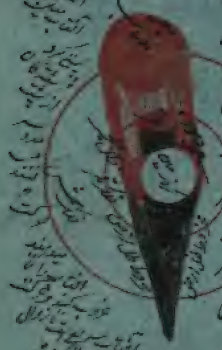

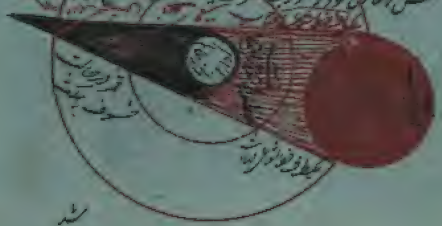

باشد رجوای موضع اصل گردد ابتدای مرض فرد انجا بعد انقضای مرض گرداند باشد
موضعی که مخالف آن موضع بود انقضای انقضان و ضعف یا علت کند و قوت
در حصن بقا و صحت و دران وقت میل بعین بیشتر کند پنجم یا در حال ضعف
اسانتر آمر توانه کرد و باز بر بقای مرض مدد کرده بر داشتم کند و دفایر
مبدل بدوام یک کند را نند چنانکه مرض ثابت قسم شود و مبدر این
اقسام یا از منطقه بروج زوایای ثمانیه خوانند و هر روزی که قمر بدین رسید
که ابتدا مبدا در بیع باشد آن روز را نذار مرض خوانند و خانه که
بجوار آنکه در مبدا بیع مستقبل افتد و آن روز بیع جهارم و یازدهم و بیلده بیم
چهارم باشد جنانکه آن چهارم آنرا نکند بهفتم و یازدهم بجهارم
و بیلدهم بهفتم یا بیت و یکم و بیت و چهارم بهفتم و بیست و هشتم و بیست
حقام از حلول کواکب در موضع هر یک از زجر ان استدلال بر سعید و محنت
و خوف بلاک مریض فایده چنانکه اگر در موضع قمر کیوان سعدی باشد
گویند علت زایل شود و اگر نحسی باشد یا قمر در آن وقت منحوس باشد
گویند علت مستولی گردد و مگر وقتی که تاثیر نحس ضعیف باشد
که آنرا هم منتفی محکمت شود بشرط آنکه نحس خود از احوال بود و اما
اهل کبرم رنجرانه دیگر بست که ازان قیمت ها میخوانند از حصار بجاره و منفقه
اجلی و بای مبدا بسیار کرده و از انجا ابتدا کرده بجهته سهولت
منطقه بروج را بهشت قسم مساوی کنند و زوایای ثمانیه را از
مبدا رسانند اقسام اصلی کنند و موضعی را که پیش از بجز و اجتماع
بنظر او باشد بدو زاده در جدول اول موافق بجوان قرار دهند و ابتدا را
با زاویه ثمانیه که مجموع دوازده باشد و سیمات خوانند پس موضع اول
از موضع بجوان نقطه اجتماع باشد بعد ازان آن در جدول دوازدهم آن پس در جدول

چهارم پنجم پس نود و هم پس صد و سی و پنجم پس صد و هشتاد و هشتم
پس صد و نود دوم پس دویست و پنجم پس دویست و هفتاد و هم
پس سیصد و یازدهم پس سیصد و چهل و هشتم و این حکام خصوصا در میان
گوینده اجوبه بروج بسیس در بیع رطب واقع شود و قمر آن بروج متصل
شود بکوکب رطب بسیار زخانه عطارد و ابر و باد و باران انیز بحسب زمانه
و مکان و اگر در آن حال عطارد متصل بزهره باشد تاکید امر مذکور کنند
و معرفت خانهای کواکب باب شانزدهم معلوم کرد و انشاء الله تعالی در
تقدیم در فرق هر یک از صحف غیبی و پیری سه جدول در عرض صفحه بیاورند
و مجموع را بدوازده قسم کنند شش قسم صفحه غیبی و شش قسم در صفحه پیری
در جدول فوق اسامی هر یک از زوایای ثمانیه نویسند و در جدول دوم
درجات تسعیمات بارقام هندی و در جدول سیم بارقام قطاع یکسان درجات را
در بیع جدول بیع رفع کنند بشرط آنکه مبدا آن در زوال اصل باشد و اگر چنین
نباشد اگر کنتر نسبی باشد در بسیار رقم بیع نویسند **سهم الحوادث** مهره
احکام بنجم این سهم را جهت حوادث عالم وضع آورده اند چنانکه تقدیم آفتاب را
از تقدیم قمر تفاضل کنند و باقی را بر تقویم زحل افزایند حاصل موضع سهم
الحوادث باشد و گاهی که دایم در وقت اجتماع یا سهم مقارن زحل باشد
در استقبال تقاطع گویند یکی است با قمع و استقبال از پنج ست و پنجم
در وقت تربیع بزمین بر تربیع زحل باشد پس هرگاه این سهم مسعود بود و بحکم
با شتراع مسعود و در بیتی سعد بود دلالت کند که میان خلایق الفت و مودت
بود و حصول مهمات باشد نه اگر در منحوس یا در بیت نحسی بود حکم بعکس
بود و امر دیگر از روی خانه زحل بود دلیلست بر فرو بستن کار و شدت
سرما در وقتش و زیان یا بهای ناخوش خاصه در دی و اگر در یکی از بیوت

وسئال مشتات ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه متعلقات هیچ یک از بعضی
از نوادرات آنست که در اوراق آینده بتائید الله تعالی و توفیق و ارشاد

باب شانزدهم در معرفت احوال بروج و ارباب متعلقات و اقوال
کواکب در باب ساعات چون از اوصاف اوراق که اصول و فروع تقویم
در آن مرقوم و مسطور میشود فارغ گشت شروع مینماید در احوال بروج و کواکب از
خواص و کیفیات و متعلقات هر یک که محتاج الیه هر متقدم است پس ابتداء
باحوال بروج که محل کواکب اند نموده میفرماید اصل و غرر و وجه از بروج
بهار سه زیرا که مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل بهار بود و در
عظم محور و سرطان و بسد و سنبله بروج صیف اند بجز از مدت مکث آفتاب
در این سه برج فصل تابستان بود در اکثر بروج مسکون و این هر شش برج
که مذکور شد بروج خطا اند چه در شمال معتدل النهار واقعند و میزان و عقرب
و قوس بروج خریفی اند بجهة آنکه مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل خزان
بود در اکثر معمور و جدی و دلو و حوت بروج شتویه اند بسبب آنکه مدت
مکث آفتاب در این سه برج فصل زمستان بود در اکثر بلاد معمور و این
هر شش برج جنوبی اند چه در جنوب معدل النهار واقعند و در این که معظم
اسم بعضی از فصول بفارسی و بعضی بعربی مذکور شده اند مناسبتی است و از این
بروج دوازده گانه شش برج را که صیفی و خریفی اند مستقیم الخلق گویند و آن
شش دیگر را که شتویه و ربیعی اند معوج الخلق و در بروج اول اصول که آن عبارت
از حمل و سرطان و میزان و جدی منقلبانه از بخشهای آفتاب با بدو برج
تحویل کند از طبیعت هوای فصل سابق یک کیفیت قلب شده و یک کیفیت
دیگر از طبیعت هوای فصل لاحق در بروج اوسط فصول که راسخ نامند
و عقرب و دلو و ثور تا بیست و پنج درجه از این سبب که چون آفتاب در این بروج باشد

جدول مرتفع الاحلة خلال السنة القابلة واحكامها

هلال رمضان لو

عرض تمال لا يرى

هلال شوال لر

عرض تمال لا يرى

هلال ذو القعدة لد

عرض تمال لا يرى

هلال ذو الحجة

عرض تمال لا يرى

هلال المحرم لا

عرض تمال لا يرى

هلال صفر لتر

عرض تمال لا يرى

الشهورة وتحتها طالع السنة لعالم ومعرفة استخراجها بالطرق المختلفة

الفصل الثالث في استخراج طالع السنة

الفصل الرابع في استخراج طالع السنة بطريق آخر

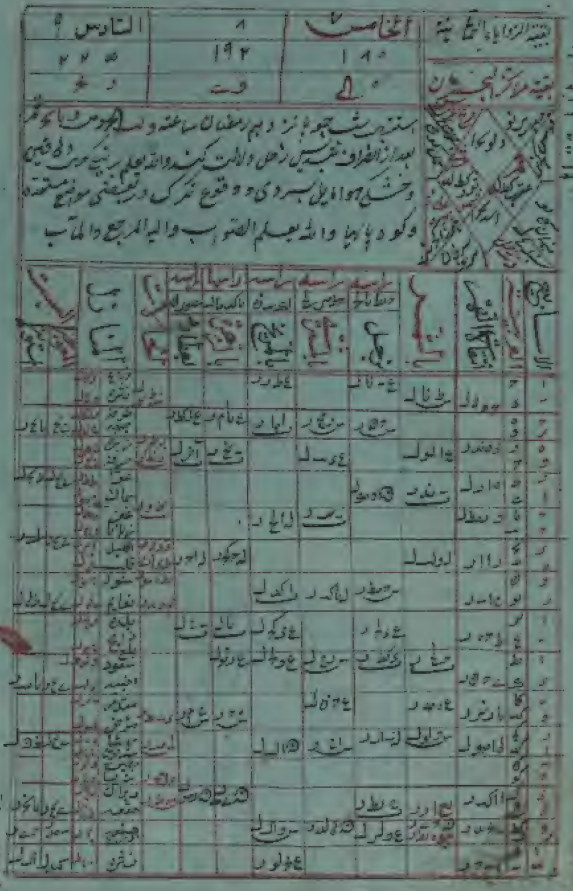

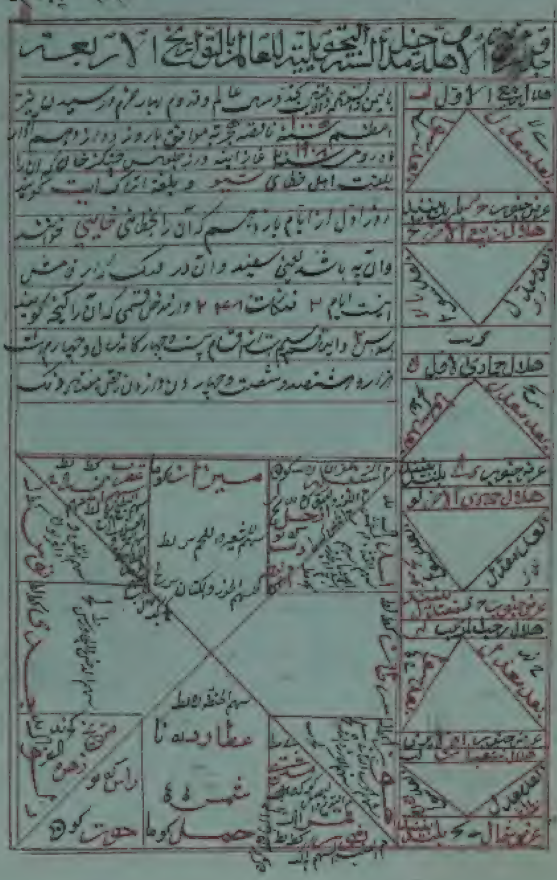

آفتاب بهست و بیرغا نگوند و مقدار احوال و طبع سرود و ترتیب بری کرانیج احوال او باشد
در آینه سرطان بود چه سرطان بر صورت جانور آبی و سرد و تر و مقابل صانعی تر آنچه
و خلق قرمغایت ارتفاع او از سایر بروج و از نصف نهار و باقی بروج راهم بدین طریق
مناسب هر بر نیز قسمت کرده چنانکه نشل برج را که از اول و اسد ست آنچه
جدی بر خوانده بیت آفتاب گفته و شش برج دیگر را که از آن سرطان بهست تا اول
او بر خلاف توالی و ترتیب افلاک هریک از نخستین را گرچون
محکمه ایشان دو نوع بهست دو خانه یافته زیرا که در ولایت آفتاب و یک در
دایت ماه پس ابتدا بعطارد کرده چه عطارد اسرع کواکب بهست و اقرب بماه و لا
یزال در خدمت و ملازمت آفتاب پس یک خانه او را در جنب خانه آفتاب
بر تولا یافتند و یک خانه دیگر در جنب خانه ماه بر خلاف تولا و آن حوزا و
سنبله بهست و بعد از ان زهره را دو خانه در جنب خانهای عطارد نهادند
که آن ثور و میزان بهست و مریخ را دو خانه در جنب خانهای زهره نهادند
که آن حمل و عقرب بهست و مشتری را دو خانه در جنب خانهای مریخ یافتند
که آن قوس و حوت بهست و زحل را دو خانه در جنب خانهای مشتری نهادند
که آن جدی و دلو است و گویند که چون کوکب دبیر خود بود نامنحس بود که
در حبس و حصین و امنی باشد سالم از جمیع مکاره و معرفه الاحوال و لهذا قوت
بیت را اقوی گویند و برج مقابل خانه را بیع برج هفتم او را دبال گویند
را زیرا که بیت کوکب موضع امن و سلامت بهست پس برج مقابل بیت موضع دبال
و گفته باشد چون از بین مذکور شد که دو برج متقابل یا هندیکدیگر انه گویند
هر کوکب که در دبال بود دو از بین که تقسیم لازم آید که خانهای زیرین و برین نصف شود
و خانهای او دبال زیرین و خانهای عطارد و دبال مشتری و خانهای او دبال
عطارد و خانهای زهره و برج مریخ و خانهای او در بیت زهره و در کتاب کفایت

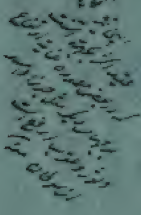

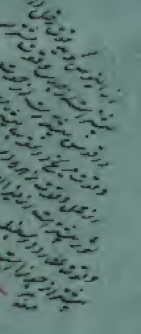

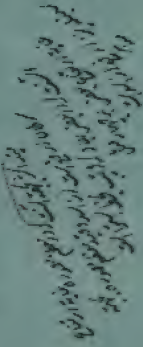

نصیبی آنچه در هفتم نظر بشرف ادوم بر سد مریخ چون این طرح
از بهر تعلیم ارباب صنعت نهاده است آنچه می گوید ارباب منطقات
بجهار بنا نهاده اند اول که حرف سیم کلمه بهست مقدم دارد بر حرف رب اول
که حرف دوم کلمه بهست و برج کرم بهندگر دانند بر برج سرد و بهمونث و
بیطا را گویند طبیعت نهار عارت و طبیعت لیل بارد و چهارمین عوارت طبیعت
مذکر زنهار عارت و طبیعت مونث رطوبت فرموده و شش مانده که مذکر
و مونث بروج بخلاف سیارست چنانکه گفته اول عقرب و اول جدی را نفشی
گویند لیکن آنچه معتمد بهست آن است که مصراع گفته اند جوزا و سنبله و میزان و
و نصف اول قوس آنرا و باقی بروج و نصف آخر قوس بحیی بیانه گفتیل
ازین در صدور بروج بتفصیل مذکور شده بهست و میزان را با اندکی صورت
او از بهر بهست انسی گفته بنا بر آنست که آلت قیاس انسان بهست
و بحضور او بر صورت تخلق فرا گرفته اند تا روشنی بدست گرفته باشد پس چون
مقصد ازین تقسیمات فارغ شد شروع نمود در تعیین بیوت گوید بعد از
بروج آن مشترک بین سیارگانست که جدی و دلو خانهای زحل اند و قوس و حوت
خانهای مشتری و سنبل و عقرب خانهای مریخ و اسد خانه آفتاب و ثور و
میزان خانهای زهره و جوزا و سنبله خانهای عطارد و سرطان خانه قمر و بنا بر
این تقسیم بر آن است که گویند آفتاب که میزان عظم بهست خسرو و سیارست
و قوابت بهست و مستقیم الاحوال و طبع گرم و خشک پس جای گزیدن او
باشد هر آینه اسد بود چه اسد بر صورت پادشاه جانوران و بطبع
گرم و خشک که غایت موافق مزاج و خلق آفتاب و غایت از ارتفاع او ارتفع
از اگر بر برج دهم نهاده از آن ماه که نزدیکست خلیفه و نظیر و عدیل

آفتاب بهست

التفاوت نمی‌کند و اهل هند و هر اعتبار نکنند بعد هذا فتح نامند ذکر اهل اسلام
متوجه دانش ان معلوم کرده اند که چون میان دو کوکب خانه‌ای ایشان از هفت بیشتر
باشند اتصال واقع نشود مگر وقتی که از کمابیش چهار بود و این قسم اتصال را فتح
باب گویند پس فتح باب نزدیک‌تر باشد در شتابان و میل بر فلک سوم
بود و در تابستان شکست کرده و هندال هوا معتدل هوا اگر فتح باب
از خانه زحل و مشتری باشد سبب تغیر هوا بود پس اگر مریخ در این حال بیکی از این
دو متصل شود باد های تند و زود و رفتن آب از زمین و دیر باشد باران
قوی آید و رعد و برق بود خصوصا که عطارد با ایشان متصل بود و چون ناظر
و چون ناظر بروج راد بین تقدیم کواکب متصرف شوند رأس و ذنب را از کوکب
نیستند نه بیت باشد و زوال این بیت تا مرتضی در احوال هر بروج از آنجا
که کواکب از چند صورت و نحوست ایشان بیت و استدلال بر آن بعد از تجربه و اتفاق
از نظر موقت و عداوت میان بیوت ایشان و خانه‌های نیرین گفته‌اند چنانکه
زحل نظر که بر بیت چهار خانه‌ای نیرین و خانه‌ای زحل نظر مضاف بدانست که
آنرا نظر تام و دشمنی گویند و تربیع نحس اصغر بیت بجهة آنکه میان خانه‌ای نیرین
و خانه‌ای تربیع نظر تربیع است که آنرا نظر تثلیث و تسدیس گویند پس از بیت حیثیت و
ابعد از حیثیت بروج نسبت بزحل اسعد باشد و مشتری سعد اکبر است بسبب آنکه
میان خانه‌ای نیرین و خانه‌ای مشتری نظر تثلیث است که آنرا نظر تام و دوستی
گویند و زهره سعد اصغر است بواسطه آنکه میانه خانه‌ای نیرین و خانه‌ای
زهره نظر تسدیس است که آنرا نظر نیم دوستی گویند پس از بیت حیثیت و فرق از
حیثیت بروج نسبت بمشتری اصغر باشد و نیرین از مثلثیت و تسدیس سعد اکبر
و نیرین از خانه‌ای ایشان بر مثلثیت تسدیس خانه‌ای سعد اکبر است و از مقابلة و تربیع
و مقارنه نحس اکبر از مقابله و تربیع بجهة وقوع خانه‌ای ایشان بر تربیع و مقابله

طالعی

خانه‌ای نحسین از نظر مقابله بسبب آنکه بروج ایشان با یکدیگر قاطع و فاصله است و موقته
احوال آنها را از صورت و عداوت و غیرها ارباب انوار دانسته‌اند معلوم گردد انشاء الله تعالی
در رأس سعادت و ذنب و کید نحس اما سعادت رأس بجهة آن است که قمر
در حال صعود عرض از عقده رأس بجنوب و زمکند در منطقه صوره آنگاه نزدیک ذنب
بجهة آنکه قمر در حال هبوط عرض از عقده ذنب جانوب نهایه در اکثر ربع
مسکون و بعضی گفته اند که رأس چون سعدی جاسد او باشد سعد بود
و چون نحسی جاسد او بود نحس و ذنب بخلاف این بود و فتح چون سعد
جاسد او بود نحس باشد و چون نحس جاسد او بود سعد و بعضی دیگر گفته اند
که فضل رأس افزون است و فضل ذنب کم از آن بیت هر کوکب که ممازج رأس
بود سعادت او زیاده شود و هر کوکب که ممازج ذنب بود نحوست او کم شود و گفته اند چون
کوکبیست متوهم پس نحوست او نیز متوهم باشد و بر آن دلیلها بود و مطارد با یکدیگر
متصل به است بیع بالذات نه تحلیل شده و سعد بیع میانه خانه‌ای نیرین و خانه‌ای
او نظری واقع نیست بلکه ساقط انه از یکدیگر پس تابع کوکب باشد که بر متصل
بمتصل او باشد چنانکه گران کوکب سعد باشد سعد گردد و اگر نحس باشد نحس
بدانکه از آن زایل فتح نامند آثاری که در عالم کون و فساد ظاهر شود در آینه
جوهر اثیری و مستدیری و شکل طبیعی باشد و مؤثر را فاعل خوانند و متأثر را قابل
و فاعل نزد اهل تحقیق قدرت اتم است و امکان میان او و صنایع بخری را شرط
دانند و گویند که بقدر هر مقدور و موقوف بر حصول آن شرط است به سبب حصول
آن شرط بخدا و توفیق خاص شده است در وقت دیگر و قابل بهمام
این علم باشد و آنچه متعلق باین جسام است مانند صور و نقوش
و اعراض و آثاری که بر بدن قوابل فایض میشود و بحسب بخره مختلف باقیه
گویند این اختلاف بحسب طابع موضع کوکب شده از بروج یا

باید اینجا منسوب مریخ باشد و بعد از آن دور از سر گرفته شود و ساعت اول عود کند
و از انجا که گفتیم و اضح گردد که در روز یکشنبه رب ساعت اول که آن ساعت اول بود
از جمله ساعت یکصد و شصت و هشت گانه شمس است و در روز دوشنبه
رب ساعت اول که آن ساعت بیست و پنج بود از جمله قمر و در روز سه‌شنبه
رب ساعت اول که آن ساعت چهل و نهم بود و مریخ است و در روز چهارشنبه
رب ساعت اول که آن ساعت هفتاد و سیم بود عطارد و در روز پنجشنبه
رب ساعت اول که آن ساعت نود و هفتم بود مشتری و در روز جمعه رب
ساعت اول که آن ساعت صد و بیست و یکم بود زهره و در روز شنبه رب ساعت
اول که آن ساعت صد و چهل و پنجم بود زحل و ایضاً ظاهر گردد که رب ساعت
اول از شب یکشنبه که آن ساعت صد و پنجاه و هفتم بود از جمله ساعات
مذکوره عطارد است و رب ساعت اول از شب دوشنبه که آن ساعت
سی و نهم بود از انجمله مشتری و رب ساعت اول از شب سه‌شنبه که آن ساعت
شصت و یکم بود زحل و رب ساعت اول از شب چهارشنبه که آن ساعت هشتاد و
پنجم بود شمس و رب ساعت اول از شب پنجشنبه که آن ساعت صد و نهم بود
قمر و رب ساعت اول از شب جمعه که آن ساعت صد و سی و سیم بود مریخ
و رب ساعت دوم هر روزی و شبی که باشد که فلک او کوکب ساعت مقدم باشد و
فلک او کوکب ساعت دوم بود و همچنین رب ساعت سیم که باشد که
فلک او کوکب فلک که کوکب ساعت دوم بود و همچنین از این
بیانات که قبل ازین مذکور کردیم تمام است و چنان بر ترتیب مذکور نوبت
بعمر رسد باز از اول گیرد چنانکه قبل ازین گفتیم و مراد ازین ساعات
ساعات زمانیست چه اگر مراد ساعات مستوی باشد هر آینه رب جمیع

دفتر

اقتران و ایضاً اینچنین از رب ساعات روز از رب ساعات شب
شوند و چگونگی این مقدمات مذکور شود و رب ساعات هر روز و شب را
بگوید رب بنات بلد بحساب تقاویم شب و روز بدین باب بگوید
رب ساعت اول آنرا دانا و زیرک باشد بسبب تقدیم او بر سایر ارباب ساعات
از روز بنا بر اینکه اول ساعت هر روز یکشنبه شمس باشد و رب روز دوشنبه قمر و
رب روز سه‌شنبه مریخ و رب روز چهارشنبه عطارد و رب روز پنجشنبه مشتری
و رب روز جمعه زهره و رب روز شنبه زحل و همچنین رب هر شب ساعت
اول آن شب باشد بسبب آنچه گفتیم پس رب شب یکشنبه عطارد بود و رب
شب دوشنبه مشتری و رب شب سه‌شنبه زهره و رب شب چهارشنبه زحل
و رب شب پنجشنبه شمس و رب شب جمعه قمر و رب شب شنبه مریخ باب

هفدهم در صورت خطوط اکواب و آنچه بآن تعلق دارد و اهل اسلام
بجز هفت مربعی را از مربعات عشریه علیحده بپنج قسم مختلف تقسیم
کرده اند چنانکه هر قسم را زاویه در صدر پیشتر و از زاویه در صدر کمتر نیست
و معلوم میشود که بنای این تقسیم بر جهت آن هفتی از زین اقسام بچگانه نصیب
ازین بخره است و بزین را در زین باب پنج نصیب یافته اند و از آنجا نیز یک
ازین اقسام را صدر آن کوکب کوبنده و اهل اسلام را در هیئة تقسیم صدر افتاده است
چنانکه هر قومی این تقسیم را بنوعی کنند چه اهل مصر را صدر دوی است
و اهل بابل را صدر دیگر و همچنین هندوان و کلدانیان را و از نظایر این
بزرگ صدر دوی معیار این صدر دات منقول است و افضل و اشهر همه که
متفق علیه جمهور است صدر دات مصریان است که در زین جداول مرقوم
چه از آنجا بسی در بعضی نسبت که بدول جداول مدرک شود و کوبنده و نقاط صدر
مصریان از پیش عزیز مصر منسوب است یعنی حضرت یوسف صدیق علیه السلام

در جدول اول از بین جداول طول ما ارقام بروج بیست بیست در جدول اول
عرضهٔ بازاء هر برجی در جهت آن برج مختلف بحسب مختلف مرقوم است
بسواد دو صاحب آن قسم از کواکب خمسه در بطوی آن مرقوم است بگرد

جدول بیست

ا	وکح	۱۲	۲۰	۲۵	۳۰
ب	وکط	۱۴	۲۲	۲۷	۳۰
ج	وکی	۱۳	۱۷	۲۳	۳۰
د	رلج	۱۳	۱۹	۲۸	۳۰
ه	وکه	۱۱	۱۹	۲۳	۳۰
و	دلی	۱۷	۲۱	۲۸	۳۰
ز	وکل	۱۳	۲۱	۲۶	۳۰
ح	رلج	۱۱	۱۴	۲۳	۳۰
ط	سکه	۱۲	۱۷	۲۶	۳۰
ی	رکی	۱۴	۲۲	۲۶	۳۰
یا	سکو	۱۳	۲۰	۲۵	۳۰
یب	سکه	۱۲	۱۶	۲۸	۳۰

وکواکب چون کوکب زحل خود بود چون شخصی نباشد که در جدول عشیرت دانی رجوع

بود و چون هر برجی را بسه قسم منقسم دانسته اند چنانکه هر شمسی ده درجه باشد و
قسم اول عمل را مریخ دهند که صاحب بیت است و قسم دوم بآفتاب
و قسم سیم بزهره و قسم چهارم که اول قسم برج ثور است بعطارد و همچنین
بر ترتیب باقی اقسام بسی و شش گانه بشمار رفته و کواکب بر ترتیب افلاک نسبت
کنند و چون نوبت بقمر رسد باز از عمل گیرند تا قسم آخر که ده درجه آخر
حوت است و آن را آینه بحساب این ترتیب از آن مریخ باشد پس اول قسم
منتقله بود دیگر قسم آخر حوت است و دیگر قسم اول عمل هر شمسی را از این قسم
بدین صورت گویند چنین منقول است که سبب آن است که حکمای یونان
در حین طلوع یکی از این اقسام ذکر یکی از صور جهیر و منکر نه گرد واقع یافتند
و آن اقسم می نمود دانه و حکمای هند در این تقسیم قسم اول از هر برجی
بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بصاحب برجی که بعد از او باشد از
منتقله او و قسم دیگر بصاحب برجی دیگر هم از آن مثلثه مثلا قسم اول از برج
حمل بمریخ دهند که صاحب اوست و قسم دوم بشمس که صاحب برج دوم است
از آن مثلثه یعنی اسد و قسم سیم بمشتری که صاحب برج سیم است هم از آن
مثلثه یعنی قوس و از برج ثور قسم اول زهره را بود و قسم دوم عطارد را و قسم
سیم قمر را و همچنین جمله را بر سبیل برابر برج و آن را یعنی هر یک از آن اقسام را
باین اشعار ارکانیان خوانند معرب دریکان که لفظیست هندی و یعنی
دیکر از هندوان در این تقسیم قسم اول حمل را بمریخ دهند و قسم دوم ثوری
و همچنین بر ترتیب قسم آخر حوان از زمان مریخ باشد آدمیان و از دیگا
دار را جان خوانند و این اصطلاح پسندیده اطلاع وجوه است الا انکه بر ترتیب
صاحبان در وجه از فوق بجانب تحت است و در ادرجان از تحت بجانب
فوق پس از این ترتیب چون نوبت بزحل رسد باز از قرنابه گرفته و همچنان

بر برجی بود قسم متساوی کنند قسم اول از برج منقسم دهند و قسم آخر
بقدر قسم اول از برج موخر بقدر دهند و قسم آخر بشمل را نیم برج خوانند و جمیع
هر برجی بهشت قسم متساوی کنند چنانکه هر قسمی چهار درجه و هشت دقیقه
و هشت ثانیه و سی و سه ثالثه بود و قسم اول از هر برجی اصحاب
آن برج دهند و قسم دوم بلوکه دهند که فلک هشت فلک هر صاحب برج بود و
قسم سیم بکوکب فلک هشت صاحب قسم دوم بود و علی هذا قسم هشتم از
هشت برخوانند و چون هر برجی بشت قسم متساوی کنند چنانکه صد و هشت
قسم بود باشد هر قسمی سه درجه و بیست دقیقه و قسم اول از هر برجی که
دهند کدخدا صاحب علی است و قسم دوم بصاحبقران که زهره است و قسم
سیوم بصاحبقران که عطارد است و علی هذا بر ترتیب اقسام صد و
هشتگانه بشمارند و بعد صاحبان برج بر ترتیب نسبت کنند و چون
نوبت بکوکب رسد باز از علی گیرند تا آخر اقسام دوازده برج که هر
آینه متعلق باشد بصاحبقران که مشتری است و این را نیخا این
اقسام را بالتمام خوانند و از این ترتیب که مذکور شد لازم آید که هر قسمی
موافق در عدد از سه برج که یک مثلثه باشد یک کوکب را بود و آن
بخصوص برجها بود از ده قسم متساوی کنند و لاجرم از هر قسمی دو درجه و
نیم باشد و قسم اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بصاحب
برجی که بعد از آن برج باشد و علی هذا تا آخر که قسم دوازدهم است
از سه برج و این اقسام را اثنا عشریه خوانند و دوازده بهر نیز خوانند چون
کوکب یا دلیل دیگر در برجی باشد و از آن برج و درجه و دقیقه چند
قطع کرده باشد دو درجه و نیم از آن مقدار صعود آن برج اعتبار
کنند و دو درجه و نیم دیگر حصه برجی که بعد از وست و همین دستور بر ترتیب

تا آنکه

جدول واحد کواکب بقول اہل ہند

الحمل	۶ مشتری	۶ زہرہ	۸ عطارد	۶ مریخ	۵ زحل
الثور	۸ زہرہ	۶ عطارد	۸ مشتری	۵ زحل	۳ مریخ
الجوزا	۶ عطارد	۶ مشتری	۷ زہرہ	۷ مریخ	۶ زحل
السرطان	۷ مریخ	۶ مشتری	۶ عطارد	۷ زہرہ	۴ زحل
الاسد	۶ مشتری	۵ زہرہ	۷ زحل	۶ عطارد	۶ مریخ
السنبلہ	۷ عطارد	۱۰ زہرہ	۳ مشتری	۷ مریخ	۲ زحل
المیزان	۶ زحل	۶ عطارد	۷ زہرہ	۷ مشتری	۲ مریخ
العقرب	۷ مریخ	۳ زہرہ	۸ عطارد	۵ مشتری	۶ زحل
القوس	۱۲ مشتری	۵ زہرہ	۳ عطارد	۳ زحل	۴ مریخ
الجدی	۷ عطارد	۸ مشتری	۶ زہرہ	۴ زحل	۳ مریخ
الدلو	۷ عطارد	۶ زہرہ	۷ مشتری	۵ مریخ	۵ زحل
الحوت	۱۲ زہرہ	۳ مشتری	۳ عطارد	۲ مریخ	۲ زحل

جدول واحد کواکب بقول بطلیموس

الحمل	۶ مشتری	۶ زہرہ	۸ عطارد	۶ مریخ	۳ زحل
الثور	۵ زہرہ	۸ عطارد	۱۰ مشتری	۵ زحل	۳ مریخ
الجوزا	۶ عطارد	۷ مشتری	۷ زہرہ	۲ مریخ	۸ زحل
السرطان	۶ مشتری	۶ زہرہ	۷ عطارد	۷ مریخ	۳ زحل
الاسد	۶ زحل	۶ عطارد	۶ زہرہ	۵ مشتری	۵ مریخ
السنبلہ	۶ عطارد	۵ زہرہ	۶ مشتری	۷ زحل	۴ مریخ
المیزان	۲ زحل	۷ زہرہ	۷ مشتری	۳ عطارد	۸ مریخ
العقرب	۶ مریخ	۸ مشتری	۷ زہرہ	۳ عطارد	۳ زحل
القوس	۸ مشتری	۶ زہرہ	۵ عطارد	۶ زحل	۵ مریخ
الجدی	۶ زہرہ	۶ عطارد	۷ مشتری	۶ مریخ	۵ زحل
الدلو	۶ زحل	۶ عطارد	۶ زہرہ	۵ مشتری	۵ مریخ
الحوت	۸ زہرہ	۶ مشتری	۶ عطارد	۶ مریخ	۴ زحل

جدول موجق کواکب

جدول دیرجان کواکب

جدول اوج جاکو کشفیال

جدول هفت بهر کواکب

جدول ندبهر کواکب

جدول اثنی عشر بهر کواکب

جدول دیرجان اعلی العمی

جدول ادراک حاضر و نیز و قمند و حنالیہ

جدول ادراک حاضر و نیز و قمند و حنالیہ

جدول ادراک حاضر و نیز و قمند و حنالیہ

وچون کوکب نهاری نباشی زحل و مشتری و شمس و عطارد و قمر را دلالت کند بر نهاریت و شب
فوق الارض باشد و در شب تحت الارض و کوکب بیلیا یعنی مریخ و زهره و قمر
و عطارد و قمر را که دلالت کند بر لیلیت بعکس یعنی در روز تحت الارض باشد
و در شب فوق الارض امزا چیز گویند و اگر باین احوال برج مذکر در
طرف کوکب نهاری و برج مؤنث در طرف کوکب لیلیا بود امزا جلب
گویند و بعضی فضلا بجای برج مذکر و مؤنث بیت مذکر و مونث گفته اند
پس در نخستین جلب چیز بود و بعکس نه و چیز در لغت بعضی طلبان بود
و جلب یعنی ربودن و بدست آوردن و اهل این صناعت گفته اند که
بودن کوکب در چیز خود مانند شخصی بود در میان آشنایان خود و چون کوکب
نهاری در روز تحت الارض بود و در شب فوق الارض و کوکب لیلی
بعکس امزا مخالف محل گویند و از جمله معتبرات احکامیان در ضبط کواکب
یکی اعتبار فرح و وبح ایشان است که بتفصیل آن اشاره کرده میشود بدانکه
و فرح عطارد در بیت عاشر و فرح شمس در بیت تاسع و فرح مشتری
در بیت ثانی عشر و فرح زحل در بیت ثامن عشر و فرح قمر در بیت سادس
و فرح زهره در بیت خامس و فرح مریخ در بیت سابع و اکثر استنباط
کیفیت این تقسیم از هشت خانه طالع که سوی او نظر دارد بوده است گفته
و گویند ازین هشت خانه دو خانه قوی اند که آنرا زایل ناظر خوانند
و آن بیت یازدهم و نهم و دو خانه ضعیف که آنرا زایل ساقط
خوانند و آن بیت دوازدهم و ششم بود و دو خانه ازو سهی قوی اند و ازو
وهمی ضعیف که آنرا زایل ناظر خوانند و آن بیت دهم و سیم
بود و اینها هم در باب آینده بتفصیل معلوم کرد و چون احوال این
خانها معلوم شد گوئیم چون ازین کواکب سیاره الا عطارد و کوکب
نحس اند

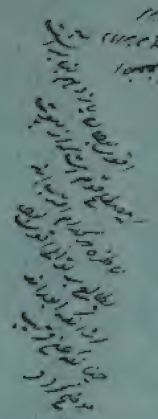

نحس اند یعنی زحل و مریخ و دو کوکب سعد اند یعنی مشتری و زهره و دو کوکب بعضی احوال
سعد نه و دو بعضی احوال نحس یعنی نزدیک پس دو خانه ضعیف را از روی مناسبت
عین دو خانه ضعیف نامند یعنی دوازدهم را مزحل و ششم را بمریخ و دو خانه
قوی را بسعدین داده اند قوی را باسعد یعنی یازدهم را بمشتری و هجم را
بزهره و آن دو خانه را که از جهتی قوی بود و از وجهی ضعیف بآن دو
کوکب داده که در بعضی احوال سعد اند و در بعضی احوال نحس یعنی بین اقوی را
باعظم یعنی نهم را بآفتاب و سیم را بماه که نگویند که چرا فرح و بهجت
خانه و فرح مکر و حیل مناسبت دارد باین دو خانه نیز از جهتی
قوی اند و از وجهی ضعیف چرا که مشروط است از طالع جنس است از زحل
و ناظر بود و او طالع جنس است از مشتری و چون عطارد و سعادت
و نحوست را قابلیت بلکه مختلط است و در جات طالع نیز ممتزج است
بهمیان نور و ظلمت است پس طالع را درین قسمت با و نسبت کرده اند
و گویند بود ن کوکب در بیت فرح مثل شخصی بود که در موضع فرحناکی
بود و در رحالت بحریت صفت فرح کواکب این بیت بخاطر خاطر رسید
و بهر بنا نرفت تا فرح کان او سط آمد بیا ذاح الکب الاوسط آمد
و خانه مقابل فرح یعنی خانه هفتم او بیت ترح و آفت باشد چه دو خانه
مقابل از بیوت اثنی عشریه چنانکه دو برج مقابل ضد یکدیگر اند
پس ترح عطارد در سابع است و ترح شمس در مالث و ترح مشتری
در خامس و ترح زحل در سادس و ترح قمر از تاسع و ترح زهره در رابع
عشر و ترح مریخ در ثانی عشر و نیز از جمله معتبرات است بیفتوت و ضعف
کواکب و آن چنان است که گویند قوت شمس در بیت عاشر است
و قوت ماه در رابع و قوت زحل در خامس و قوت مشتری در ثانی و قوت

طوالع مدار بر کواکب مستولیست **باب چهاردهم** در معرفت بیوت و ادوار و دلالات و منسوبات ایشان و بقول ازین مذکور شد که منقطقة البروج را ابتدا از نقطهٔ طالع بدوازده قسم کنند و هر قسمی را بیتی خوانند و ازین بیوت چهار خانه را اوتاد خوانند چنانکه اول را که هر آینه بر افق شرقی واقع است وتد طالع گویند و خانه هفتم را که بر افق غربی واقع است وتد غارب و خانه دهم را که بر نصف اعلای دایرهٔ نصف النهار است وتد السماء و خانه چهارم را بر نصف اسفل نصف النهار است وتد الارض و این چهار را وتد بحقیقت گویند که مدار احکام بر اینهاست چه اقوی بیوتند و لهذا هر یک را بیت اقبال و مبدأ گویند و خانه دوم و پنجم و هشتم و یازدهم را بیت مال و اناث و تادی خوانند زیرا که میان هر یک با وتد خود یا وتدی دیگر یعنی ثانی از اول و خامس از رابع و ثامن از سابع و یازدهم از عاشر یک خانه فاصله است و این چهار خانه را بیوت اوسط خوانند و بیت ثالث و تاسع و سادس و ثانی عشر را بیوت ادبار و زوال خوانند بسبب زوال هر یک از وتدی و رخوه و ازین حیثیت این چهار خانه را نصف بیوت خوانند و لهذا هر یک را بیت ادبار و جدا و زوال گویند و وجه تقدیم ذکر تاسع بر سادس معلوم باید داشته معلوم میشود و شاید که بحقیقت نظر او بطالع بوده باشد و بیت سادس و ثامن و ثانی عشر ساقط اند از طالع زیرا که هیچ یک از نظرات خمسه میانه این بیوت و طالع متحقق نشود و وجه تقدیم ذکر سادس بر ثامن و ثانی عشر معلوم نیست و باید بیوت خیر او تاد را بعد که آن ثالث و خامس و تاسع و حادی عشر است ناظر اند بطالع چه میانه هر یک از بیت ثالث و حادی عشر و میانه طالع نظر تسدیس و میانه هر یک از آن دو خانه دیگر و میانه طالع نظر سدس و ظاهر بیت که بیوت ناظره اقوی اند از بیوت ساقطه بلکه اتفاق اهل احکام بر آنست

ادناد هر چهار ناظر بر طالع

اناث هر چهار ناظر بر وتد طالع

ثالث و خامس و تاسع و حادی عشر را که هر یک بیت ناظر است

لرقت

که قوت بیت زایل ناظر بر بیت ساقط چنانکه قبل ازین اشارتی رفت که کواکب ناظر شمرده شد و ذکر افراد هر یک ازین نوع هر کدام بجوالهٔ اقرب الی بطالع در قوت مقدم باشند بر انکه ابعد تا افراد بیوت ساقطه که بعکس این صورت است یعنی هر کدام بتوالی ابعد تر از طالع در قوت مقدم باشند بر انکه اقرب باین واسطه ازین گفتیم لازم آید که اقوی بیوت طالع باشد پس عاشر پس سابع پس رابع پس چهارم عشر پس خامس پس تاسع پس ثالث پس ثانی پس ثامن پس سادس و اضعف جمیع بیوت ثانی عشر است که یعنی زایل و هم ساقط است از طالع و هم اقرب باو و بعضی بیت سادس و ثانی عشر را نظر بقوت ادبار گویند و هر خانه که عدد او فرد باشد ان خانه را مذکر گویند و هر چه عدد او زوج باشد مؤنث و باز این دوازده خانه را بچهار ربع منقسم سازند و از جمله آن ربع را که میان مرکز عاشر و طالع است و همچنین آنرا که میان مرکز رابع و سابع است ربع مقبل و ربع مذکر گویند و آن ربع را که میانه طالع و رابع است و همچنین آنرا که میان سابع و عاشر است ربع مدبر و ربع مؤنث گویند و آن نصف که میان مرکز عاشر و رابع است از طرف عاشر تا نصف ساعد خوانند و آن نصف دیگر را که میان مرکز رابع و عاشر است از طرف رابع تا نصف بطا و چون اتفاق افتد که برج عاشر نجب عدد بود و یازدهم طالع بود او تاد آن طالع را اوتاد مایله گویند هر یک ازین حالیه بیت مایل خود انتقال نمایند و اگر برج عاشر نجب عدد و رابع هم طالع باشد اوتاد آن طالع را اوتاد زایله خوانند زیرا که هر یک ازین از بیوت خود منتقل گشته و اگر سرطان عاشر باشد و دهم طالع باشد اوتاد آن طالع را اوتاد قایمه خوانند و قسم اول افضل است از قسم اول

وقسم اول از ثانی دو هر خانه پیش از مبدأ آن خانه باشد به پنج درجه یا پنج درجه
پیش از مبدأ بیت ثانی آن خانه پس گرچه در تقویم کوکبی مثلا پیش از مبدأ
آن خانه باشد بدو درجه خانه مقدم او را حال آن کوکب ندانند بلکه همان
خانه را حال او همی شمارند هر چند در حقیقت در آن خانه نباشد و این
عبارت بسبب آنست که تا نگوید باشد که شش را شب سایع و روز
بطالع در آید و هیئت پیدا آن انواع پیوست اند عشریه که نوع در معاملات
هر یکی شروع نموده میفزاید که او معاملات پیوست او را طالع چون مبدأ و
ظهور و وجود اشیاست و دلیل بقای آن امور که بظهور او ظاهر شدند
و ایضا طلوع او دال است بر تکون هر متکون و موثر در آن خصوصا در
انواع انسانی که شرف و کرم انواع مکونات است ازین سبب گفته
که بیت طالع خانه حیات است و نفس جمله و ابتدای کار و ایضا
دلالت کند بر تدبیر مصالح و عزیمت امور و طلب اشیا و کیفیت زندگانی
و مسافرت و نشاط و از اعضا منسوب است بسر بر روی و بیت دوم
که دایل طالع است دلالت کند بر حالت ثانی موجود که آن هر آینه کیفیت
اسباب بقاست و آخر اعیشت خردمند و اقرب آن اسباب غذاست
و اوسط آن ذخایر و اموال و ابعد از اعوان و انصار ازین جهه گفته
که بیت ثانی خانه مال است و معاش و اعوان و انصار و حوادث مستغله
و ایضا دلالت کند بر دخل و خرج و بعضی بر اکل و شرب و از اعضا
منسوب است بگردن و بیت سیم که زایل طالع است دال است بر حالت
ثالث موجود و آن هر آینه کیفیت رابع اسباب معیشت است چون
فوت که سبب استمرار غذاست و برادر و خواهر که شریک و معین مال
و دلیل بر این دوام خصومت ایشان است بسبب جلب اموال ازین
جهت گفته

همچنان که بیت ثانی خانه برادران است و اقربا و همسایگان نزدیک و تحول
از جایی بجایی و ایضا دلالت کند بر علم اندک و سر انداز و از اعضا بر دست
و دوش و دنبه چهارم چون در غایت خفاست علامت علو قدر امور
بود و امری که اداء موجود با منتهی شود چون پدر و در و فیع محل قرار
و ثبات بیت چون مسکن و املاک ازین جهت گفته که بیت رابع
خانه پدر و املاک و ضیاع و عقار و عواقب امور است و ایضا
دال است بر مدفن اموال و از اعضا منسوب است بسینه و پهلو
معده و پنجم زایل رابع است هر آینه دلیل دوم بر بود که آن فرزندانست
و اکل و شرب و هدایا که نتیجه املاک و ارتفاعات است ازین وسطه
گفته که بیت خامس خانه فرزندان و سعولان و هدایا و تجار و اکل
و شربست و ایضا دال است بر عشقبازی و ملاعبات و مشاوی
و سوراخ و ضیافتها و از اعضا منسوب است بپشت و دل و شکم
که زایل رابع است دلیل باشد بر حالت ثالث او از عبید و خدام
و ستور که از جمله اسباب مکسب است و بیماری که سبب عقول است
بجهت سقوط از مطالع ازین علت گفته که بیت سادس خانه
خدمتکاران و بندگان و مرضها و آفتها و دواب صغار است
و ایضا دال است بر رنجیدگی و کم شده و تهمت و از اعضا منسوب
بناف و شکم و هفتم که دنده غارب است هر آینه ضد طالع بود و نظیر
او پس دال بود بر ازدواج و شرکا و سبب هلاک و فنا چون
اضداد و خصوم ازین وجه گفت که بیت سابع خانه شرکا و ازواج
و عورات است و ایضا دال است بر اضداد و خصوم و مقصد
مسافران و کرانه و ارزانه و از اعضا منسوب است بسرین و زیر ناف

دهستم کرمانیان بست حالت دوم از زوایج بود و چون متقابل دهم نهایت
دلیل بطلان است بسبب القاء معیشت بود از این حرکت کرست تاسع خانه خوف
و مرگ و میراث و اموال غورات و غم و اندوه است و ایضا دال است بر
اموال خصوم و اضداد و فقروفاقه و از اعضا منسوب است بالات شهوت
و مقعد و رحم و ایهم کرتانه بیت الموت دلالت کند بر حالت ثانی از
حیثیت زمان مثل امور خسروی و از حیثیت مزعجت مثل جواب چه
نکته الدوم اخ الموت مشهور بود و معروفست و نیز چون نظر ثالث
و اقوی از دوال بود بر علم بسیار و سفر دور از این دلایل کنت کرست
تاسع خانه سفر دور و دین و علم و زهد و فکر و عقل و خوابست و ایضا
دال است بر وفا و کیفیت احوال غایبان و از اعضا منسوب
بفخذ من و دهم چون ارفع و اعلا و اقوی بودست و نظر بیت الاب از این
نسبه کنت کرست عاشر خانه سلطان و ادران و مشاغل و اعمال سلطان
و ایضا دال است بر صنعت و رفعت و شهرت و معروف گشتن و از اعضا
منسوب است بر تنبیس و بازدهم چون ثانی ذهبیت و اقوی و سعد
بیوت ایله از این دلالت کنت کرست عاشر خانه دوستان و صیوه
و سعد و تهانست و ایضا دال است بر وزرا و خلفا و بیت الامیر
سلطان و اعوان ملوک و از اعضا منسوب است بساقین و دوازدهم
چون نصف دایره بیوت است و نظر ششم از این علامت کنت که
بیت ثانی عشر خانه اعدا و ستقا و تهانا و دوستان و چهارپایان مرکرست
و ایضا دالست بر گرفتاری بند و زندان و حزن و دین و مکبت
و غرامت و امراض مزمنه و از اعضا منسوب است بفخذ میمن از بیت
نامی نخل در صورت کواکب بیوانات منسوب است کواکب لا رخل چون نخل کرست و بطی

سیر

السیر مرآیه منسوب باشد باشیا خسیسه و امور کی که متعلق باشد بطوء
از بیت ثالث کنت کرخل کوکب برانست و دهقانان و ارباب قلاع
و خانه‌های قدیم و غلامان سیاه و صحرانشینان و مردم سفله و خسیس
و نامردان بی‌علم و از اخلاق مکر و کینه و حمق و جهل و بخل و دقارو
ستیزه کاری و کاهلی و حشری چون سعد اکبرست و بطی السیر دلالت
کند بر تأنی و متانت و رفعت و نزاهت و اشیای شریف از این سبب گفت
کرمشتری کوکب اشرافست و علما و قضاة و امرای باعدل و نصفت
و وزرای جلیل القدر رفیع المنزلت و اهل مذاهب و زهاد و اتقیا
و از اخلاق حلم و سخا و علو همت و صیانت و خیر و نفع و صدق و وفا و ریخ
چون نخل اصفهانست و سریع الاثر دلیل بود بر اشیا، مغرب و امور بیعه
الف و بابین وسط گفت کرمریخ کوکب لشکریانست و امرای نظام و اتراک
و دزدان و غوغا و مفسدان و آتش کاران و بیاعان ستور
و از اخلاق قهر و مکاره و تجرعت و خسارت و سفاهت و طلاق
و دروغ و تهمت و ایذاء مردم و الفت و زنا و خیانت و شر چون
بز اعظم است و خرد سیاست و ثوابت و مرئی اشیا و عین فیض دال است
بر سلطنت و امور عظیمه از این حیثیت گفت کرشمس کوکب سلطانست
و هیچ اموری و کابری و اهل سامی و نه بر و از اخلاق نکو و محبب
و الفت و کرم و ترفع و بهجت و زهره چون سعد اصغرست و سریع الاثر
و مؤنث دال باشد بر انوثه و خنوثه و حسن وجه و فرح و شادی از این
ممر گفت کرزهره کوکب اهل طرب است و زنان و امردان و مخنثان
و خواص و ظرفا و اهل مجالس زینت و تجمل و از اخلاق لهو و طرب و عشق
و ظرافت و نخیت و سوگند و دروغ و چون عطارد ممتزجست سریع

اثیر و تابع مقبل بر دال باشد بر تتبع و تقلون و زبر که از بین مناسبت گفت
که عطارد کوکب حکمت و خبیث و نیرنگ و سعد اذکیا و اولیا بیان و کاتبان
و نقاشان و نجاران و امثال آن از اخلاق دین و علم و پاکی و خلق و ادب و
حقایق و دقیقه و قمر چون اسرع کواکب است دال باشد بر حرکت و انتقال
و سخاوت و انقلاب از بین بر نه گفت که قمر کوکبیست سیار است و پیاده رو
و اطفال و عوام الناس و از اخلاق عفت و جمال و سلیم طبعی و فراخ عیشی و
بسیار گفتن و حرکت و سخن بیهوده دانند **باب نوزدهم** در صورتها
احوال النظر و آنچه بیان مانده و قوی کواکب قبل از این مذکور شده اند اعتبار
النظر کواکب بالکل در پنج چیز است از نجیده چهار که عبارتند نسبت بجنب
موافقت و مخالفت کیفیات و اوضاع اکمل ایشان از بروج حکمی خاص
دارند چنانکه گویند که تثلیث تسدیس دو نظر مودت اند و مسعود زیرا
که تحقق هر یک از این دو نظر ذو بروج متفق الطبیعه دست دهد خواه که
اتفاق در هر چهار کیفیت باشد که ذو التثلیث یا در یک کیفیت لکن با تفاوت بیش
و از نجمله گفت که و تثلیث اقوی است از تسدیس و لهذا اول را نظر تمام
دوستی گویند و ثانی را نظر نیم دوستی و بعضی علت اقوی بودن اول را از بین
که قوس بعداوت منصف و قوس بعد خانیت و مقابله و تربیع دو نظر عداوت اند
و تخوس لا مقابله بجهة انکه در دو برج متقابل متحقق شود که مقتضای آن
چنانکه سابق ذکر یافت اما تربیع بجهة انکه متحقق او در دو برج مختلف
طبیعتا بالکیفیتین او با الکیفیة الواحدة و مقابله اقوی است از
تربیع چه قوس بعد معامله منصف قوس بعد تربیع است اما اقوی
نظرات مطلق در تاثیر مقارنه است پس معامله پس تربیع پس تثلیث
پس تسدیس چنانکه مجرب بر آن دانی است و هر یک از این نظرات را بحسب صفت و
نظرات

تربیعی در بروجی مثل انکه یکی کوکب در منتصف حضیض غرب باشد و دیگری در منتصف حضیض
اسد یا یکی در منتصف حضیض غرب باشد و دیگری در منتصف حضیض دلو و در مطلوعی مثل
انکه یکی کوکب در منتصف حضیض دلو باشد و دیگری در منتصف حضیض ثور یا یکی در منتصف
حضیض اسد باشد و دیگری در منتصف حضیض غرب و مناظر تربیعی در بین نیز اینهمین
نوع است لیکن متحقق آن مشروط است باینکه در یکی از بروج بیست درجه که
آن نیز اقرب باشد بنقطه انقلاب باعتدال اقرب از آن نیز دیگری نزدیک منتصف
حضیض و آنچه در نیز دیگر واقع شود مناظره تثلیثی تربیعی خواهد بود بشرط انکه در اول
و آخر بروج نباشد و مناظره مستقبله در بروجی مثل انکه یکی کوکب در اول حمل
باشد و دیگری در آخر سنبله یا یکی در اول میزان بود و دیگری در آخر حوت
در مطلوعی مثل انکه یکی در اول میزان بود و دیگری در آخر حوت و در مطلوعی مثل انکه
یکی در جدی باشد و دیگری در آخر جوزا یا یکی در اول سرطان بود و دیگری در
آخر قوس و مناظره تربیعی در بروج نیز اینهمین نیز باشد الا انکه حصول آن
مشروط است باینکه در یکی در اول و آخر این بروج دست دهد و حکم انواع
مناظر مطلق در تاثیر حکم انواع نظرات است بکل الوجوه و مناظره تثلیثی
بعضی گفته اند واقع نیست و فهم شارح سی فصل نصیر به و صاحب شجار الانوار
و بعضی سی بر مناظرات بسیار مانده که واقع باشد چه هر گاه قوس مناظرات بین
از طرفین حذر ایده شود در سبیل ثلث وی تا جدی کم شود و مناظره
تثلیثی کی حاصل شود و آن در نیز مثل انکه یکی کوکب در اول ثور باشد
و دیگری در آخر اسد و یا یکی در اول عقرب باشد و دیگری در آخر دلو و در
مطلوعی مثل انکه یکی کوکب در اول دلو باشد و دیگری در آخر ثور یا یکی در اول
اسد باشد و دیگری در آخر عقرب پس ادعاء عدم وقوع مناظره تثلیثی
صحیح نباشد غایتش از انکه موضع کوکبین متناظرین از ابروج در بین

نوع دوم نوع سوم مشترک میشود بخلاف انواع دیگر که در آنها این اشتراک نیست لیکن
این باعث عدم وقوع مناظره تثلیثی نتواند شد مگر انکه عدم اشتراک عمده کوکب
از بروج در نوع مناظره شرط کرده باشند و محقق نباشد که بعضی از اهل این فن
چون مناظره تثلیثی اطلاق نکنند مراد ایشان مناظره تربیعی باشد لاغیر و علة
آنست که موضع کوکب در انواع غیر تربیعی که در نصف مشترک میانه دو برج دست
میدهد بخلاف نوع تربیعی که چنین نیست پس موضع کوکب متناظر از بروج
در غیر این نوع معین و مشخص نباشد و در احکام نظرات و مناظرات موضع
کوکب را در تمام بیست درجه یکی انگاشته باشند که چون در آن واحد
میان دو کوکب نظر و مناظره رو داده شود چنین مناظره حقیقی اتفاق افتد
از بهر آن قضیه را در ترک تکرار رقم آزا از رقم هر دو مرکب کنند چنانکه
اتصال جامع نظر تسدیس و مناظره یومی چنین نویسند سظم و مطلوعی
چنین مطع و اتصال جامع نظر تربیع و مناظره یومی چنین نویسند
عظم و مطلوعی چنین عطع اتصال جامع نظر تثلیث و مناظره
یومی چنین نویسند ظظم و مطلوعی چنین ظطع و اتصال جامع
نظر استقبال و مناظره یومی چنین نویسند لظم و مطلوعی چنین
لطع و گاه باشد که بجای کوف میم زاء منقوطه مرقوم سازند
که علامت زائیست و بعد از فراغ بیان احوال نظرات و مناظرات
و تاثیرات سعد و نحس هر یک شروع در مدت بدایت و نهایت آن
تاثیرات نموده میفرماید که در چون کوکب متوجه نظر یا مناظره کوکبی یا متوجه
مجامعه یکدیگر نزدیک باشد هر آینه پیش از رسیدن بحقیقت
آن نظر یا مناظره یعنی سده کنند در سه صورت یا کوست و آن نظر یا
مناظره یا مجامعه آنگاه سبب میگردد و بعد از تمام اتصال چنین متوقف گردد

منظره است که بعد از
کوکب در اول میزان
باشد و دیگری در
باشد که بعد از
اول میزان باشد
مطلوعی مثل
نسخه

نظم نظع نظع نظع

بر تثلیث و مودت و انجام کارها بلا جد و جهد و اگر کوکب از دو بیت یا هبوط کوکب
دیگر یا متصل شود از آنرا اتصال گویند و اگر یک درجه و هبوط باشد انکار
از طرفین باشد و این دال باشد بر جد و انکار در دفع صعوبت مذکور شده و چنین
گویند مصرف شود از کوکب دیگر و بهتر آن اطراف تمام نباشد و متصل بکوکب
نامانده شود آن اتصال بنزدیک اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثالث متصل شود
بحسب ظاهر متصل نباشد و این وضع را انتقال نور گویند و بین دلیل بود بر توسط
کارها در رسالت بیان مردم و چنین گویند که او کوکب بکوکب ثالث متصل شود اتصال
اتصال بمنزله اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثالث و اشراج نور گویند و بیاید
گرد بهم از دو کوکب یا شنیدند و اگر اوقات این صعوبت بر طرف شود و اگر کوکب
در حال رجعت یا قرانی یا در حضیض و بهبوط باشد و کوکب دیگر یا او
متصل شود متصل بداد را از غایت عجز و ضعف رد کنند از او گویند و باید
که این ضعیف را یکبار کوکب را دست رهد مثل رجوع عطارد و در منصف حوت
و این وضع دلالت کند بر ضعف کار و خوف در امور و چون سه کوکب در
برج باشند چنانکه سپهل سبک سیر باشد از اول برج بود و میانه رود در
میانه آن برج و گران رود در آخر آن برج چنین سبک رو خواهد که بگران
رو متصل شود میانه رو را از و منع کرده اول تو و متصل شود و این را منع
نور خوانند و گویند درین حال قوت یابد باشد و ضعف ضعیف و اگر سبک
رو در آخر برج بود و گران رو در میانه برج و میانه رو در اول برج میانه
رو خواهد که بگران رو متصل شود پیش از آن سبک رو را جمع کرده و بگران
رو متصل گردد و از در گذشته بمیانه رو نزدیک بود که اتصال کوکب
میانه رو را از گران رو باطل کند و این را اعراض گویند و این دلیل باطل
شدن کار و خوف بود باشد و اگر سبک رو در اول برج باشد و میانه رو چنان

در میانه

میانه رو

در میانه آن برج و گران رو در آخر آن برج چنین سبک رو خواهد که بمیانه رو رسد
در میان میانه رو بگران رو متصل شود از در گذرد و در آینده گران رو قطع نور
سبک رو از میانه رو کرده باشد با آنکه سبک رو در میانه برج باشد و گران
رو در آخر برج و میانه رو در اول برج دوم را جمع چون سبک رو خواهد
که بگران رو بپوندد و میانه رو را جمع باز کند متصل بگران رو شود و قطع نور
سبک رو از گران رو کند این دو حال را قطع نور گویند و بین دلیل قطع امید است
و چون کوکب در وبر یا هبوط یا در بهتر باشد و متصل گردد بکوکب که قوت
از او دو استان بود و چنان باشد که کوکب قوت تسلط باو الوس کرده باشد و این
صعوبت گفته شد و اگر آن کوکب قوت ضعیف شود و کوکب ضعیف قوی و یا
با یکدیگر متصل شوند این صفات گفته شد گویند و این را دلیل بخانست
از مهمات چون کوکب در میان اشراف کوکب و اتصال کوکب بر منحوس بود بحکم
باشعاع یا کوکب در برج دوم او بود و بگرس در دوازدهم آنرا احصار
گویند الا حصر کوکب سیر بر نوع اسفل نوع اول ذات است و آن آنست که
کوکب در حصار باشد از حفظ خود که متغیر طبع و از زمان متغیر نشود مثل
بیت و شرف و صدر و سلطنه و امثال آن که عقوبت متصل و بس کرد او
بحنین از قوت ذاتیت بود ن کوکب در مقابل چهارم که آنرا صعود از اتلاک
و بستقلا گویند و سریع السیر و سعیم گویند و سهام الفوض تخصیص که در صاعد
و دیگر چیزها گرد این نور نیکو بگیر بر آینده بود ن کوکب از قوس ذاتی
دلیل سعد و نهار قوی بود جمیع عقل و فهم و ادراک کیاست و فراست و با
آن وضع دوم عزم سبک و آن آنست که عنبر آن مبنی بر عنبر متصل او و اوقات
باشد مثل آنکه کوکب راه تا و باشد با در ایلی او تا و با آنکه ناظر باشد
بطالع یا در بهتر باشد یا از وضع صعود یا عنبر آنها که عقوبت ضعیف و ممنوع کرد و بوقت

عطارد	الزهرة	البيت	المشتري	فصل	القمر	الشمس	المريخ
شمس زهرة	عطارد	قمر	بيت	فصل	قمر	شمس	مريخ
قمر	بيت	عطارد	زهرة	فصل	قمر	شمس	مريخ
عطارد	زهرة	بيت	مشتري	فصل	قمر	شمس	مريخ

۴ برج مستقیم الطلوع ۵ و غایت این خاصیت بزرگی است چنانکه در روز قوت آفتاب را بود و در شب او را بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه یکی باشد آنگاه اصناف منفعتهای قسم اول سی و پنج است از جمله منفعت عظیم اثر اوساط مراتب ۱ دایل ۲ در مرتبه هبوط ۳ اشراف و صدمات از هر طرف نقش در مرتبه بود ۴ کسوف آفتاب را ۵ خسوف ماه را ۶ کسوف کواکب را یعنی مستور گردانند ۷ برج ما بقی بخش بهمان شرح که در ثمانیه سعد گفتیم بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه نه باشد و شش عظیم اثر اوساط مراتب ۱ برج هبوط ۲ رجعت ۳ تحت الشعاع ۴ طرایق تحرک بودن کواکب در ما بین اوج هبوط آفتاب و هبوط قمر ۵ انحطاط فلک یعنی فلک کواکب از فلک آفتاب منحط باشد ۶ بزرگنمود و دو برج او و بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه هشت باشد و بیست و دو عظیم اثر اوساط مراتب ۱ ثوابت علوی را و تشریق سفلی را ۲ دور از منطقه ۳ استقبال فلک یعنی در جهت منتقم از طالع ۴ در مرتبه رابع ۵ بیت نوحی ۶ لفظ حضیض اوج ۷ لفظ حضیض مدویر ۸ ذوالیدین بودن کواکب در رابع و قطع شعاع ترجیع تحت الارض ۹ انکار ۱۰ بیت او را ۱۱ ممر بخشی بر دو قران ۱۲ اعانت بخوس بنظر عداوت ۱۳ قطع نور ۱۴ منع نور ۱۵ انشقاق ۱۶ اعراض ۱۷ عقده جوز هر یک از این ۱۸ اخوت آفتاب بطالع نحسین یعنی از دو نحست او بطالع نحسین بهرا زن ۱۹ مد بخش ۲۰ هزیمت یعنی از اهل بشتر است قمر از مشتری بمقارنه و هزیمت آفتاب و عطارد بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه چهار است از منفعت اصنفهای قسم سیم هفده است پنج عظیم اثر اوساط مراتب ۱ و به بخش ۲ زهر بخش ۳ اتی عشریه بخش ۴ در مرتبه مقابله ۵ در مرتبه زحل ما فقط بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه است

بهره

بهره هر یک از این اصناف در این مرتبه است باشد اما اصناف منفعتهای قسم دوم سی و یک است بر سیاق اثر اوساط مراتب ۱ اقامت بجهت رجعت ۲ بطوء سیر ۳ هبوط در فلک اوج ۴ هبوط در فلک تدویر ۵ هبوط در جنوب یعنی در جنوب معدل النهار بود و بیع بمقدار روز بروز نقصان پذیرد تا قطع او ناقص بود ۶ بودن کوکب تحت الارض ۷ برج مذکر مؤنث ملاء و برج مؤنث مذکر را ۸ مسئله اهل نحس ۹ غریب در کان یعنی در آن برج او را برج حظی بنا شد از قوت و ضعف ملکی آفتاب در سنبله و بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه شش باشد و سیزده سیاه اثر اوساط مراتب ۱ ربع مدبر ۲ عرض جنوبی ۳ انقضاض نور ۴ انقضاض قمر و این هر دو وقتی باشد که کوکب انطفا حاصل و اجتماع شعشعه انقضاض نور قمر وقتی بود که میان مرتبع دوم و اول شش باشد ۵ انقضاض حساب و این هر دو در وقتی بود که کوکب ناصر باشد از تدویر اما از قمر وقتی بود که بوط باشد ۷ انقضاض سیر ۸ در مرتبه ۹ مسئله ثانیه بخش ۱۰ رابع مذکر مؤنث او ربع مؤنث مذکر را ۱۱ خلاف محل ۱۲ وحشت سیر ۱۳ خلاء سیر و بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه پنج است و ده سیاه اثر اوساط مراتب ۱ بیت او را بر ساقه ۲ بیت تربع ۳ بیت تضعیف ۴ بیت نه مذکر مؤنث ملاء بیت مؤنث مذکر را ۵ بیت بخش ۶ تضعیف خداوند خانه ۷ مشارکت یعنی بودن کوکب ناری در خانه کوکب نیر و عکس ۸ حصار سیاه و بخش ۹ عقده جوز هر یک را ۱۰ مستتر بودن از آفتاب یعنی در نیمه روزی از فلک بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه چهار است از منفعت اصنفهای قسم سیم هفده است پنج عظیم اثر اوساط مراتب ۱ و به بخش ۲ زهر بخش ۳ اتی عشریه بخش ۴ در مرتبه مقابله ۵ در مرتبه زحل ما فقط بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه است

انقضاض حساب ۵
انقضاض حساب ۴

و ذیقعده از اوطار مراتب ۱ و در چهار خمس ۳ از ابعاد پنج ۵ مدت هر پنج ۵
در بقیه ۵ و در مدت مذکر را دور به مذکر فرمت ۱ و ۵ بود و این نیز در ازدیاد
دال بر اعتبار ۱ بودن کوکب در نصف ۱ بط از طالع ۱ بر بیع مخالف مزاج
۹ بیع مخالف نوعی و بهره هر یکی از این اصناف در این ربعه دو باشد و سه بهتر
اشراف و نه مراتب ۱ بیع صنوبا ۳ بیع دشمن ۳ بیع موضع الطبع و بهره
هر یکی از این اصناف در این ربعه یکی باشد انیت نام بخش در قوت و ضعف
کوکب و مراتب آن و اصل احکام کوینده که بچه نگاه هیچ شخص نبود در هیچ وقتی
که قوت و ضعف او با هم آمیخته نبود و همچنین هیچ کوکبی نباشد از هیچ وقتی که
قوت آن مفروغ نباشد بضعف و ضعفش بقوت پس چون چنین است باید که
احکام نجومی شونده شرط آنست که اول ضعف و قوت کواکب بنامیزند
کنند بعد از آن بهر کوکبی قوت و ضعف را با یکدیگر مقابله کرده از آن
میانه مزاجی خاص استنباط و استخراج نمایند تا بحسب آن مقدار قوت و ضعف
کواکب معلوم شود و حکمی که از آن کنند حکم موقعه علیه باشد و الله خیر
الواقفین و احکام کلی را **باب سیزدهم** در موقوفه اصولی که در اختیارات
بکار آید بر نظرات سلیمه قفی نمانده که آنچه دانستن آن در اصول اختیارات زده
واجبات پنج زیرت اول موقوفه معدد اختیار دوم موقوفه فایده اختیار سیم
موقوفه اشغالی که مختار باشد یا نباشد آنچه مفروغ است اختیار را از آن
فلکی و آن دو قسم بود یکی آنکه در وسعت وقت مضرر باشد دوم آنکه در ضیق وقت
ضروری باشد هیچ محدودیت اختیار را از وضع علوم ایت او صحه اختیار و یکی
از ارکان اختیار را بنوعی تعریف کرده اند که ستیار در تجلی اصول تبیین آورده
گران اختیار سعادة الوقت الختم و صلاحیة للعروض المطلوب و مجاز بهتر حساب
الطالع امر ایجاد و اصحاب امام المدققین فخر الملة والدین الرازی علیه الرحمة

و رضوان و اختیارات صدیه بر این صناعت اضافت کرده اند و چندین آثار مراد
ساخته و خود چنین توقف کرده اند که اختیر عبارتست از گزیدن وقتی از میان
وقتها باشد که یافته شود از آن وقتها که موافق مقصود بود در آن مدت که آن
وقت در وی طلب کننده مهم در حرکتی شروع بیت باب اصطلاب آورده که
تعریف امام مستغنی است بانکه در مدت مفروضه ممکن است که در وقت بیت
شود که منسوب است این آن بقصود و حالا استوپ باشد و خود چنین تعاریف
کرده که اختیار تعیین وقتی است که بهتر از آن وقت نباشد بزعم منجم از
اوضاع فلک مناسب امر متصور بود در آن مدت که شروع در آن امر مطلوب
بود اما فایده اختیار معنی بر مقدمه بیت که مطلوب مرتبه اشیاء از امور این
صنعت است در بیرة الفلک در کلمه اختم ایراد نموده و افضل المتاخرین
والمهندسین المحقق الطوسی رحمة الله علیه در شرح این کلمه فرموده که هر
طالع که هم دلایل او سعود و قمر بود انکس را که صاحب این طالع بود بخوی
نیز در هم سعادات و میزات و هر طالع که هم دلایل او منحوس و ضعیف
بود انکس را که صاحب آن طالع بود در سعادات و میزات حظی نبود و در
شقاوت و شر بالنظیر بود و این هر دو یا غیر موجود بود یا نادر الوجود پس
اثر طوالع را دلایل از نهد و ضعیف بود و بعد از تکافی دلایل بحث و نظر
هر کار که بر آن قرار گیرد و آنرا قوم آن دلایل خوانند و چون اختیاری
کنند جهة شخص که آن کس را طالع اصلح باشد و طالع تحریک یا دلیلا
خاصه در ایامی که اختیار در آن ایام کنند و هر یک از اقوام باشد
پس اگر او و قوام در طرف سعادت صنعتی باشد و سعادت
اختیار در غایت موافق با آن ضم شود انتفاع آن شخص بآن اختیار
در غایت کمال بود و اگر در طرف سعادت متفاوت باشد و سعادت

اختیار از قدر تفاوت چنان بود و زیاده چنان باشد که اول آمار در طرف
سعادت متفاوت باشد و سعادت اختیار مساوی قدر تفاوت باشد از آن
اختیار اثر زیادت و سعادت محسوس نشود و چنین اگر کمتر از آن بود اگرچه
استقرار اختیار در آن هر صورت سوای اصلح باشد چه در آن اختیار
از غایه ذاتی الامر خطا نباشد و بر این قیاس باید کرد در جایی که یک
قوام در طرفی بود و دیگر قوام در دیگر طرف یا هر دو در طرف نحوست باشند
اشهر کلیه پس بنا بر آنچه محقق فرموده مشکل نمیشود بانکه شخص در نحوست
وقت مشغول بامر شود و از سعادت یا به یاد سعادت و وقت
بهر مشغول نامبده از نحوست یا به باز اختیار واحد در وقت شخص
مشتغل در امر واحد مساوی نبود و چنین وارد دینا به شخص کسی که
گوید که اگر دلایل اصلاح و تخریب یا شخصی مسعود باشد سعادت اختیار تحصیل
حاصل باشد و اگر دلایل اصلاح و تخریب یا شخصی منحوس باشد سعادت اختیار
انفع یا حاصل او موقوف است بر اینکه صحیح اعمار در آن هر دو صورت
مودی بصلاح المبنا شد و این ست که میگوئیم که هر شخص که هر روز یا هر
هفته چند بار محتاج الیه باشد در آن شغل صاحب باختیار نیست زیرا
که هر چه محتاج الیه هر روز یا هر هفته باشد عادت بران جاری میشود
و امور عادیه جاری مقام امور طبیعی باشد کما یقال العادة طبیعة ثانیة
الا آنکه واضح است که در امور طبیعی اختیار را مدخلی نیست اما در
اشغال دیگر که هر آینه مستحق و محتاج الیه نیست وقتی اختیار باید
کرد که قدر و صاحب بیت قمر او که آن کوکب که شغل مفوض منسوب باو باشد
مثل آنکه در اعانت منسوب بزحل است و در مشاورت عطارد منسوب بمشتری
و همچنین طالع وقت اختیار و صاحب طالع و خانه منسوب الیه شغل

مثل آنکه

مثل آنکه خانه نهم منسوب الیه سفر است و خانه چهارم منسوب الیه راحت است و صلاح
همان است که صاحب این خانه اینها به یا بشتری مایل باشند و ضروریات اختیار
در وسعت وقت کردن نقطه موجود بود و همین است چیزی است و بعضی از
گشاینده موافق اکثر امام در اختیارات علائیه آورده و محقق طوسی در سلک
نظم کشیده و همه هذا ۲ اختیار هر چه دارد بعضی آور بجای
نابود کار نو نیکو و بین ای دان مفترض ۳ حال بسعود بابه حال بمرج
صاحبش ۴ حال طالع صاحبش بیت الغرض صاحب غرض ۵ در رعایت حال
قمر و مقابلات او در این امر دون دیگر کواکب بنا بر آنست که قمر اقرب
بارض از بقیه اجرام پس تاثیر او در عالم اظهر باشد و ایضا اسرع
سایر سیارات پس نسبت او بتغیرات عالم عناصر اکثر باشد
و نیز قمر از غایت سرعت انوار کواکب دیگر را ممزوج کرده آن امتزاج
بسبب عدوت کرده و حوادث کما قال بقراط ان القمر هو المدبر بین الاجرام
السماویه و الارضیه و هو المودی من ان اجرام العلویه الی الاجرام السفلیه
اما رعایت طالع وقت و صاحب او بنا بر آنست که طالع را دلیل تن
گرفته اند و صاحب طالع را دلیل نفس و در رعایت نفس و حفظ بدن عقلا
و سعاز را واجبات است اما رعایت کوکب مدبر منسوب بانه شغل
لایق و ظاهر است و مختار بدان و به برهان بیت و بر این بیت چون این هشت
چیز در صلاح حال ایشان در اختیارات واجب و لازم است بعضی کواکب
و بعضی بیوت و صلاح حال هر یک از این دو نوع غیر صلاح حال آن دیگر است
پس به بیان هر یک جداجدا در آمده میگوئیم که وصلاح حال بیوت آن است
که در جایی باشی که خالی باشد و سعدی بجرم یا شعاع ناظر باشد
یا رشان و صلاح حال کواکب آنست که سعود باشند بنظر سعود و مع هذا

و کواکب نحسین بر سبیلی که مذکور شد معلوم شود و نیز فرق میان سعادت و نحوست

وقتل بلاد و قرا و استقبال امور و مهمای جا بایه که قمر نحوس باشد لیکن بشرط
انکه از اوتاد و معتبره و بصورت مقصوده نبایل باشد و سهل مطلب بشکل مربع
نشود و احسن آنست که در دوازدهم باشد که بیت اصدا و خصم است
و در امور که مطلوب شهرتش باشد بایه که شمس که شهر گواک است موافق
افتاده باشد تا شهرت آن امر کالشمس فی وسط النهار شود و همچنین بایه که
قمر بسطر دوستی متصل بکوکبی باشد که شغل مفوض را بآن کوکب نسبتی
باشد و چون این حکم مخصص نیست بامور مطلوبه الشهره بلکه عام است در جمیع
امور از نخبه آثار پدید آمدن عظام نهم سخته میفرماید که در باب قمر در هر شکل بروج
طالعی و موضع قمر و کوکبی که قمر متصل با و باشد که مناسبت آن متصل
باشد و بعد از نظر این همه متصل باهم شده میفرماید که مشاهده بر ای
دیدن ملوک و اشراف قمر در شکله آبایه که سرطان و عقرب و حوت
چه اول اطلاع بر بروج است و خانه که قمر کوکب ابناء ملوک است و خانه ثانی
مربع که کوکب مراد سد طاین است و ثالث خانه مشتری که کوکب عظما و
اشرافست و اسد هر چند خانه آفتاب است اما بحسب صورت اول باشد
بر توحش و تسلط بی مختار عدم اختیار او باشد و ایضا بایه که قمر بنظر
بآفتاب باشد یا مشتری بنظر مودت یا صاحب اختیار بنظر عنایت و
شفقت آن بادشاهان بزرگ و فتح و مستعد کرداند و اگر مراد از
دیدن طلب علی باشد بایه که صاحب عاشر و ثانی از نحوس بری باشند
بیکدیگر متصل بنظر مودت و اگر مراد طلب حاجت باشد بایه که طالع
برج اسد بود و قمر در بیت عاشر مشرف و متصل بسعود و اگر بعد صدر
زایچه انور بود و نور باشد و از برای مجلوس پادشاه بر سریر مملکت
قمر در سعد یا عقرب باید که در برج غایبات نه چه ثبات در این امر محمود است

موضع هذا اول خانه آفتاب است که کوکب ملوک است و ثانی خانه مریخ که کوکب
امرا و سپاهیان است یا در بیع از دو خانه مشتری یعنی سعد اکبر است و
بنظر آمیز مهبوط او غیر منقلب و جهد ایوب که یکی از اعلای ارکان است
عقرب را در این امر جایز نداشته اند بسبب هبوط قمر و نحوست و سرعت
مریخ که صاحب عقرب است و ایضا بایه که طالع در این اختیار از بروج
ثابته باشد و مستقیم الطلوع و او تاد آن بری النحوس و ایضا بایه که قمر آبایه
انور باشد و ناظر بآفتاب بنظر مودت چه آفتاب کوکب ملوک است
و از در این حال آفتاب در وتد السماء که ارفع منبوست باشد احسن و اعلی
بود و اخصه که وتد السماء و این همه از جهت اشرف و اعلا باشد و از برای
ابتدای تعلیم و همچنین ابتدای کتابت قمر در برج آنسی بایه بیرا که
تعلیم علوم و صنعت کتابت مخصوص است بنوع انسان که مدرک کلیات
ناظر بعلل و حقایقست بنظر مودت تا معلم بر متعلم شفیق و مهربان باشد
و والد آن بود که این دو کوکب نیز در حال استقامت سیر بیکدیگر
متصل باشند و حذر باید کرد از انکه مریخ و زحل در طالع باشند
چه اول دلیل نفرت و ثانی دلیل نسیان متعلم بود و در تعلیم علم موسیقی
بایه که قمر در خانه احد السفلیین متصل بآن دیگر باشد بنظر مودت
و طالع برج هوائی بود چه حصول صوت و صدا باستقامت هوا
بود و از برای سفر بایه که قمر در برج ارضی بود بنا بر مناسبت و
منقلب باشد یا ذو جسدین تا آن سفر بزودی منتهی برسد و اشاره
که برج ثابت باشد مخصوص عقرب که دلیل کرانه سفر و مشقت و خوف
راه بود و حدیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کرامات و او اولهم

ذا العقرب او مین باشد یا بعد و مصدق ست و اینجا باید که قمر متصل باشد بزحل نظر خود است
تا خوف قطعان طریق نبود و در رفقا و سپاهیان قوت صفدر و مشوق باشد و در آب زنان
اصداد و اعانت رسد و اگر آفتاب یا مشتری متصل بود هم نیکو بود و اولی آن بود
که خداوند خانه قمر متصل بنظر باشد و سعود و طالع وقت درین اختیار بر جمیع مقدم
باید مسعود بنظر سعودت بترین و احقر از بایه کرد از انکه ماه در رابع بود و
خداوند طالع از طالع سابق که اینجاست دلیل مشقت و عسرت مسافر بود
و از برای سفر بحر قمر در برج آبی باید بجهت مناسبت و تجهز ایوب برج خاکی
جایز داشته بنابر نسبت متصدد و خوف غرق و جنانکه در سفر گذشته باید که
مرجع قمر برج منقلب بود یا ذو جسدین هر از نحوس و باید که متصل نباشد از
سعود بودن کشتی بسلامت بگذرد و سعود اولی نهایت تاسع در
هر دو نوع سفر از جمله اتفاقات حسنه باشد و حذر باید کرد از
اتصال قمر بزحل و بکیوان مقیم باشد و تحقیق تر صفر باید کرد از حلول
کوکب مقیم بطالع که اینجا همه دلیل سکون کشتی و فرو ماندگان سیکان
او باشد و از برای دخول بلده قمر در برج ثابته باید اگر مطلوب کثرت
اقامت باشد در آن بلد و الا برج ذو جسدین و باید که متصل بسعود
بود و تحت الارض نباشد مگر انکه مقصود از دخول آن بلده اختفا باشد
و ایضا بنا باید که خداوند خانه تحت الارض بود و نظر او بطالع یا خود او
طالع در بین امور از جمله اتفاقات حسنه باشد و از برای نوبر بیاض
و بوشیدن باید که قمر در برج منقلب یا ذو جسدین باشد زیرا که
انقلاب بحسب استعداد لبوده که در لباس همه کس را با آن رغبت ست
لیکن فقرا و مردم بالضاعت را برج ذو جسدین اولی است تا مدتها
لباس ایشان از اندرس خلق نشود و مصون ماند و باید که قمر درین اختیار

مقصد نیز هره بود اگر کوکب زیب و زینت بحث و حذر باید کرد از بودن
قمر در برج ثابته زیرا مستلزم ثبات شباب ست مخصوصا اسد که در بیداد
سیار سنه موم ست چه ثابته تزیین بروج ست بسبب کثرت مطالع
و قرب سمت از نفس و ایضا صورت او دالست بر توحش و تشقط
و کوبند هر گاه قمر در برج قمر متقبض ملبس نشود آن لباس در بری
بسوزد بلکه مبتلا بآفتی شود اگر هم تلف نبود و بوی ان قمر درین حال
بقاید یا قارنه آن باشد بر انکه لابس ملعون و ملبوس سیار
گریبان چاک کند کما هو مشهور الامام فی المختصرات و از برای علاج قمر
در برج ثابت باید خلاف انکه مشیر و صاحب روضه المنجمین زیرا که درین
امر دوام و ثبات مطلوب ست غیر نصف اول عقرب که هبوط قمر انجا
در غایت قوت ست و بعضی قائل برج عقرب را مکروه دانند یا در زمانی
باید که خانه زهره است یا در قوس که خانه مشتری است متصل بزهره
که کوکب عیش و عشرت است و اگر مشتری نیز ناظر باشد سعودت آن
اختیار را مضاعف کرداند خصوصا که قمر زاید النور باشد و شاید که در
حمل و سرطان و جدی و الو و سنبله زحل و ذنب بود که اینها همه سبب نفرت
و تفریق کرداند و در زفاف باید که قمر برج ثابت باشد چه در ثبات
دوام خوف طلاق و فراق نبود بغیر از عقرب چه عقرب خانه مریخ و هبوط
قمر است و این سبب ناسازگاری و خصومت شود یا مریخ از خانه زهره
عطارد و شمس بمناسبت چه پسندیده بصورت عمارتیه بگر مقصور کرداند و
لهذا او را حذر کوبند و جوزا بصورت دو کودک متعانق و صاحب
روضه المنجمین کوید این اختیار مبنی بر آنست که زن تیبه باشد اگر
بکر باشد نزاله بکارتش در توقف افتد و ایضا باید که قمر متصد نیز هره

بود که کوکب مشتری و محبت است سیاکه زهره سلیم و صباح نحس اکبر و در استقام قمر در
برج آبی و با آتشی باید بهمام شجاعت آتش است متصل بیک از سعدین تا نشاط
آسایش و زیادتی حاصل شود و در نظر کردن باید که قمر در برج آبی بود و متصل
بآفتاب یا کوکبی که بحرقی بالطبع بود بجهت موافقت و در سر آمدن قمر باید که
در برج ذو جسدین باشد الا آنکه بکوکبی دار برج آبی نباشد
و باید که متصل بود بیکی از سعدین و حذر باید کرد از آنکه قمر در محاق و طالع
بود و در قصد قمر ناقص النور باید بزرا که نقصان نور قمر باعث نقصان
رطوبت ابدان است چنانکه در طبایع گوا کسب مذکور شده و چون چنین
باشد در حال فصد خون مصلح صرف نشود و اگر اخراج خون بسبب مطلوب
باشد زیاده از نور قمر حاصل بود و ایضا باید که قمر در برج آتشی بود چه آتش
دافع رطوبت است یا در برج هوائی بنا بر مناسبت طبیعت هر دو
عبور جوار یرا آن چنین امتناق است بدست و حلول قمر در برج هر عضو
باعث توجه رطوبت بدن باشد با آن عضو و این مقتضی نقض مواد است
پس با حصول رطوبات و نقض مواد آن بآن عضو رسانیدن دوا
مصلح خالی شود و در تاریخ روشه اصفا مسطور است که اتابک کرکی از
امرای سلطان مسعود سلجوقی بود بجهت فرمان متوجه آذربایجان شده
و چون بزنجان رسید و قتی که قمر از حضیض بود حضد کرد و از قضا شرک
دستش گسیخته شده در همان ایام رشته حیات او بقطع رسید و نیز نکته
که ملاقات آن بعضوی که قمر در بیت آن عضو بود مصلح نباشد و بیت هر
عضو در منسوبات بیوت مذکور شده و برج هر عضو از آن قیاس توان نمود
اگاه حل نیز که گیرند و باقی بهر تربیت و الله عبد اللطیف بحری که یکی از
علمای احکام است بثبات برج را اختیار است شرط کرده است

و بعضی دیگر برج مذکور شرط کرده اند و حذر باید کرد از آنکه نحسین یا قمر از طالع باشند
اگر چنین باشد موضع مزاحمت بسور شود و ریم کرد و ایضا باید حذر کرد
از وقوع نحسین در اشهم طالع و ستم موضع قمر که هم مقارن باشد و در حجامت
باید که موضع قمر و طالع بروج هوائی باشد و متصل بغیر از اسعدین و
حذر باید کرد از حلول قمر در ثور و از بودن نحس در زاویه با ناظر نیز چنین
و مهما ایوب وقوع قمر در تحت شعاع آفتاب نیز جایز نداشته و در سهیل
خوردن باید که قمر ناقص النور در برج آبی بود و فوق الارض باشد
و محصور بین اسعد بن بشرط آنکه متصل تحت الارض باشد و حذر باید
کرد از آنکه قمر در اسد بود یا متصل باشد بعلویین که از اتصال
زحل علتهای دیگر عارض شود و از اتصال مشتری فعل و عمل دوا ضعیف
گردد و در قی و غرغره کردن مهما ایوب وقوع قمر در حمل جایز نداشته
و کوشیار و بعضی از رصدیان قمر در ثور را طبیعی بر برج آتشی لیکن بشرط آنکه
سیما که فوق الارض باشد و در حقنه کردن باید که قمر ناقص النور باشد
و در برج آتشی بسبب آنکه در فصد کنیم متصل بزهره که کوکب سعد و
تماسات باشتری که کوکب شریعت و ملت اسلام است و از مشتری
در این وقت مشرق و فوق الارض باشد احسن و اعلی بود و نشاید
که قمر از عطارد باشد که متعلق بآلت تناسلی است که در این حال اطلاق
آهن بآن عضو مصلحت نباشد چنانکه در فصد کنیم یا متصل بزحل باشد
که اینجا نیز مصلحت نیست زیرا که دلالت کند بر نقص و ناشنوا شدن
زخم و در بریده و غیره قمر در برج آبی باید بنا بر مناسبت مبیح و اگر
طالع نیز از این برج باشد بهتر بود و ایضا باید که خداوند بیست
و سه رس یا خداوند طالع اتصال نحوس بود و اگر خواهند که بریده آزاد

کنند باید که ناپیر انور بود و متصل بسعدی از مشرق باشد و ایضا باید که طالع
و صاحبش بری الخبر بود و در چهارپائی تحویل نکوشیده که قمر در برج
ناپیه باید و محمد ابو سعد و ذو جسدین جایز داشته و حق آنست که در برجی
باید که رصورت ذوات الاظلاف باشد و جهه چهارپائی سواری و بارکش
نیه انور فرس بهتر است و ایضا باید که قمر متصل بکوکبی مستقیم باشد و اولی
آنست که رابط رصد بخش صاحب المال بود و در برج صاحب الطالع منصرف از
سعد و در مطلق شری بعکس یعنی باید که قمر ذا پیه انور و الحسنا بود
و در برج مستقیم الطلوع متصل بسعدی و در زراعت کردن قمر در برجی
و حوت یا برجی خاکی باید زیرا که حصول ارتفاعات باستعانت
آب و خاکست و عدم جواز عقب با آنکه برج آبیست بنا بر آنست
که هبوط قمر در خانه مرکبست و ایضا باید که طالع قمر متصل بسعد بود یا
برسد بس و تثلیث زحل بجهة مناسبت و ایضا باید که طالع برج ذو
جسدین باشد و خداوند شرف حال در برج منقلب ناظر بطالع و بهتر
از تخوس و حذر باید کرد از آنکه قمر ناقص العدد بود در آن دلیل فساد
تخم باشد و نظر تخوس بهما بسطالع هم از جمله محذورات شمرده اند
زیرا که آن علامت آفت زرع و کشت باشد و در اجاره اراضی
قمر در برج قمر باید محصور بین السعدین بشرط نظر محاسریه و
ایضا باید که قمر ناظر باشد بخداوند خانه خود و در اجرای قنوات
قمر تحت الارض باید در برج آبی و اولی آنکه در ثالث یا خامس باشد
ناظر بسعود سیما بمشتری و مصلاح حال زحل و نظر موقوت قمر با او
درین حال امر از جمله شرایط است و در درخت نشاندن قمر در برج
ثابت یا ذو جسدین باید نه منقلب تا درخت استوار و پایدار بود و طالع

بزاید

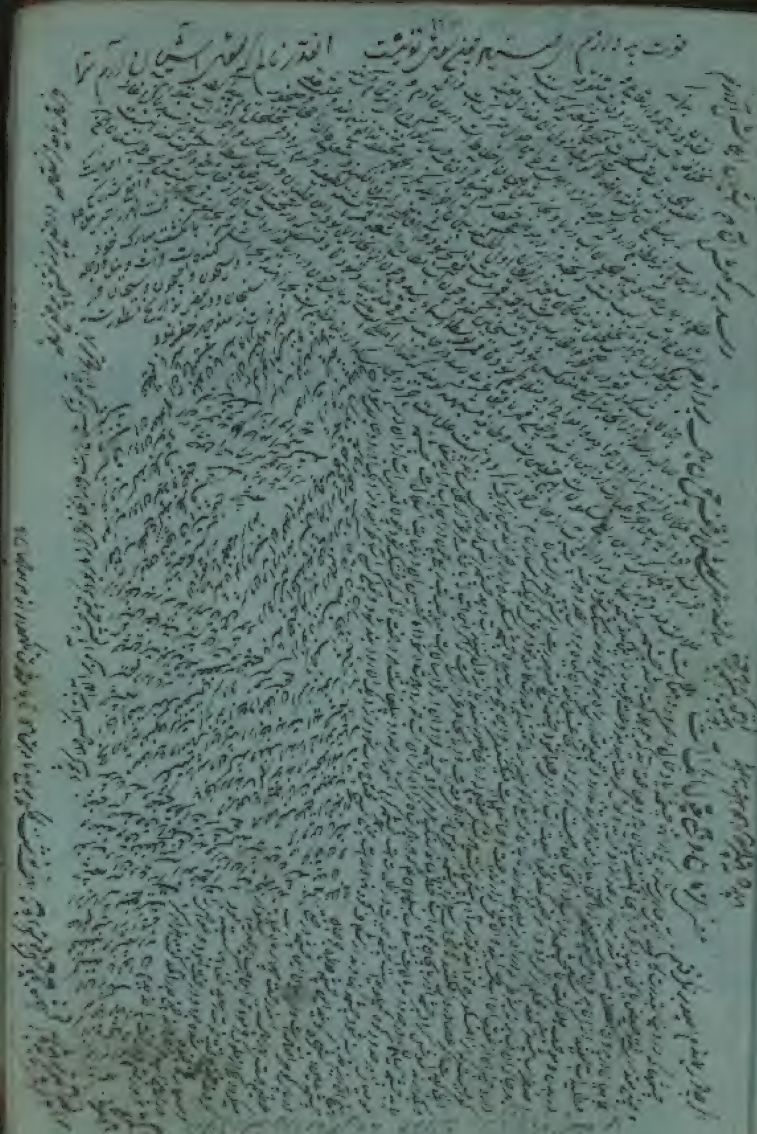

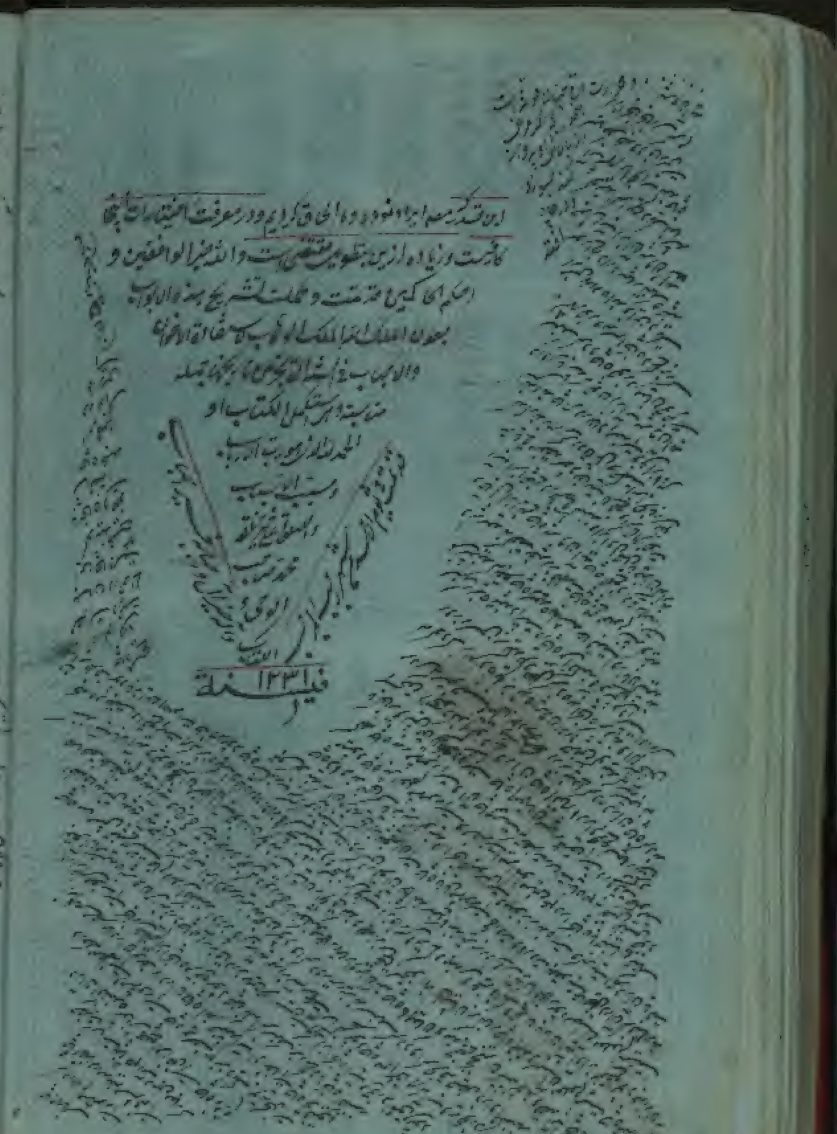

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي كرّم بعض عباده بكرم الفضل وخصّ بعضهم بخصوصية لطف الاصل وأراد ان يبرز
آثار الشكر والصبر في مشكل القرآن فجرده وارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين
كله فجعله منصورا وصحح عليه وآله سيد البشر بالسعادة والسلام عليه وعلى آله وآله
الذين صفاهم بالهام شرابا طهورا **اما بعد** فيقول ربي بالهدى محمد بن
المرتضى الحسني بحق ورثة الحسنة انه لما رأيت جهالة كثير من الانام وما هم فيه من
الاعلام فضلا عن غيرهم من العوام كانوا يرجعون في معرفة احوال الساعات في كثير
من الليالي والايام وغيرها مما لا بد منه في الصلوة والصيام الى المنجمين وهم كثير
بين الانام الا يعلمون بما روي في هذا الباب عن الائمة المعصومين عليهم الصلوة
والسلام من الاحاديث الكثيرة بين المجيدة والواردة في الساعات والايام مع علمهم
بان الامر بها امر ايجاب لا امر ارشاد لعظم الاهتمام وان الاعلام بالحكم ليست مستنبطة الا بركان
قام بل عسى ان يدعى انها الجزء كما صرح به بعض الاعلام وربما تخلف عن الواقع
فلا يحل الاطمينان تم بحمد الله رسالة صغيرة الحجم كثيرة النفع سميتها بمنهج الانام
في تعديل الساعات والايام على ما هو المشهور بين الخاص والعام وقد رتبتها على مقدمة وفصلين
وخاتمة ومقصد الكلام وطريق الاختصار في هذا المقام وخلاصة ما في المقدمة
هو تحرير ما ذكره علماؤنا الاعلام رحمهم الله بوجه احسن مما هو مرتوم فيه وطريق
الاستدلال بتبديل الاعوام بجملتها مع قلة بضاعتي وتزويج بالاسباب في هذه
الايام فاحببت الزام الاحرار بتحريره على ما رسمته واجهدته على اوفق الكرام
والله اسأل ان يوفقه لخير معتمده وقبوله بمنه وكرمه وحديث ما من جميع شيعتنا من الخواص
المشهور بين الانام وبينه في كل حديث بكتاب الله المبين المشهور بين العباد

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

على ما ذكره من الاعوام وسميتها بما ترى الناظر بكتاب من لا يحضره الفقيه بعد الخطبة
الانام بخيبة الانام في معرفة الساعات والايام ورتبتها على مقدمة ومقصدين
وخاتمة ختم الله الكلام وطوبى لمن جعلها شعاره ودثاره وعلى الدوام وفق الله
امر يرجع اليها ليكون على السبيل الاتم بعيدا عن التكلف والتعسف وعلى الله
التوكل وان تعتصم **اما المقدمة** ففي بيان ان اختلاف الواقع في الايام
والشهور وكذا بين عند اهل الشرع والرصد والمنجمين فمشهور ان الايام
بليلة غير ذوات الشفق المتحقق بغيبوبة القرص او ذهاب الحمرة المشرقية على اختلاف
البراهين لما عندنا ان الحقيقة واصل والغير طارئ روى عن عمر بن يزيد عن ابي عبد الله
جعفر بن محمد الصادق عليه السلام قال قلت له ان المغيرية يزعمون ان هذا اليوم الليلة
استة فقال كذبوا هذا اليوم ليلة الاضحية وعندنا روم والشمس في طلوع
الشمس الى ارتفاع الغدوة وجوزي والظاهر بحسب اختلاف الناس بالنسبة الى الافاق وفي
اختلاف المطالع والمغارب بحسب اختلاف الناس بالنسبة الى الافاق وفي
اختلاف النهار فانها في جميع الناس في افق مع افاق خط الاستواء ناما اختلاف فيها
بينها ويحتمل ان يكون المعتبر عند اهل الشرع ايضا ذلك كما سيجيء ما رواه
العياشي في تفسيره بالاسناد عن الاعمش عن بعض اصحابنا قال كنت بخراسان حيث
اجتمع الرضا والمأمون في ايوان الخزر وهو مشرف
الناحية فقال الرضا ان رجلا من بني اسرائيل سأله بالمدينة متى يحل الافطار
طلق متى ام الليل في عندكم قال فقال وما هذا الكلام فلم يكن عندهم في
ذلك شيء فقال الفضل للرضا عليه السلام اخبرنا بها اصلحك الله فقال ثم من القرآن
ام من الحساب قال له الفضل في جوابه الحساب قال قد علمت يا فضل
ان طالع الدنيا السرطان والكوكب الذي هو اشرف منه في الميزان والشمس
في السرطان والمريخ في الحمل والمشتري في الحمل الزهرة في الحوت والقمر في الثور فقال

لكنه لا اقل من ان يكون الاتيان احتياط هو معتبر ان فيها مضبوطة الاشهر فما ضرب ان يتعلق به نفسه
وان ذا الكفان تاريخ الفوس اذا عتبر سرى قد اعتبره ملوك العجم عند قسمهم ونقله غيره
كل منهم في عهده وبلده بسم نوعه حتى اشتهر ايام آخر ملوكهم يزدجرد بن شهريار فصار يؤرخ
بسنين الشهر يزدكرد والمراد في آخر مزاد في آخر المضمار ونقل انه عتبر فيها
معتبرا ان زمن يجري فيه الاحكام يعني في الائمة هو الاشهر عليه في عهد يزدجرد
شهريار وهو مضبوط وانا لم اقف على روايات الواقفة في الايام التي بليلة في هذا المقام
كلا ما آخوذ وهو ان ما ذكر كلام اصحاب المصري الواقفية بالشعر بان المراد بالايام ايام الشهور
العربية كما لا يخفى على الناظر فيما عارف باساليب الكلام والجواب فيه منع انه يحتمل
الثاني ويبقى ان يكون ذا لك وقع غلطا من الشهور ودوران
الاحكام الشرعية عليها غالبا فسبقت هذه الاذهان الى ما هو المتعارف بهذه الشهور ودوران
لا يخفى فان شيئا ذا لك لا يمنع الا بعد ان نقله في هذه الرواية ظرف فيه آدم
ثبت فيه حواء اشال ذا لك مما يناسب الشهور العربية فان هذه الشهور هي المعتبرة
حتى بعد العلم قلنا اولا من اين علم ان ذا لك الظاريخ هي الكيفية ثانيا لئن سلمنا ذا لك
ليس بعيد جدا ان يستعصد ان يطبق الائمة ذلك ثالثا لئن سلمنا ذا لك التاريخ
اذ علمنا من طريق آخر فان هم معادن العلوم وسر اسرارهم هذا ما يتعلق
التحقيق في هذا المقام الذي يستبق فيه اقدام افهام مثل هذه العقيدة هذه
ان الكلام في الجملة المتفرقة فيكون الثالث وفي من مثلها من خرساء الظاهر انهم
وفيه تامل ولم ار بعد في هذا المقام احدا شارا عتبيل الاطمينان رواه عن سهل بن
يعقوب الملقب بابي نوس انه قال قلت لابي الحسن علي بن محمد العسكري
بايد ورقة الاختيارات من القديم في عمل شهر فاجابني ابو الحسن بن عبد الله بن
مطهر عن محمد بن سليمان الديلمي عن ابيه عن القاسم قال قلت لابي شهر فاجابني عليك
قال افعل فعلا عرضته عليه وقلت له يا سيدي ذكر بعض هذه الايام قوائم صحيحة

لما ذكر

لما ذكر فيها من الخبر والذي وقع في الخبر عن الامام ع انه قال فيها فرجا نه عوذا لا قدرة
الا بالله العلي العظيم فيها فقال ان عمك ابا محمد كان يامرنا بهذا عصمة لو سلكوا بها
لجاء البهار الفرقة وسباب البيداء الغارة بين السباع والذباب والاعادي
الجن والانس لا صنوا الى من خلقهم لو لا يهم لما خلق الله عز وجل وخلص الولاء
لا ملك الظاهرين وتوجيه حيث شئت واقصد بشئت يا سهل اذا اصبحت
وقلت ثلثا اصبحت اللهم معتصما بذمتك التي لا يطاول ولا يحاول
من غير كل غاشية وطارق من سائر من خلقت وما خلقت من خلقك الصامت
والناطق في جنة من كل مخوف بلباس سابغة ولاية آل بيت نبيك محمد
عليه وعليهم السلام محتجنا من كل فاجر بيد الاذية بجبار حصين الاخلاص
في الاعتراف بحقهم والتمسك بحبلهم موقنا بان الحق لهم ومنهم وفيهم
وبهم اوامرهم والولاء لهم واجانب من جانبهم اللهم صل على محمد وآل محمد واجعل ذلك لهم
يدي من شر كل ما انت اخذ بناصيته ان ربي على صراط مستقيم فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا هو
عليه توكلت وهو رب العرش العظيم وقلها ثلثا وهي ثلث وحسبي من
حول وكا قوة الا بالله العلي العظيم وقلها ثلثا وهي ثلث وحسبي من
عزي وفك من محمد وكل عاذا اردت السفر فيه فقدم امام
توجهك اطهر المعوذتين والاخلاص وآية الكرسي الصدرة البقرة والخمس الاول من
ال عمران ثم قل اللهم بك اصبحنا اللهم وبك امسينا اللهم بك نحيا وبك نموت
وبك نصول اللهم انك قلت وقولك الحق ذو قوة الا بك اصبحت بصنوك تبك من خلقك وغيرك
من بريتك محمد نبيك عبدك ورسولك صلى الله عليه وعليهم السلام وصل عليهم الكفيرة
العيون وغيرة الاذن رقي حيرة وعيني في مستقر فاية يحسن العافية وطوع
الجنة والطير الامنة وكفاية الطاغية الغوية وكل ذي قدرة عليه بالاعتراف
اذية يخاف الكون بجنة وعصمة من كل بلاء وفتنة وابدل من خوفي وفزعي امنا وخير

روی

مرد کار کن و پشک و به بیگانه فرمای **العقرب** ماه چون در عقرب به نیک باشد بد کند
خورد نان زرد و در کردن مصلحت و فرزند ۱۲ هجرت بست مایه هم بود بیمار خیز
هم نه کرد به زنی خشم گیرد نه زن ۱۳ سب ساز شاید ساخت ۱۴ آن زن زیرک نکند
بد با کسی کار کند روی نباشد سود ۱۵ **القوس** ماه چون در قوس به نیک باشد
چار کار ۱۶ او این نزدیک و سلم آخر به خشم و شکار ۱۷ هر که بیع جوهر و حیوان کند با خشم
بخش ۱۸ خاصه نو بیع شد بزرگ و ساز بخش ۱۹ زن او ان کم آن نی مرد ستران به بود
کرسی اسب خرد و پشک عدوی خود بود ۲۰ **الجدی** ماه چون در جدی باشد کار به
کندنا و خورد ۲۱ جامه پوشیدن نو مرد ۲۲ سیزده خرمی آرد مرد را نظر با شده ماه ۲۳ نیک
باشد مکرر او مدر را و قصد را ۲۴ به بود و بیمار خاکی نیز عقد و قصد **الدلو**
ماه چون در دلو باشد کرد با به جمله بد ۲۵ از بر ان کشت کار و بستن بیشان و جهد
نیک شد نیک گریدن و سعد اقبال و بخت ۲۶ بنده بنده خرد ان هم نیک باشد از خدمت
خصما و دشمنان شاه ۲۷ ار کردن بنا ۲۸ نیک نقل و خصد و تزویج زن ار دشنه و کاه
الحوت چیز قرار مجوز با شده نیک باشد به شگفت ۲۹ قصه کردن دست راد
یاری را ناخن کرفت ۳۰ دعوت نخود نیک باشد دین اشراف نیز ۳۱ و اندرو
نیکو بود پوشیدن این چار چیز ۳۲ هم کلاه دیهم قبا و هم کمر هم پیرهن ۳۳ و آنچه
درش دارد اندر انیز بخشید ان نیز **تتمة** اعلم ان مدخ هذه الاحکام مختلف
باختلاف المزاج بحسب فهم الاحوال فقط بالنوع و بسببها بالنسبة الی الفقراء و دونی
الاموال فان نحس نحسا فی بعض البروج الثابتة اشد کغیرها من الفقراء و الیکونه
اقوایهم محفوظ عن الله و سعد و الا نحس للاغنیاء و ذوی الاموال الا ان یجیء
ذو جد بین او مقابلة او حول او المطلوب اهم هو استعید و الاستعداد و قد یختلف
جنسها باختلاف الفقراء فالله بالنسبة الی الریح و حمد باعتبار سخاوته و دوام اله الکلح انیس
بمعتبر

بمعتبر صنه الاکثر الا اختلافه فی البیان بعد ستة عشر و هو الطریقة المشهورة و قد اشار
الیه المحقق نصیر فی اخر فی اخر شرح **الجغمینی** ۲ بشباه مستوفة بعضها
معتد علیه جدیر بان یلتفت الیه و یعتبر منه کور بالاستظار الی غیر کوکبة و الا عتماد فی
شتاء لیلی علیه و فی شتاء لیلی علیه فنی الاول عرب ان الحیات و ربت الفصد و الحجامة
بالنسبة الی غیر الفقراء علی حکم العیون ان النصف الثانی من الشهر
یعنی الوبه مطران للبدن غایة الضرر و فی النصف الاخر منه نافعان غایة النفع
و ضعفها بعد الجدری مستعدان منفعة و مضرة فی کل یوم منها ایام مشهورة تسهیل ما یلیه
و تونیثها لاغلبیة و اقوال قد مر فی ما یلی فی الاحادیث ایوبه ذاک لا تقفوا

	ایام النصف الاول المضر		ایام النصف الثانی النافع
۱	بعض الجدری	ط	بدو بیرات الحرشة
ب	یوم بیرات السوداء	ک	یوم بیرات الحمرة الحادة
ج	یوم بیرات الدموی	ل	یوم بیرات الصفراء
د	یوم بیرات قیاط	م	یوم بیرات الجدری المتصل
ه	یوم بیرات قیاط الدموی	ن	یوم بیرات الجدری
و	یوم بیرات الجدری	س	یوم بیرات الجدری المتصل
ز	یوم بیرات الحمرة الحادة	ع	یوم بیرات الجدری
ح	یوم بیرات الصفراء	ف	یوم بیرات الجدری و یوم بیرات
ط	یوم بیرات الجدری المتصل	ص	جمیع عروق النقرس
ی	یوم بیرات الجدری	ق	جمیع الحمرة الحادة
یا	یوم بیرات الصفراء و الدم	ر	جمیع الحمرة الحادة
یب	یوم بیرات الجدری	ش	جمیع الحمرة الحادة
یج	یوم بیرات الصفراء الحادة	ت	یوم بیرات الجدری
یه	یوم بیرات الجدری	ث	یوم بیرات الجدری

شیء	الیاطفا	ابرج	الاصفر	الایام	الیا عطاء
ا	۱ الناطف	ا	۱ الدلو	کا	۱ الرجیب
اب	۲ الکبیب	ب	۲ القصیبة	کب	۲ البطن
ج	۳ یا سماق	ج	۳ الذراع	کج	۳ العبد
د	۴ الزبرة	د	۴ الفرقد	کد	۴ العکس
ه	۵ الزبرة	ه	۵ الفرقد	که	۵ العکس
و	۶ الزبرة	و	۶ الفرقد	کو	۶ العکس
ز	۷ الصفر	ز	۷ الحوت	کز	۷ الصدر
ح	۸ یا سمان	ح	۸ الحوت	کح	۸ الصدر
ط	۹ الزبانی	ط	۹ الحوت	کط	۹ الزبرة
ی	۱۰ الظهر	ی	۱۰ الحوت	کی	۱۰ الصدر
یا	۱۱ الفرس	یا	۱۱ الحوت	یا	۱۱ الظهر

فیه و الله علیم بما یقولون
و فی بعض نسخ الجغمینی الفصد و
الحجامة بالنسبة الی الرئیس و هو
بلغة امر من قول ما با الحجامة
و التعلق بالروح قص
حکی و هو تصحیف لسنی
ارادا فصدا و حجامة
بالضم و ان یلحظ الرئیس
لئلا یکون فی ذاک النصف
کیلا یقرب فی کل یوم من
ایام المشهور ان یوم و
یکتفی بالنصف الاول

طريق من اختيارات بعض الامور بالنسبة الى الساكن فيه وهو طريق ذكر فيه كواكب الجاثية
بمعنى كون الكوكب في برج من البروج الاثني عشر وهو ينقسم على اثني عشر قسما كل قسم
يسمى درجة وكل درجة تنقسم على ستين قسما يسمى كل قسم دقيقة وكل دقيقة على ستين
قسما يسمى كل قسم ثانية وكل ثانية على ستين قسما يسمى كل قسم ثالثة وهكذا الى
الرابعة والخامسة وما بعدها فاذا اضفت معرفة تلك الجاثية فعليك ان تنظر في الطالع
الذي طلع ثم تزيد عليه الكواكب المعدودة من اول يوم من ايام الشهور الرومية التي
فيها تريد السؤال وتضع تسهيلا للطالب وتوخيا للفائدة وبالله تعالى نستعين وعليه نتوكل

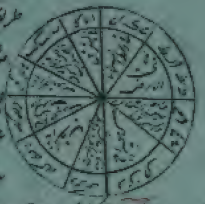

طريق الاختيارات الامور بالنسبة الى الحاجات وهو
مثلا اذا اردت معرفة الوقت الذي تحصل فيه حاجتك
فانظر واحدا من تلك البروج التي هي الحمل الثور الجوزاء
السرطان الاسد السنبلة الميزان العقرب القوس الجدي الدلو الحوت
فان كان مولد السائل في احد هذه البروج فاعلم ان الشمس اذا
بلغت في تلك البروج باعتبار ايامها المعدودة من الشهور الرومية
ان كثر ذلك في جميع الامور الواجب والمكتوبين وقضاء الاموال والاستقبال بالعبادة
الملك المتعال وهذه طريق اختيارات الامور بالنسبة الى البيت وهو هندي
يعني ستة دائرة صلبان اعني هندسة وضعوا دورا وهو دائرة وثمانون ساعة وجعلوا
هذا دائرة على الحقيقة وقسموها سبعة اقسام كل قسم اثنتي عشرة ساعة بالساعات
الزمانية وقد يعتبرون الساعة ايضا كما ذكرنا وينسبون كل واحد من ذلك الى
كوكب من الكواكب السبعة السيارة وهي بهذا ذلك الكوكب فاولها بالشمس
وثانيها بالزهرة وهكذا على ترتيب افلاكها متنازلا دورا بعد دور الى ان
ينتهي الى القمر فيشمل بيت كل كوكب كان وكم ساعة كانت وصار للشمس
منها بالشمس هو المراد اذا طلعت الطالع الذي ذكرنا في الخمسة عشر ساعة
يجب فيه الاجتناب عن جميع الامور لمن اراد السلامة عن اذى ساعاته هو وقال في ليس

الكتاب شهر الاقوال المذمومة للغرة والاختيارات التي هي عمدة المحذورات اقل من شهر
ساعات بيت وقالوا ان شهر الثلث الاول منه عابد الى البدن والثلث الثاني منه
الاموال والثلث الثالث منه الاحوال وشهر ساعات اقل منها وقالوا بتجنب الآفات
عن الثلث الاخير من بيت الشمس ايضا في جميع الحاجات والله
اعلم وهذه طريق اختيارات الشهور بالنسبة الى الحاجات والله اعلم بالسرائر ومخفيات
ومنها ثالثة طريق اختيارات الشهور بالنسبة الى الامور والله هو الموفق
ابو معشر البلخي المنجم الشهير ان الشهر اذا كان مولده في احد هذه البروج
الى اليوم الذي ترجو ان تشرع فيه وتطرق صنعة وتلتمس بضاعة او تسعى في طلب
فتطلب اباية او العدد من هذا الجدول وتنظر الشهر الذي انت فيه فاعمل كذا في
كتاب طوالع الغرة قد رأيت في نسخة بخط الحال كان النيروز السادس
سابع عشر الشتاء وهو عندي بعيد بل الظاهر انه غلط شديد نشأ من اتفاق
البدين ومعرفته بصفة مشتركة في البين والله اعلم

البواقي الحميدة		البواقي المتوسطة		البواقي الرديئة	
١	٤	٥	٨	٣	٦
٧	١٠	١١	١٤	٩	١٢
١٣	١٦	١٧	٢٠	١٥	١٨
١٩	٢٢	٢٣	٢٥	٢١	٢٤
٢٥	٢٨	٢٩	٣٠	٢٧	٣٥
٣١	٣٤	٣٥	٣٢	٣٣	٣٦

واعلم ان مثل هذا من طرق الاختيارات كثيرة لا تحصر والطايل مختصر ذكرنا
الطريق على الكمال والله اعلم وغرضنا بعض الاختيارات فان اعتبارها بالسر كما يجب منها يفضل الى

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله الطاهرین [illegible] بدانکه بنی آدم [illegible]
در وقوف تقویم مشتمل بر سی فصل [illegible] در حساب قبل ازین بر ترتیب یکجا
هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ [illegible] سه چهار پنج
شش [illegible] هشت [illegible] ده [illegible] بیست [illegible] سی [illegible] چهل
پنجاه [illegible] شصت [illegible] هفتاد [illegible] هشتاد [illegible] نود [illegible] صد [illegible] دویست
[illegible] سیصد [illegible] چهارصد [illegible] پانصد [illegible] ششصد [illegible] هفتصد
هشتصد [illegible] نهصد [illegible] هزار [illegible] دو هزار [illegible] سه هزار [illegible] چهار
و ده عشرات و نه آحاد و یکی الف و دیگری صد و یازده ارقام زین عرفها مرکب
کنند بیشتر را فزا پیش دارند و کمتر را باز پس مثلا یازده [illegible]
بیست و دو [illegible] سی و سه [illegible] صد و چهل و پنج [illegible] هزار و
هفتصد و هشتاد و نه و چون عدد هزاران مضاعف کردد عدد آن را بر
فوقیین کردانند از راست مقدم دارند مثلا [illegible] دو هزار و [illegible] صد هزار
[illegible] ششصد و سی و پنجهزار و هفتصد [illegible] سی سه هزار و سیصد و
هشت و چهارم بر این قیاس چند انکه باشد میباید نوشت و هر جا که
هیچ عدد نباشد صفری نهند برین صورت [illegible] در ایام جمعات
هفت روزی هفته و نامهای ایشان چنین باشد یکشنبه دوشنبه
سه شنبه چهارشنبه پنجشنبه آدینه شنبه و بعضی
ازیشان بجای صفر کسره نهند برین صورت [illegible] در تاریخ عربیان و ایرانیان موجود است
نام ماههای ایشان اینست محرم صفر ربیع الاول ربیع الآخر جمادی الاول

بقیه

جمادی الآخر رجب شعبان رمضان شوال ذوالقعده ذوالحجه و اول ماه را [illegible]
ماه نوشناسند و عدد روزها هر ماهی سی روز نهند و بیست و نه روز نوزدهم پیشین یکم
بنا شده و نشان روزها ازیشان عدد روزهاست اول را از ماه غره خوانند
و روز تمام را سلخ و چیزی ماه آخر آید در تقویم برحاشیه از جانب راست
بر سطر اول نام ماه که نویسند نوشته باشند و باید حساب ماه اول را از سال
گردیدن خداوند عالم راست روز دیگر چنین یکم راست و یکم راست و روز آخر ماهها
و هر سی روز یازده یازده آخر فزاید چون یکروز نیفتد کبیسه سی روز شود و آن روز پس
خوانند و ابتدا [illegible] تاریخ از هجرت پیغمبر خیر مصطفی [illegible] کرده اند و بعضی
در تاریخ روز و نام ماههای ایشان اینست نوروز اول سنه اول آفرینش کانون
اول کانون الآخر شباط آذار نیسان ایار حزیران تموز آب ایلول
و از چهار ماه سی روز باشد و آن تشرین الاول و آخر و نیسان و حزیران
و ایلول است و روزهای هر ماه یکی غره شباط سی و یکم روز سی و یکم روز باشد و
شب اول سه سال پیاپی بیست و هشت روز باشد و در سال چهارم بیست
و نه روز باشد و روز بیست و نهم کبیسه شود نشان روزها تا نهم عدد
آن روز باشد و ابتدا از این تاریخ از نهصد [illegible] کنند رود خوانند [illegible]
در تاریخ فارسیان نام ماههای ایشان اینست فروردین ماه اردیبهشت ماه
خورداد ماه تیر ماه مرداد ماه شهریور ماه مهر ماه آبان ماه آذر ماه دی ماه
بهمن ماه اسفندارمذ ماه و روزهای هر ماه سی اند و نخستین روز آخر آبان ماه یا
در آخر اسفندارمذ ماه افزایند و آنرا خمسه مسترقه گویند پنج روز زیاده و این
ماهها را ماههای قدیم خوانند و مبدا [illegible] تاریخ از اول ملک یزدجرد بن شهریار
گرفته اند آخر ملوک عجم بوده است و نشان روزها تا سی عدد هر روز نیک و گاه باشد
گروزی را بنام هر روزی نویسند روزها بزبان پارسیان اینست اورمزد

ابهمن ار دیبهشت شهریور اسفندارمذ خورداد مرداد آبان آذر آبان خور
ده بیته بهوش ابهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام باد دیبدین دین ارد
اشتاد آسمان اسفندار ماسفند ایزدان روز نام روز ماه نوروز در بره آیت
آهنود اشتود سپنتمد هرمزد وهشت شتویش مسپنتمد در تاریخ
ملک در عهد سلطان جلال الدین ملکشاه تاریخی نهاده نام ماههای آن تاریخ هم
نام ماههای فارسیان و عدد روزهای هر ماهی سر و تخته در دیده در آخر اسفندار
ماه کبیسه هر چهار سال یکبار یکروز دیگر جهته کبیسه در آخر تخته افزایند
تا شش روز شود و اول روز فروردین ماه روز نیروز در تخته آن روز آفتاب
در حمل باشد و از حوت انتقال کرده باشد و بعض اول روز فروردین ماه اول
دیگر ماههاء و زیرگذار در آن روز نیاید و پیش از آن روز باشد آفتاب
انتقال کرده باشد از برجی بدیگر و این ماههاء را بحلالی یا ملکی خوانند و ابتداء این
تاریخ از پنجسال ملکشاه هر گرفتند و در التقویم تخته اول یا ریک و تخته دست راست پیش
از التقویم کواکب برگشتند در اول روزهای هفته برقم نویسند و در چهار دیگر
روزهای هفته ماههای چهار تاریخ هرمزد را برابر آن روز گرفته از روزهای
هفته و نام ماه هر یک جانب راست آنچه گیرد ماه باشد بنویسند
در ستاره گان سیارة و افلاک ایشان و آن ستارگان هفت اند
زحل مشتری مریخ شمس زهرة عطارد قمر و هر یکرا رنگی دیگر هم از بهر
زینت کرده ایم و در تزیین افلاک از زحل تا فلک زحل باشد و نزدیکترین
افلاک قمر و نشانهای این کواکب در التقویم حرف آخر باشد از نامهای آن و
از بین هفت بخش قمر را بنویسند خواهند شمس را نیز اعظم و قمر را نیز اصغر و پنج یا شش را
هفت مقرر خواهند از جهة آنکه هر یک را از ایشان استقامت باشد پس وقوفی
پس رجوعی پس وقوف دیگر باز پس مستقیم شوند و شمس و قمر را هرگز استقامت نباشد

و زحل و مشتری و مریخ را ساعتی خوانند و زهره و عطارد را اسفلین خوانند زحل و مریخ نخستین
زحل خش گرد و مریخ خش اصغر و زهره و مشتری سعد و عطارد هشت تر سعد اکبر و زهره
اصغر و روشن این ستارگان مختلف باشد و با قی ستارگان را از سر همان پنج شمار
نه خوانند و قبلهٔ هر فلک جهتی نوشته و با نزدیک فلک نهم بعد کرا از افلاک و
فلک ثابت خوانند و هر افلاک را از مشرق بمغرب حرکتی بعد بدو حرکت شبانه روزی
و دیگر افلاک را از مغرب بمشرق حرکتی میکنند هر یک بحرکت خاص
در بروج و اجزاء آن و سیر کواکب را اول دو فلک را که بدو کواکب برآن حرکت کنند
بدوازده بخش برابر کرده اند هر یکرا برجی خوانند و هر برجی را بسی بخش کرده اند و هر
یکرا درجه خوانند و هر درجه را شصت بخش کرده اند و هر بخشی را دقیقه گویند و هر
دقیقه را قسم کرده اند و هر قسمی را ثانیه و هر ثانیه را شصت قسم کرده اند و قسمتهای
را بعد خوانند و اعداد همه بر نهج قیاس منفصله مشیه تا بعاشره میرسد و نام برجهای
دوازده گانه بر منطقة فلک مستقیم است بنویسند حمل ثور جوزا سرطان
اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت و نیز نامهای ایشان
چنان بود که حمل را صفر کنند و ثور را دو و جوزا را سه و همچنین
تا حوت و اول را یازده باشد و نیز نامهای درجات و دقایق و ثانیها
عددی بر یکی باشد و عدد درجات آنست و نگذارد از آنجهت که چون بگذرد
برجی شود و عدد دقایق از بیچاه و نه نگذارد که چون شصت شود درجه شود
و تقویم عدد جداول تواریخ بهفت جدول است هر جدولی مر کواکب هفت را
در نیم روز مر روز را برگشتند و در هر جدولی یازده ماه هر روزی سه رقم بنویسند
یکرقم برج و یکرقم درجه و یکرقم دقیقه و آن موضع کواکب و آن نه درجات
دوازده گانه آن نیم روز رفته باشد از آن برج و ابتدا از حمل کنند
پس ماه پس بکواکب بیچاه نه بر ترتیب فلک و چهار درجه و دقیقه کواکب روز بروز

در زیادت باشد که کوکب مستقیم بود و چیزی از نقصان بود راجع بود و از زیادت و نقصان
شود و میتواند باشد که [illegible] و مقدار روش ستاره کاهنده آمد و از زاده
برج (بکسر ج) کند در برجی که هر قطع کند و قرار دهی در پشت و هشت نشان روز و نیمی قطع
کند و در برجی که از هر روز و کمتر از سه روز قطع کند و وسط زیاده از چهار روز و کمتر
از سه روز و نیم بود باشد نزل در برجی که سی قطع کند و برجی در دو سال
نیم و در هر دوازده ماه و نیم سه ماه و نیم راجع باشد و مشتری در برجی دوازده
سال و در هر برجی یک سال تمام کند و در هر سیزده چهار ماه راجع باشد و مریخ در برجی
دو سال و یک ماه و نیم تمام کند و در هر برجی مستقیم و سبک رو باشد در یک ماه و نیم تمام کند
و در هر دو سال و یک ماه و نیم چهار ماه راجع باشد و زهره در برجی یک سال و سه ماه
تمام کند و در هر برجی مستقیم و سبک رو باشند در بیست و هشت روز تمام کند
و در هر یک بیست و هشت ماه و نیم یکماه و نیم راجع باشد و عطارد در برجی در صد و
یک هر تمام کند و در هر برجی مستقیم و سبک رو باشد در بعده روز تمام کند
و در هر صد و سی و نه روز بیست و چهار روز راجع باشد و ماه کوکب ثابته در هر
در بیست و چهار هزار سال تمام کند و در هر برجی دو هزار سال قطع کند و در هر
شصت و شش سال تمام کند [illegible] در جوزهر این و عرض ماه و دیگر
سیارات آفتاب را معدل دایره شد که میان دو جهان یکند رد و آن را منطقه بروج خوانند
و ماه را معدل دیگر باشد که با معدل آفتاب در دو موضع مقابل یکدیگر را قطع کنند
و آن را تقاطع رجوع خوانند و عقده تنین خوانند پس یک نیمه از معدل ماه در جانب
شمالی بود از معدل آفتاب و دیگر نیمه در جانب جنوب و آن عقده را جزء ماه
از او یکند رد و ستاره شود راس خوانند و آن عقده دیگر را جزء ماه از او
گذرد جنوبی شود ذنب خوانند و معدل دوری ماه را از معدل آفتاب عرض ماه
خوانند و حداکثر تابع نود درجه باشد و تقویم ماه را طول ماه خوانند و راس و ذنب

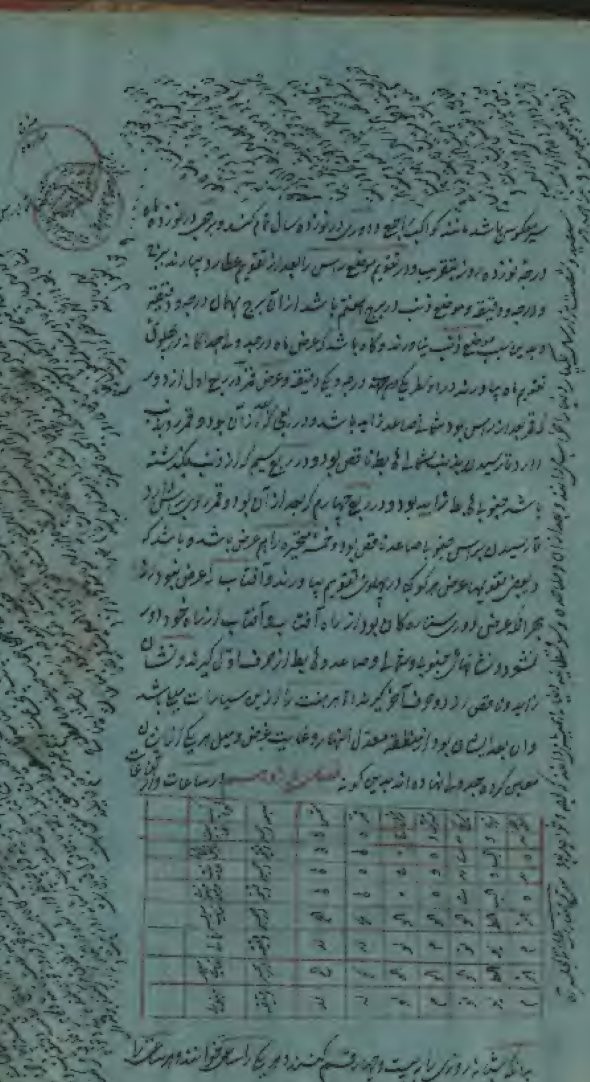

سیر عکوس باشد مانند که کوکب راجع دور در دوازده سال تمام کند و در هر برجی دو نوزده ماه
و در هفت نوزده و نیم دقیقه و در هفتم بیست و هشت دقیقه و در هشتم بیست و نه دقیقه
و در نهم سی دقیقه و موضع ذنب در برج هفتم باشد از آن برج بحال و در هفت دقیقه
و در هشتم سی و یک دقیقه و موضع ذنب در برج ششم باشد از آن برج بحال و در هفت دقیقه
و در نهم سی و یک دقیقه و موضع ذنب در برج پنجم باشد از آن برج بحال و در هفت دقیقه
تقویم ماه چنانست که در ماه عربی که اول آن روز اجتماع باشد در برجی اول از دور
و در هر روز یک درجه و سیزده دقیقه و سی و یک ثانیه و سی و دو ثالثه و سی و دو رابعه
و سی و دو خامسه و سی و دو سادسه و سی و دو سابعه و سی و دو ثامنه و سی و دو تاسعه
و سی و دو عاشره و سی و دو حادیه عشر و سی و دو ثانیه عشر و سی و دو ثالثه عشر
و سی و دو رابعه عشر و سی و دو خامسه عشر و سی و دو سادسه عشر و سی و دو سابعه عشر
و سی و دو ثامنه عشر و سی و دو تاسعه عشر و سی و دو عشرین و سی و دو حادیه عشرین
و سی و دو ثانیه عشرین و سی و دو ثالثه عشرین و سی و دو رابعه عشرین و سی و دو خامسه عشرین
و سی و دو سادسه عشرین و سی و دو سابعه عشرین و سی و دو ثامنه عشرین و سی و دو تاسعه عشرین
و سی و دو ثلثین و سی و دو حادیه ثلثین و سی و دو ثانیه ثلثین و سی و دو ثالثه ثلثین
و سی و دو رابعه ثلثین و سی و دو خامسه ثلثین و سی و دو سادسه ثلثین و سی و دو سابعه ثلثین
و سی و دو ثامنه ثلثین و سی و دو تاسعه ثلثین و سی و دو اربعین و سی و دو حادیه اربعین
و سی و دو ثانیه اربعین و سی و دو ثالثه اربعین و سی و دو رابعه اربعین و سی و دو خامسه اربعین
و سی و دو سادسه اربعین و سی و دو سابعه اربعین و سی و دو ثامنه اربعین و سی و دو تاسعه اربعین
و سی و دو خمسین و سی و دو حادیه خمسین و سی و دو ثانیه خمسین و سی و دو ثالثه خمسین
و سی و دو رابعه خمسین و سی و دو خامسه خمسین و سی و دو سادسه خمسین و سی و دو سابعه خمسین
و سی و دو ثامنه خمسین و سی و دو تاسعه خمسین و سی و دو ستین و سی و دو حادیه ستین
و سی و دو ثانیه ستین و سی و دو ثالثه ستین و سی و دو رابعه ستین و سی و دو خامسه ستین
و سی و دو سادسه ستین و سی و دو سابعه ستین و سی و دو ثامنه ستین و سی و دو تاسعه ستین
و سی و دو سبعین و سی و دو حادیه سبعین و سی و دو ثانیه سبعین و سی و دو ثالثه سبعین
و سی و دو رابعه سبعین و سی و دو خامسه سبعین و سی و دو سادسه سبعین و سی و دو سابعه سبعین
و سی و دو ثامنه سبعین و سی و دو تاسعه سبعین و سی و دو ثمانین و سی و دو حادیه ثمانین
و سی و دو ثانیه ثمانین و سی و دو ثالثه ثمانین و سی و دو رابعه ثمانین و سی و دو خامسه ثمانین
و سی و دو سادسه ثمانین و سی و دو سابعه ثمانین و سی و دو ثامنه ثمانین و سی و دو تاسعه ثمانین
و سی و دو تسعین و سی و دو حادیه تسعین و سی و دو ثانیه تسعین و سی و دو ثالثه تسعین
و سی و دو رابعه تسعین و سی و دو خامسه تسعین و سی و دو سادسه تسعین و سی و دو سابعه تسعین
و سی و دو ثامنه تسعین و سی و دو تاسعه تسعین و سی و دو مائة و سی و دو حادیه مائة
و سی و دو ثانیه مائة و سی و دو ثالثه مائة و سی و دو رابعه مائة و سی و دو خامسه مائة
و سی و دو سادسه مائة و سی و دو سابعه مائة و سی و دو ثامنه مائة و سی و دو تاسعه مائة
و سی و دو مائتین و سی و دو حادیه مائتین و سی و دو ثانیه مائتین و سی و دو ثالثه مائتین
و سی و دو رابعه مائتین و سی و دو خامسه مائتین و سی و دو سادسه مائتین و سی و دو سابعه مائتین
و سی و دو ثامنه مائتین و سی و دو تاسعه مائتین و سی و دو ثلثمائة و سی و دو حادیه ثلثمائة
و سی و دو ثانیه ثلثمائة و سی و دو ثالثه ثلثمائة و سی و دو رابعه ثلثمائة و سی و دو خامسه ثلثمائة
و سی و دو سادسه ثلثمائة و سی و دو سابعه ثلثمائة و سی و دو ثامنه ثلثمائة و سی و دو تاسعه ثلثمائة
و سی و دو اربعمائة و سی و دو حادیه اربعمائة و سی و دو ثانیه اربعمائة و سی و دو ثالثه اربعمائة
و سی و دو رابعه اربعمائة و سی و دو خامسه اربعمائة و سی و دو سادسه اربعمائة و سی و دو سابعه اربعمائة
و سی و دو ثامنه اربعمائة و سی و دو تاسعه اربعمائة و سی و دو خمسمائة و سی و دو حادیه خمسمائة
و سی و دو ثانیه خمسمائة و سی و دو ثالثه خمسمائة و سی و دو رابعه خمسمائة و سی و دو خامسه خمسمائة
و سی و دو سادسه خمسمائة و سی و دو سابعه خمسمائة و سی و دو ثامنه خمسمائة و سی و دو تاسعه خمسمائة
و سی و دو ستمائة و سی و دو حادیه ستمائة و سی و دو ثانیه ستمائة و سی و دو ثالثه ستمائة
و سی و دو رابعه ستمائة و سی و دو خامسه ستمائة و سی و دو سادسه ستمائة و سی و دو سابعه ستمائة
و سی و دو ثامنه ستمائة و سی و دو تاسعه ستمائة و سی و دو سبعمائة و سی و دو حادیه سبعمائة
و سی و دو ثانیه سبعمائة و سی و دو ثالثه سبعمائة و سی و دو رابعه سبعمائة و سی و دو خامسه سبعمائة
و سی و دو سادسه سبعمائة و سی و دو سابعه سبعمائة و سی و دو ثامنه سبعمائة و سی و دو تاسعه سبعمائة
و سی و دو ثمانمائة و سی و دو حادیه ثمانمائة و سی و دو ثانیه ثمانمائة و سی و دو ثالثه ثمانمائة
و سی و دو رابعه ثمانمائة و سی و دو خامسه ثمانمائة و سی و دو سادسه ثمانمائة و سی و دو سابعه ثمانمائة
و سی و دو ثامنه ثمانمائة و سی و دو تاسعه ثمانمائة و سی و دو تسعمائة و سی و دو حادیه تسعمائة
و سی و دو ثانیه تسعمائة و سی و دو ثالثه تسعمائة و سی و دو رابعه تسعمائة و سی و دو خامسه تسعمائة
و سی و دو سادسه تسعمائة و سی و دو سابعه تسعمائة و سی و دو ثامنه تسعمائة و سی و دو تاسعه تسعمائة
و سی و دو الف و سی و دو حادیه الف و سی و دو ثانیه الف و سی و دو ثالثه الف و سی و دو رابعه الف
و سی و دو خامسه الف و سی و دو سادسه الف و سی و دو سابعه الف و سی و دو ثامنه الف و سی و دو تاسعه الف
و سی و دو الفین و سی و دو حادیه الفین و سی و دو ثانیه الفین و سی و دو ثالثه الفین و سی و دو رابعه الفین
و سی و دو خامسه الفین و سی و دو سادسه الفین و سی و دو سابعه الفین و سی و دو ثامنه الفین و سی و دو تاسعه الفین
و سی و دو ثلثة الف و سی و دو حادیه ثلثة الف و سی و دو ثانیه ثلثة الف و سی و دو ثالثه ثلثة الف
و سی و دو رابعه ثلثة الف و سی و دو خامسه ثلثة الف و سی و دو سادسه ثلثة الف و سی و دو سابعه ثلثة الف
و سی و دو ثامنه ثلثة الف و سی و دو تاسعه ثلثة الف و سی و دو اربعة الف و سی و دو حادیه اربعة الف
و سی و دو ثانیه اربعة الف و سی و دو ثالثه اربعة الف و سی و دو رابعه اربعة الف و سی و دو خامسه اربعة الف
و سی و دو سادسه اربعة الف و سی و دو سابعه اربعة الف و سی و دو ثامنه اربعة الف و سی و دو تاسعه اربعة الف
و سی و دو خمسة الف و سی و دو حادیه خمسة الف و سی و دو ثانیه خمسة الف و سی و دو ثالثه خمسة الف
و سی و دو رابعه خمسة الف و سی و دو خامسه خمسة الف و سی و دو سادسه خمسة الف و سی و دو سابعه خمسة الف
و سی و دو ثامنه خمسة الف و سی و دو تاسعه خمسة الف و سی و دو ستة الف و سی و دو حادیه ستة الف
و سی و دو ثانیه ستة الف و سی و دو ثالثه ستة الف و سی و دو رابعه ستة الف و سی و دو خامسه ستة الف
و سی و دو سادسه ستة الف و سی و دو سابعه ستة الف و سی و دو ثامنه ستة الف و سی و دو تاسعه ستة الف
و سی و دو سبعة الف و سی و دو حادیه سبعة الف و سی و دو ثانیه سبعة الف و سی و دو ثالثه سبعة الف
و سی و دو رابعه سبعة الف و سی و دو خامسه سبعة الف و سی و دو سادسه سبعة الف و سی و دو سابعه سبعة الف
و سی و دو ثامنه سبعة الف و سی و دو تاسعه سبعة الف و سی و دو ثمانة الف و سی و دو حادیه ثمانة الف
و سی و دو ثانیه ثمانة الف و سی و دو ثالثه ثمانة الف و سی و دو رابعه ثمانة الف و سی و دو خامسه ثمانة الف
و سی و دو سادسه ثمانة الف و سی و دو سابعه ثمانة الف و سی و دو ثامنه ثمانة الف و سی و دو تاسعه ثمانة الف
و سی و دو تسعة الف و سی و دو حادیه تسعة الف و سی و دو ثانیه تسعة الف و سی و دو ثالثه تسعة الف
و سی و دو رابعه تسعة الف و سی و دو خامسه تسعة الف و سی و دو سادسه تسعة الف و سی و دو سابعه تسعة الف
و سی و دو ثامنه تسعة الف و سی و دو تاسعه تسعة الف و سی و دو عشرة الف و سی و دو حادیه عشرة الف
و سی و دو ثانیه عشرة الف و سی و دو ثالثه عشرة الف و سی و دو رابعه عشرة الف و سی و دو خامسه عشرة الف
و سی و دو سادسه عشرة الف و سی و دو سابعه عشرة الف و سی و دو ثامنه عشرة الف و سی و دو تاسعه عشرة الف
و سی و دو عشرین الف و سی و دو حادیه عشرین الف و سی و دو ثانیه عشرین الف و سی و دو ثالثه عشرین الف
و سی و دو رابعه عشرین الف و سی و دو خامسه عشرین الف و سی و دو سادسه عشرین الف و سی و دو سابعه عشرین الف
و سی و دو ثامنه عشرین الف و سی و دو تاسعه عشرین الف و سی و دو ثلثین الف و سی و دو حادیه ثلثین الف
و سی و دو ثانیه ثلثین الف و سی و دو ثالثه ثلثین الف و سی و دو رابعه ثلثین الف و سی و دو خامسه ثلثین الف
و سی و دو سادسه ثلثین الف و سی و دو سابعه ثلثین الف و سی و دو ثامنه ثلثین الف و سی و دو تاسعه ثلثین الف
و سی و دو اربعین الف و سی و دو حادیه اربعین الف و سی و دو ثانیه اربعین الف و سی و دو ثالثه اربعین الف
و سی و دو رابعه اربعین الف و سی و دو خامسه اربعین الف و سی و دو سادسه اربعین الف و سی و دو سابعه اربعین الف
و سی و دو ثامنه اربعین الف و سی و دو تاسعه اربعین الف و سی و دو خمسین الف و سی و دو حادیه خمسین الف
و سی و دو ثانیه خمسین الف و سی و دو ثالثه خمسین الف و سی و دو رابعه خمسین الف و سی و دو خامسه خمسین الف
و سی و دو سادسه خمسین الف و سی و دو سابعه خمسین الف و سی و دو ثامنه خمسین الف و سی و دو تاسعه خمسین الف
و سی و دو ستین الف و سی و دو حادیه ستین الف و سی و دو ثانیه ستین الف و سی و دو ثالثه ستین الف
و سی و دو رابعه ستین الف و سی و دو خامسه ستین الف و سی و دو سادسه ستین الف و سی و دو سابعه ستین الف
و سی و دو ثامنه ستین الف و سی و دو تاسعه ستین الف و سی و دو سبعین الف و سی و دو حادیه سبعین الف
و سی و دو ثانیه سبعین الف و سی و دو ثالثه سبعین الف و سی و دو رابعه سبعین الف و سی و دو خامسه سبعین الف
و سی و دو سادسه سبعین الف و سی و دو سابعه سبعین الف و سی و دو ثامنه سبعین الف و سی و دو تاسعه سبعین الف
و سی و دو ثمانین الف و سی و دو حادیه ثمانین الف و سی و دو ثانیه ثمانین الف و سی و دو ثالثه ثمانین الف
و سی و دو رابعه ثمانین الف و سی و دو خامسه ثمانین الف و سی و دو سادسه ثمانین الف و سی و دو سابعه ثمانین الف
و سی و دو ثامنه ثمانین الف و سی و دو تاسعه ثمانین الف و سی و دو تسعین الف و سی و دو حادیه تسعین الف
و سی و دو ثانیه تسعین الف و سی و دو ثالثه تسعین الف و سی و دو رابعه تسعین الف و سی و دو خامسه تسعین الف
و سی و دو سادسه تسعین الف و سی و دو سابعه تسعین الف و سی و دو ثامنه تسعین الف و سی و دو تاسعه تسعین الف
و سی و دو مائة الف و سی و دو حادیه مائة الف و سی و دو ثانیه مائة الف و سی و دو ثالثه مائة الف
و سی و دو رابعه مائة الف و سی و دو خامسه مائة الف و سی و دو سادسه مائة الف و سی و دو سابعه مائة الف
و سی و دو ثامنه مائة الف و سی و دو تاسعه مائة الف و سی و دو مائتین الف و سی و دو حادیه مائتین الف
و سی و دو ثانیه مائتین الف و سی و دو ثالثه مائتین الف و سی و دو رابعه مائتین الف و سی و دو خامسه مائتین الف
و سی و دو سادسه مائتین الف و سی و دو سابعه مائتین الف و سی و دو ثامنه مائتین الف و سی و دو تاسعه مائتین الف
و سی و دو ثلثمائة الف و سی و دو حادیه ثلثمائة الف و سی و دو ثانیه ثلثمائة الف و سی و دو ثالثه ثلثمائة الف
و سی و دو رابعه ثلثمائة الف و سی و دو خامسه ثلثمائة الف و سی و دو سادسه ثلثمائة الف و سی و دو سابعه ثلثمائة الف
و سی و دو ثامنه ثلثمائة الف و سی و دو تاسعه ثلثمائة الف و سی و دو اربعمائة الف و سی و دو حادیه اربعمائة الف
و سی و دو ثانیه اربعمائة الف و سی و دو ثالثه اربعمائة الف و سی و دو رابعه اربعمائة الف و سی و دو خامسه اربعمائة الف
و سی و دو سادسه اربعمائة الف و سی و دو سابعه اربعمائة الف و سی و دو ثامنه اربعمائة الف و سی و دو تاسعه اربعمائة الف
و سی و دو خمسمائة الف و سی و دو حادیه خمسمائة الف و سی و دو ثانیه خمسمائة الف و سی و دو ثالثه خمسمائة الف
و سی و دو رابعه خمسمائة الف و سی و دو خامسه خمسمائة الف و سی و دو سادسه خمسمائة الف و سی و دو سابعه خمسمائة الف
و سی و دو ثامنه خمسمائة الف و سی و دو تاسعه خمسمائة الف و سی و دو ستمائة الف و سی و دو حادیه ستمائة الف
و سی و دو ثانیه ستمائة الف و سی و دو ثالثه ستمائة الف و سی و دو رابعه ستمائة الف و سی و دو خامسه ستمائة الف
و سی و دو سادسه ستمائة الف و سی و دو سابعه ستمائة الف و سی و دو ثامنه ستمائة الف و سی و دو تاسعه ستمائة الف
و سی و دو سبعمائة الف و سی و دو حادیه سبعمائة الف و سی و دو ثانیه سبعمائة الف و سی و دو ثالثه سبعمائة الف
و سی و دو رابعه سبعمائة الف و سی و دو خامسه سبعمائة الف و سی و دو سادسه سبعمائة الف و سی و دو سابعه سبعمائة الف
و سی و دو ثامنه سبعمائة الف و سی و دو تاسعه سبعمائة الف و سی و دو ثمانمائة الف و سی و دو حادیه ثمانمائة الف
و سی و دو ثانیه ثمانمائة الف و سی و دو ثالثه ثمانمائة الف و سی و دو رابعه ثمانمائة الف و سی و دو خامسه ثمانمائة الف
و سی و دو سادسه ثمانمائة الف و سی و دو سابعه ثمانمائة الف و سی و دو ثامنه ثمانمائة الف و سی و دو تاسعه ثمانمائة الف
و سی و دو تسعمائة الف و سی و دو حادیه تسعمائة الف و سی و دو ثانیه تسعمائة الف و سی و دو ثالثه تسعمائة الف
و سی و دو رابعه تسعمائة الف و سی و دو خامسه تسعمائة الف و سی و دو سادسه تسعمائة الف و سی و دو سابعه تسعمائة الف
و سی و دو ثامنه تسعمائة الف و سی و دو تاسعه تسعمائة الف و سی و دو مليون و سی و دو حادیه مليون
و سی و دو ثانیه مليون و سی و دو ثالثه مليون و سی و دو رابعه مليون و سی و دو خامسه مليون
و سی و دو سادسه مليون و سی و دو سابعه مليون و سی و دو ثامنه مليون و سی و دو تاسعه مليون
و سی و دو مليونين و سی و دو حادیه مليونين و سی و دو ثانیه مليونين و سی و دو ثالثه مليونين
و سی و دو رابعه مليونين و سی و دو خامسه مليونين و سی و دو سادسه مليونين و سی و دو سابعه مليونين
و سی و دو ثامنه مليونين و سی و دو تاسعه مليونين و سی و دو ثلثة مليون و سی و دو حادیه ثلثة مليون
و سی و دو ثانیه ثلثة مليون و سی و دو ثالثه ثلثة مليون و سی و دو رابعه ثلثة مليون و سی و دو خامسه ثلثة مليون
و سی و دو سادسه ثلثة مليون و سی و دو سابعه ثلثة مليون و سی و دو ثامنه ثلثة مليون و سی و دو تاسعه ثلثة مليون
و سی و دو اربعة مليون و سی و دو حادیه اربعة مليون و سی و دو ثانیه اربعة مليون و سی و دو ثالثه اربعة مليون
و سی و دو رابعه اربعة مليون و سی و دو خامسه اربعة مليون و سی و دو سادسه اربعة مليون و سی و دو سابعه اربعة مليون
و سی و دو ثامنه اربعة مليون و سی و دو تاسعه اربعة مليون و سی و دو خمسة مليون و سی و دو حادیه خمسة مليون
و سی و دو ثانیه خمسة مليون و سی و دو ثالثه خمسة مليون و سی و دو رابعه خمسة مليون و سی و دو خامسه خمسة مليون
و سی و دو سادسه خمسة مليون و سی و دو سابعه خمسة مليون و سی و دو ثامنه خمسة مليون و سی و دو تاسعه خمسة مليون
و سی و دو ستة مليون و سی و دو حادیه ستة مليون و سی و دو ثانیه ستة مليون و سی و دو ثالثه ستة مليون
و سی و دو رابعه ستة مليون و سی و دو خامسه ستة مليون و سی و دو سادسه ستة مليون و سی و دو سابعه ستة مليون
و سی و دو ثامنه ستة مليون و سی و دو تاسعه ستة مليون و سی و دو سبعة مليون و سی و دو حادیه سبعة مليون
و سی و دو ثانیه سبعة مليون و سی و دو ثالثه سبعة مليون و سی و دو رابعه سبعة مليون و سی و دو خامسه سبعة مليون
و سی و دو سادسه سبعة مليون و سی و دو سابعه سبعة مليون و سی و دو ثامنه سبعة مليون و سی و دو تاسعه سبعة مليون
و سی و دو ثمانة مليون و سی و دو حادیه ثمانة مليون و سی و دو ثانیه ثمانة مليون و سی و دو ثالثه ثمانة مليون
و سی و دو رابعه ثمانة مليون و سی و دو خامسه ثمانة مليون و سی و دو سادسه ثمانة مليون و سی و دو سابعه ثمانة مليون
و سی و دو ثامنه ثمانة مليون و سی و دو تاسعه ثمانة مليون و سی و دو تسعة مليون و سی و دو حادیه تسعة مليون
و سی و دو ثانیه تسعة مليون و سی و دو ثالثه تسعة مليون و سی و دو رابعه تسعة مليون و سی و دو خامسه تسعة مليون
و سی و دو سادسه تسعة مليون و سی و دو سابعه تسعة مليون و سی و دو ثامنه تسعة مليون و سی و دو تاسعه تسعة مليون
و سی و دو عشرة مليون و سی و دو حادیه عشرة مليون و سی و دو ثانیه عشرة مليون و سی و دو ثالثه عشرة مليون
و سی و دو رابعه عشرة مليون و سی و دو خامسه عشرة مليون و سی و دو سادسه عشرة مليون و سی و دو سابعه عشرة مليون
و سی و دو ثامنه عشرة مليون و سی و دو تاسعه عشرة مليون و سی و دو عشرین مليون و سی و دو حادیه عشرین مليون
و سی و دو ثانیه عشرین مليون و سی و دو ثالثه عشرین مليون و سی و دو رابعه عشرین مليون و سی و دو خامسه عشرین مليون
و سی و دو سادسه عشرین مليون و سی و دو سابعه عشرین مليون و سی و دو ثامنه عشرین مليون و سی و دو تاسعه عشرین مليون
و سی و دو ثلثین مليون و سی و دو حادیه ثلثین مليون و سی و دو ثانیه ثلثین مليون و سی و دو ثالثه ثلثین مليون
و سی و دو رابعه ثلثین مليون و سی و دو خامسه ثلثین مليون و سی و دو سادسه ثلثین مليون و سی و دو سابعه ثلثین مليون
و سی و دو ثامنه ثلثین مليون و سی و دو تاسعه ثلثین مليون و سی و دو اربعین مليون و سی و دو حادیه اربعین مليون
و سی و دو ثانیه اربعین مليون و سی و دو ثالثه اربعین مليون و سی و دو رابعه اربعین مليون و سی و دو خامسه اربعین مليون
و سی و دو سادسه اربعین مليون و سی و دو سابعه اربعین مليون و سی و دو ثامنه اربعین مليون و سی و دو تاسعه اربعین مليون
و سی و دو خمسین مليون و سی و دو حادیه خمسین مليون و سی و دو ثانیه خمسین مليون و سی و دو ثالثه خمسین مليون
و سی و دو رابعه خمسین مليون و سی و دو خامسه خمسین مليون و سی و دو سادسه خمسین مليون و سی و دو سابعه خمسین مليون
و سی و دو ثامنه خمسین مليون و سی و دو تاسعه خمسین مليون و سی و دو ستین مليون و سی و دو حادیه ستین مليون
و سی و دو ثانیه ستین مليون و سی و دو ثالثه ستین مليون و سی و دو رابعه ستین مليون و سی و دو خامسه ستین مليون
و سی و دو سادسه ستین مليون و سی و دو سابعه ستین مليون و سی و دو ثامنه ستین مليون و سی و دو تاسعه ستین مليون
و سی و دو سبعین مليون و سی و دو حادیه سبعین مليون و سی و دو ثانیه سبعین مليون و سی و دو ثالثه سبعین مليون
و سی و دو رابعه سبعین مليون و سی و دو خامسه سبعین مليون و سی و دو سادسه سبعین مليون و سی و دو سابعه سبعین مليون
و سی و دو ثامنه سبعین مليون و سی و دو تاسعه سبعین مليون و سی و دو ثمانین مليون و سی و دو حادیه ثمانین مليون
و سی و دو ثانیه ثمانین مليون و سی و دو ثالثه ثمانین مليون و سی و دو رابعه ثمانین مليون و سی و دو خامسه ثمانین مليون
و سی و دو سادسه ثمانین مليون و سی و دو سابعه ثمانین مليون و سی و دو ثامنه ثمانین مليون و سی و دو تاسعه ثمانین مليون
و سی و دو تسعین مليون و سی و دو حادیه تسعین مليون و سی و دو ثانیه تسعین مليون و سی و دو ثالثه تسعین مليون
و سی و دو رابعه تسعین مليون و سی و دو خامسه تسعین مليون و سی و دو سادسه تسعین مليون و سی و دو سابعه تسعین مليون
و سی و دو ثامنه تسعین مليون و سی و دو تاسعه تسعین مليون و سی و دو مائة مليون و سی و دو حادیه مائة مليون
و سی و دو ثانیه مائة مليون و سی و دو ثالثه مائة مليون و سی و دو رابعه مائة مليون و سی و دو خامسه مائة مليون
و سی و دو سادسه مائة مليون و سی و دو سابعه مائة مليون و سی و دو ثامنه مائة مليون و سی و دو تاسعه مائة مليون
و سی و دو مائتين مليون و سی و دو حادیه مائتين مليون و سی و دو ثانیه مائتين مليون و سی و دو ثالثه مائتين مليون
و سی و دو رابعه مائتين مليون و سی و دو خامسه مائتين مليون و سی و دو سادسه مائتين مليون و سی و دو سابعه مائتين مليون
و سی و دو ثامنه مائتين مليون و سی و دو تاسعه مائتين مليون و سی و دو ثلثمائة مليون و سی و دو حادیه ثلثمائة مليون
و سی و دو ثانیه ثلثمائة مليون و سی و دو ثالثه ثلثمائة مليون و سی و دو رابعه ثلثمائة مليون و سی و دو خامسه ثلثمائة مليون
و سی و دو سادسه ثلثمائة مليون و سی و دو سابعه ثلثمائة مليون و سی و دو ثامنه ثلثمائة مليون و سی و دو تاسعه ثلثمائة مليون
و سی و دو اربعمائة مليون و سی و دو حادیه اربعمائة مليون و سی و دو ثانیه اربعمائة مليون و سی و دو ثالثه اربعمائة مليون
و سی و دو رابعه اربعمائة مليون و سی و دو خامسه اربعمائة مليون و سی و دو سادسه اربعمائة مليون و سی و دو سابعه اربعمائة مليون
و سی و دو ثامنه اربعمائة مليون و سی و دو تاسعه اربعمائة مليون و سی و دو خمسمائة مليون و سی و دو حادیه خمسمائة مليون
و سی و دو ثانیه خمسمائة مليون و سی و دو ثالثه خمسمائة مليون و سی و دو رابعه خمسمائة مليون و سی و دو خامسه خمسمائة مليون
و سی و دو سادسه خمسمائة مليون و سی و دو سابعه خمسمائة مليون و سی و دو ثامنه خمسمائة مليون و سی و دو تاسعه خمسمائة مليون
و سی و دو ستمائة مليون و سی و دو حادیه ستمائة مليون و سی و دو ثانیه ستمائة مليون و سی و دو ثالثه ستمائة مليون
و سی و دو رابعه ستمائة مليون و سی و دو خامسه ستمائة مليون و سی و دو سادسه ستمائة مليون و سی و دو سابعه ستمائة مليون
و سی و دو ثامنه ستمائة مليون و سی و دو تاسعه ستمائة مليون و سی و دو سبعمائة مليون و سی و دو حادیه سبعمائة مليون
و سی و دو ثانیه سبعمائة مليون و سی و دو ثالثه سبعمائة مليون و سی و دو رابعه سبعمائة مليون و سی و دو خامسه سبعمائة مليون
و سی و دو سادسه سبعمائة مليون و سی و دو سابعه سبعمائة مليون و سی و دو ثامنه سبعمائة مليون و سی و دو تاسعه سبعمائة مليون
و سی و دو ثمانمائة مليون و سی و دو حادیه ثمانمائة مليون و سی و دو ثانیه ثمانمائة مليون و سی و دو ثالثه ثمانمائة مليون
و سی و دو رابعه ثمانمائة مليون و سی و دو خامسه ثمانمائة مليون و سی و دو سادسه ثمانمائة مليون و سی و دو سابعه ثمانمائة مليون
و سی و دو ثامنه ثمانمائة مليون و سی و دو تاسعه ثمانمائة مليون و سی و دو تسعمائة مليون و سی و دو حادیه تسعمائة مليون
و سی و دو ثانیه تسعمائة مليون و سی و دو ثالثه تسعمائة مليون و سی و دو رابعه تسعمائة مليون و سی و دو خامسه تسعمائة مليون
و سی و دو سادسه تسعمائة مليون و سی و دو سابعه تسعمائة مليون و سی و دو ثامنه تسعمائة مليون و سی و دو تاسعه تسعمائة مليون
و سی و دو الف مليون و سی و دو حادیه الف مليون و سی و دو ثانیه الف مليون و سی و دو ثالثه الف مليون
و سی و دو رابعه الف مليون و سی و دو خامسه الف مليون و سی و دو سادسه الف مليون و سی و دو سابعه الف مليون
و سی و دو ثامنه الف مليون و سی و دو تاسعه الف مليون و سی و دو الفين مليون و سی و دو حادیه الفين مليون
و سی و دو ثانیه الفين مليون و سی و دو ثالثه الفين مليون و سی و دو رابعه الفين مليون و سی و دو خامسه الفين مليون
و سی و دو سادسه الفين مليون و سی و دو سابعه الفين مليون و سی و دو ثامنه الفين مليون و سی و دو تاسعه الفين مليون
و سی و دو ثلثة الف مليون و سی و دو حادیه ثلثة الف مليون و سی و دو ثانیه ثلثة الف مليون و سی و دو ثالثه ثلثة الف مليون
و سی و دو رابعه ثلثة الف مليون و سی و دو خامسه ثلثة الف مليون و سی و دو سادسه ثلثة الف مليون و سی و دو سابعه ثلثة الف مليون
و سی و دو ثامنه ثلثة الف مليون و سی و دو تاسعه ثلثة الف مليون و سی و دو اربعة الف مليون و سی و دو حادیه اربعة الف مليون
و سی و دو ثانیه اربعة الف مليون و سی و دو ثالثه اربعة الف مليون و سی و دو رابعه اربعة الف مليون و سی و دو خامسه اربعة الف مليون
و سی و دو سادسه اربعة الف مليون و سی و دو سابعه اربعة الف مليون و سی و دو ثامنه اربعة الف مليون و سی و دو تاسعه اربعة الف مليون
و سی و دو خمسة الف مليون و سی و دو حادیه خمسة الف مليون و سی و دو ثانیه خمسة الف مليون و سی و دو ثالثه خمسة الف مليون
و سی و دو رابعه خمسة الف مليون و سی و دو خامسه خمسة الف مليون و سی و دو سادسه خمسة الف مليون و سی و دو سابعه خمسة الف مليون
و سی و دو ثامنه خمسة الف مليون و سی و دو تاسعه خمسة الف مليون و سی و دو ستة الف مليون و سی و دو حادیه ستة الف مليون
و سی و دو ثانیه ستة الف مليون و سی و دو ثالثه ستة الف مليون و سی و دو رابعه ستة الف مليون و سی و دو خامسه ستة الف مليون
و سی و دو سادسه ستة الف مليون و سی و دو سابعه ستة الف مليون و سی و دو ثامنه ستة الف مليون و سی و دو تاسعه ستة الف مليون
و سی و دو سبعة الف مليون و سی و دو حادیه سبعة الف مليون و سی و دو ثانیه سبعة الف مليون و سی و دو ثالثه سبعة الف مليون
و سی و دو رابعه سبعة الف مليون و سی و دو خامسه سبعة الف مليون و سی و دو سادسه سبعة الف مليون و سی و دو سابعه سبعة الف مليون
و سی و دو ثامنه سبعة الف مليون و سی و دو تاسعه سبعة الف مليون و سی و دو ثمانة الف مليون و سی و دو حادیه ثمانة الف مليون
و سی و دو ثانیه ثمانة الف مليون و سی و دو ثالثه ثمانة الف مليون و سی و دو رابعه ثمانة الف مليون و سی و دو خامسه ثمانة الف مليون
و سی و دو سادسه ثمانة الف مليون و سی و دو سابعه ثمانة الف مليون و سی و دو ثامنه ثمانة الف مليون و سی و دو تاسعه ثمانة الف مليون
و سی و دو تسعة الف مليون و سی و دو حادیه تسعة الف مليون و سی و دو ثانیه تسعة الف مليون و سی و دو ثالثه تسعة الف مليون
و سی و دو رابعه تسعة الف مليون و سی و دو خامسه تسعة الف مليون و سی و دو سادسه تسعة الف مليون و سی و دو سابعه تسعة الف مليون
و سی و دو ثامنه تسعة الف مليون و سی و دو تاسعه تسعة الف مليون و سی و دو عشرة الف مليون و سی و دو حادیه عشرة الف مليون
و سی و دو ثانیه عشرة الف مليون و سی و دو ثالثه عشرة الف مليون و سی و دو رابعه عشرة الف مليون و سی و دو خامسه عشرة الف مليون
و سی و دو سادسه عشرة الف مليون و سی و دو سابعه عشرة الف مليون و سی و دو ثامنه عشرة الف مليون و سی و دو تاسعه عشرة الف مليون
و سی و دو عشرين الف مليون و سی و دو حادیه عشرين الف مليون و سی و دو ثانیه عشرين الف مليون و سی و دو ثالثه عشرين الف مليون
و سی و دو رابعه عشرين الف مليون و سی و دو خامسه عشرين الف مليون و سی و دو سادسه عشرين الف مليون و سی و دو سابعه عشرين الف مليون
و سی و دو ثامنه عشرين الف مليون و سی و دو تاسعه عشرين الف مليون و سی و دو ثلثين الف مليون و سی و دو حادیه ثلثين الف مليون
و سی و دو ثانیه ثلثين الف مليون و سی و دو ثالثه ثلثين الف مليون و سی و دو رابعه ثلثين الف مليون و سی و دو خامسه ثلثين الف مليون
و سی و دو سادسه ثلثين الف مليون و سی و دو سابعه ثلثين الف مليون و سی و دو ثامنه ثلثين الف مليون و سی و دو تاسعه ثلثين الف مليون
و سی و دو اربعين الف مليون و سی و دو حادیه اربعين الف مليون و سی و دو ثانیه اربعين الف مليون و سی و دو ثالثه اربعين الف مليون
و سی و دو رابعه اربعين الف مليون و سی و دو خامسه اربعين الف مليون و سی و دو سادسه اربعين الف مليون و سی و دو سابعه اربعين الف مليون
و سی و دو ثامنه اربعين الف مليون و سی و دو تاسعه اربعين الف مليون و سی و دو خمسين الف مليون و سی و دو حادیه خمسين الف مليون
و سی و دو ثانیه خمسين الف مليون و سی و دو ثالثه خمسين الف مليون و سی و دو رابعه خمسين الف مليون و سی و دو خامسه خمسين الف مليون
و سی و دو سادسه خمسين الف مليون و سی و دو سابعه خمسين الف مليون و سی و

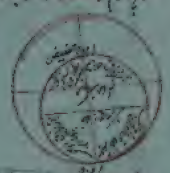

برحسب درجت هر کوکبی از مرکز خود باشد اوجت و حضیض نقیض هم و ابعاد ازین بعضی
از آنرا که بحضیض نقیض هم محتاج باشد در حضیض نقیض هم بسیط نامند و ربما و ربما
فصل سیم در خانها و احوال ستارگان هفتگانه در آن خانها مرتحل است
قمر و عطارد خانهای مشتری است و حمل و عقرب خانهای مریخ است و ثور و میزان
خانهای زهره است جوزا و سنبله خانهای عطارد است سرطان خانه
آفتاب و مقابل خانه هر کوکبی وبال او است پس خانهای مریخ
وبال زهره بود و خانهای زهره وبال مریخ و همچنان هر قدر او در حضیض
و خانهای مشتری وبال عطارد و خانهای عطارد وبال مشتری و خانهای
و بیرزهره و خانهای زهره و پس مریخ و پس و زنبار خانه بود و قوس و
فصل چهارم در شرف و هبوط کواکب سیاره شرف آفتاب اوست در
درجه حمل است و شرف ماه در ثور است در درجه ثور است و شرف زحل در میزان است
بگذر درجه میزان و شرف مشتری در پانزدهم درجه سرطان و شرف مریخ در رأس
هشت درجه جدی و شرف زهره در سمک و هفتم درجه حوت و شرف عطارد
در بانزدهم درجه سنبله و شرف رأس در سیم درجه جوزا و شرف ذنب
در سیم درجه قوس و برج شرف هم شرف اند الا آنکه آن درجه صعوبتر باشد و تا
کوکب را شرف دارد قوت شرف بر قوت دارد و چنین از آن درجه
بگذرد قوت بر قوت ناقص شود و هبوط هر کوکبی مقابل شرف او بود هم بآن
درجه و دقیقه و ثانیش بحسب شرف او کوکب بیند حرقه تحرقه سیال هبوط
آفتاب و هبوط ماه بود و اینچ از اول درجه نوزدهم میزان خانه اول درجه
چهارم از عقرب فصل پنجم در مشارکت ستارگان با آن فصل
و سه و قوس اشکه آتش اند در باب این مشکله بروز آفتاب باشد و مشتری
و زحل بدین ترتیب و شب مشتری با آفتاب باشد و او و ماه و سنبله

و بعد مشکله خاکیانه دارباب این مشکله بروز زهره و قمر و مریخ باشند و شب قمر را
بر زهره مقدم دارند و میزان و جوزا و دلو مشکله هوائیانه و ارباب این مشکله
بروز زحل و مشتری و عطارد و شب عطارد با زحل مقدم دارند و سرطان و عقرب
و حوت مشکله آبیانه و ارباب این مشکله بروز زهره و مریخ و قمر اند و شب
مریخ بر زهره مقدم دارند و ارباب این مشکله مشارکت جانکوبلود و اند اعلم
فصل ششم در حدود و کواکب بیانکه هر یک را از کواکب پنجگانه در هر برجی چند
درجه دانند و آن حدود را درجه معین بود و بعضی از حدود و خلاف کرده اند اما مشهورتر
حدود و نصر بانیان است و حدود بطلیموس هم مشهور است و چنین حدود و نصر بانیان
مشهورتر است بر آن اعتماد کنند و این بابت تفصیل است کرا را بین جدول نهاده اند

فصل هفتم در وجوه و دیگر مظاهر کواکب اند وجوه آنست که هر برجی را
بسه ثلث کرده اند و از حمل آغاز کرده شناوالی بصاحبش حمل است و ثلث
دوم آنکو کرا فلک او شب فلک مریخ است یعنی آفتاب و ثلث سیم کوکبی
را فلکش شب فلک آفتاب بود یعنی زهره و ثلث اول تو بکوکبی را فلکش نو

فلک زهره است یعنی عطارد و ثلث اوم عمر که زهره فلک عطارد است و ثلث سیم آن قوای
فلک او زهره را بخود او از برکرفته و برحس او اند از فلک خاصی بهره بعد از آن
مشتری و بعد او بهر آن قیاس تا بآخر صورت که نوبت بهم برج رسد و او را دوازده
درجه بطور قسم افتد و آن ثلث آخر صورت و ثلث اول محل باشد و چهار صورت
نیز خوانند و باشد که بروج را هم بشلثها قسمت کنند و ثلث اول از هر برجی
بصاحب آن برج دهند و ثلث اوم بصاحب آن برج دهند و از برج هفتم
بعد از آن بود و ثلث آخر بصاحب آن برج که تا بود از هفتم تا ثلث
اول از محل مریخ را که صاحب محل بست و ثلث اوم شمس را که صاحب اسد است
و ثلث سیم مشتری را که صاحب قوس است و همچنین دیگر برجها و همچنین
هر برجی را بده قسم بشمار کنند قسم اول از محل مریخ دهند صاحب
حمل است قسم اوم بصاحب ثور دهند یعنی زهره و قسم سیم بصاحب جوزا
یعنی عطارد و همچنین بشمارهای محل تمام شود پس اول ثور را صاحب جدی را
باشد یعنی زحل و قسم اوم را یعنی زحل که صاحب دلو بود و سیم را مشتری که صاحب
حوت و چهارم مریخ را که صاحب حمل است و همچنین تا بآخر صورت هر برجی را
بود و ازین ترتیب لازم آید که هر قسم از سه برج که پیک مثلثه باشد یک
کوکب را بود مثلا اول از مثلثه آتشی هم از محل و هم از سد و هم از ثلث برج
بود و قسم اوم از هر سه برج زهره را قسم اول اوم از مثلثه خاکی یعنی
هم از ثور و هم از سنبله و هم از جدی از محل را بود و قسم سیم عنبری را صاحب حوت
و ازین قسم را بکار است چنانکه نموده شده است بحمد الله وان بیست
و هر برجی را بشش بخش کرده اند هر بخشی چهار درجه و هفده دقیقه و هشت ثانیه
باشد و سی و چهار ثانیه تقریبا بخش اول از آن برج خداوند آن برج را و بخش
اوم بکوکبی داده اند که شبلوست و افلاک و همچنین هر ترتیب فلک بخش مقسم

بکوکبی

بکوکبی رسد و همچنین آن کوکب باشد و همچنین هر برجی را بدوازده قسم کنند هر قسم را دو درجه
و نیم قسم اول بصاحب آن برج دهند اوم بصاحب آن برج که بعد از اوست و هم
چنین بترتیب تا تمام اقسام بصاحب برج دوازده گانه دهند و این را اثنا
عشریه خوانند و چون کوکبی را دلیلی دیگر در برجی بود و چند درجه و دقیقه
از آن قطع کرده باشد دو درجه و نیم از آن مقدار حصه همان برج بود و دو
درجه و نیم حصه برج که بعد از او باشد تا آنجا که کمتر از حصه برجی باشد نه
آن قدر هر درجه را دوازده درجه و پنج دقیقه یابد درجه بنهند از برجی که
نوبت باو رسیده باشد تا بآخر رسد موضع اثنا عشریه آن کوکب یا آن دلیل
باشد مثلا کوکبی در یازده درجه و چهل و دو دقیقه از ثور باشد و از زهره
حمل و دو درجه حصه چهار برج باشد که آن برجها ثور و جوزا و سرطان و
اسد است حصه هر یکی دو درجه و نیم دیگر درجه باقی را دوازده درجه باشد
و چهل دقیقه را هشت درجه دیگر حصه بست درجه باشد و دو دقیقه را
بست و چهار دقیقه و این جمله از برج سنبله باشد که نوبت باو رسیده
باشد پس اثنی عشریه آن کوکب در بیست و چهار درجه و چهار دقیقه از سنبله
باشد همه را برین قیاس تامل باید کرد و چنانچه در این جدول نموده شده

بست و چ

فصل چهارم در اوج و حضیض ستارگان بدانکه اوج آفتاب و
دوجهای خانه بجاست در برج جوزا و از سنه برج سرطان و شش
سال شمسی یکدرجه قطع کند و حضیضهای آن شانصد و بیست سال
اوج عطارد که
اوج حضیض نبود برج تنکیت اوج او و در بنا تاریخ گشته و پنج درجه است
از اول برج خرچنگ بعد از طی زحل در دهم درجه قوس است و اوج مشتری در آخر درجه
سنبله و اوج زهره در هفدهم درجه اسد و اوج آفتاب در بیست و هفتم درجه
جوزا و اوج زهره در بیست و هفتم درجه جوزا و اوج عطارد در اول برج عقرب
و حضیضها از اینجا معلوم شود و این اوجها بحسب سنه شمسی است و در دیگر سنه
مختلف باشد و الله تعالی در وقت اجتماع و استقبال و حضیض در وقت تربیع
آفتاب و الله اعلم فصل پنجم در احوال بروج محل و اوتاد و جوزا بر اجتماع
بهار نه بروج آفتاب است بر سه بهار بود بهار باشد و سرطان و استه و شش
برجهای تابستانند و میزان و عقرب و قوس برجهای خریف نه بروجی
دلو و حوت برجهای زمستانند و هر جهای اول را از بن چهار فصل
منقلب خوانند و آن حمل و سرطان و میزان و جدی بود و هر جهای میانه
فصلها را ثابت خوانند و آن ثور و اسد و عقرب و دلو باشد و هر جهای
آخر فصلها را ذو جسدین خوانند و آن جوزا و سنبله و قوس و حوت باشد
و هر جهای بهار و تابستان شمالی بود و علو و هر جهای خریف و زمستان
جنوبی بود و منخفض و حمل نه روزه بهار برجه و ثور هفت و لیلی بود و بر سبیل ترتیب یک
مذکر و نهاری باشد و یک مؤنث و لیلی پس بروج مثلثه آتش هوا آتش مذکر و
نهاری باشند و بروج مثلثه خاک و آب مؤنث و لیلی و بروج آتش و هوا گرم
باشند و بروج خاک و آب سرد باشند و بروج آتش و خاک خشک باشند و بروج
آب و هوای تر و بروج زمستان و بهار معتدل باشند و بروج خریف

مستقیم

مستقیم اطلع باشند فصل بیست و چهارم در احوال کواکب زحل و مریخ بخش
و زحل بخش اگر مریخ بخش بحوست و مشتری و زهره سعدانه مشتری سعد اگر زهره سعد و عطارد
و عطارد با سعد سعد بود و بخش بخش و مریخ با زحل نحسین و قمر پس سعد باشند
و از مقابله و مقارنه و تربیع نحس و رأس سعد است و ذنب نحس و کواکب
علوی و شمس مذکر آنانند و زهره و عطارد و قمر مؤنث و هر چه مذکر باشد نهاری باشند
الا مریخ که لیلی است و مریخ و قمر و زهره لیلی اند و زحل سرد و خشک است و مریخ و شمس
گرم و خشک و مشتری گرم و تر و زهره سرد و تر اعتدال نزدیک اند و قمر سرد و تر و عطارد
با هر کوکب که باشد طبیعت او گیرد از تنکیر و تانیث و غیره و بچنین فصل بیست و
پنجم در خانهای دوازده گانه آن مبدء و دایره که از مشرق طلوع میکند از هر
وقتی از اوقات طالع خوانند و آن خانه را خانه زندگانی و تن و جان و عمر باشد و ابتدای
هر خانه تحقیق بآن خانه دارد و بعد از آن خانه دوم باشد و آن خانه مال و منفعت
و یاران باشد پس خانه سیم و آن خانه برادران و خواهران و خویشان و
نقل و تحویل باشد پس خانه چهارم و آن خانه مقام و پدران و علتها و عواقب کار
باشد و آن را وتد الارض خوانند پس خانه پنجم و آن خانه فرزندان و شادی و غم
و بهتا و قمار و غیب باشد و خانه ششم و آن خانه فدر و رنجوریها و بندگان
و خدمتکاران و بهاریان خوانند و خانه هفتم وتد غارب خوانند و نظر طالع
و آن خانه زنان و بهرازان و انبازان و خصمان و دشمنان باشد و خانه هشتم
خانه ترس و خوف و مکنت و مرگ و میراث باشد خانه هشتم خانه سفر و علم و دین
و خوابها باشد خانه دهم خانه تحمل و سلطان و آن خانه وسط السما خوانند
و خانه پدران و خانه یازدهم خانه امید و سعادت و صحبتان و یاوران
باشد و دوازدهم خانه دشمنان و بد بختی و بیماریان و زندان
و راز دان باشد و هر خانه را درجه و دقیقه باشد از بروج و آن موقع را خانه

الاشه تخریب بنا کی وقتی سعد بود اگر بنظر دوستی بود دخل از بروج خانه کمارست
و زراعت راست بسته شده و از بروج آبی بر بنا کاری زنی و جوبها را و از بروج
ثابته بنا کی شهر کی و حصار کی قمر ناظر بود و بروج از بروج منقلب بسوی
دکوتی زدن را و از بروج ثابت بنا کی شهر کی و حصار کی و بروج از بروج
منقلب بقصد آن کار کی را و از بروج ذوجسدین اصلاح سلاح و ترتیب آلات
حرب و اگر ناظر نحس بود از بروج منقلب بنظر دوستی سفر و دخول بلد
و نزدیک بادشاه کی را و از بروج ثابت دخول بلد و ابتدا کردن عمارت و
اشتغال بسلطنت و بستن عهدی و از بروج ذوجسدین دیگر کارها
بدرک و از بروج آتشی ساختن برایه و کدخدائی زدن و اما اگر ناظر نحس
بود در وجیزی بود الا آنکه سعود بنحوست نظر از اجتماع بنظر سعود بود
شایسته سازی کی کشتن و پوشیدن کاری و در استقبال بر بندان آن اگر ناظر
بطارد بود و عطارد سعود بود مانند نظر سعود باشد و نظر دوستی تعلیم
و بحث و کتابت و جدال راشاید و اگر عطارد منحوس بود در وجیزی بود
خاصه که در نظر عداوت بود و بر جمله انتقال بروجی پسندیده باشد کی
کار را شاید که منسوب بود بان کوکب قمر از نحس و کید و مکر و خبث
و دزدی آید در طریقه محترقه و خلاصی از نحس منصرف بود و هیچ کار را
نشاید هیئت آنچه در تحت شعاع روزگاری تقویم بان احتیاج افتد

فصل سیم در معرفت اصولی که بدان احتیاج افتد در تحویلات
کی و نوعی اصلی و حالی قمر و صاحب مواضع او و کوکبی که کار را ابتدا تواند کرد
و با منسوب بود و طالع وقت و صاحبش و او تاد در تحویل کی نگاه
باید داشت و صلاح خانهای ان بود کی از نحس خالی بود و سعود بان
ناظر بود و صلاح حال کوکبی آن بود کی ایشان را قوت ذاتی بود و آن چنان

باشد

باشد که کوکب در خانه یا شرف یا بروج یا منقلبه یا در سعود و یا در ربع مغرب بود یا از
بروج زرد و یا در ربع مطلع صاعد باشد یا مستقیم السیر باشد یا زاید در سیر و یا
قوت مرئی بود و آن چنان بود کی در فرد یا مخبر یا اوتاد یا یکی از وتاد یا ناظر بطالع یا قمر
بروج وخانه موافق طبع باشد و سعود باشد و آن چنان باشد کی مخبر باشد
بسعود یا بنظر یا بتنظر و فرح حال بر حذر این معانی باشد و بر هبوط
و بروج و ضعیف و احتراق و بوبان و رجوع و خانهای نازیبا و ساقط و مخارج
خانها و امثال اینها و سعد قوی و خیر بنظر آید و ضعیف از خیر نباید و نحس قوی
از شر باز ایستد و ضعیف از شر بنظر آید و باید کی کوکب منقلب یا از بروج منقلب
ثابت یا از بروج ثابت اختیار کنند و آنچه مرتبه را بکوکبی کی مناسب آن
کار بود مثلا خانه خورشید و پوشیدن تاج قمر در بروج غیر ثابت مستقیم مزهره
زینت بست و عطارد را در بروج غیر ثابت و خانه کی سفر باشد و آبا کی
بکار باشد و متصل بسعدی و منصرف از نحسی و خانه سم کی خانه سفر است
و دهم کی خانه مقصد است بر هر مسعود و تعلیم در بر هر صورت مردم بود و آن
بر بهائی هر از اسبله و نبات اول قمر بود و مخارج عطارد از مرتبهی محمود و تمام رفتن قمر
از خانه مریخ و مشتری و قصد کردن از بروج آتشی و هوائی میلوحال یابد و نصف بردست
و منکب باید کی قمر در حیز نباشد و بنا ان باید کی قمر صاعد بود در شعاعی
بر بهرام ثابت یا ذوجسدین و در دخول در خانه نهار بر تیک عرب باشد و اعمار سلطانها
باید کی قمر در شرف بود یا در خانه آفتاب ناظر بآفتاب بنظر دوستی و بخارست
کردن را باید قمر در بروج منقلب مسعود باشد یا عطارد و فرخ وقت با قمر در بروج
منقلب باید اما در بروج منصرف از سعود و در شرف سعود و با قمر بر بروج نحس

کز این مختصر انتشار گیرد و ختم

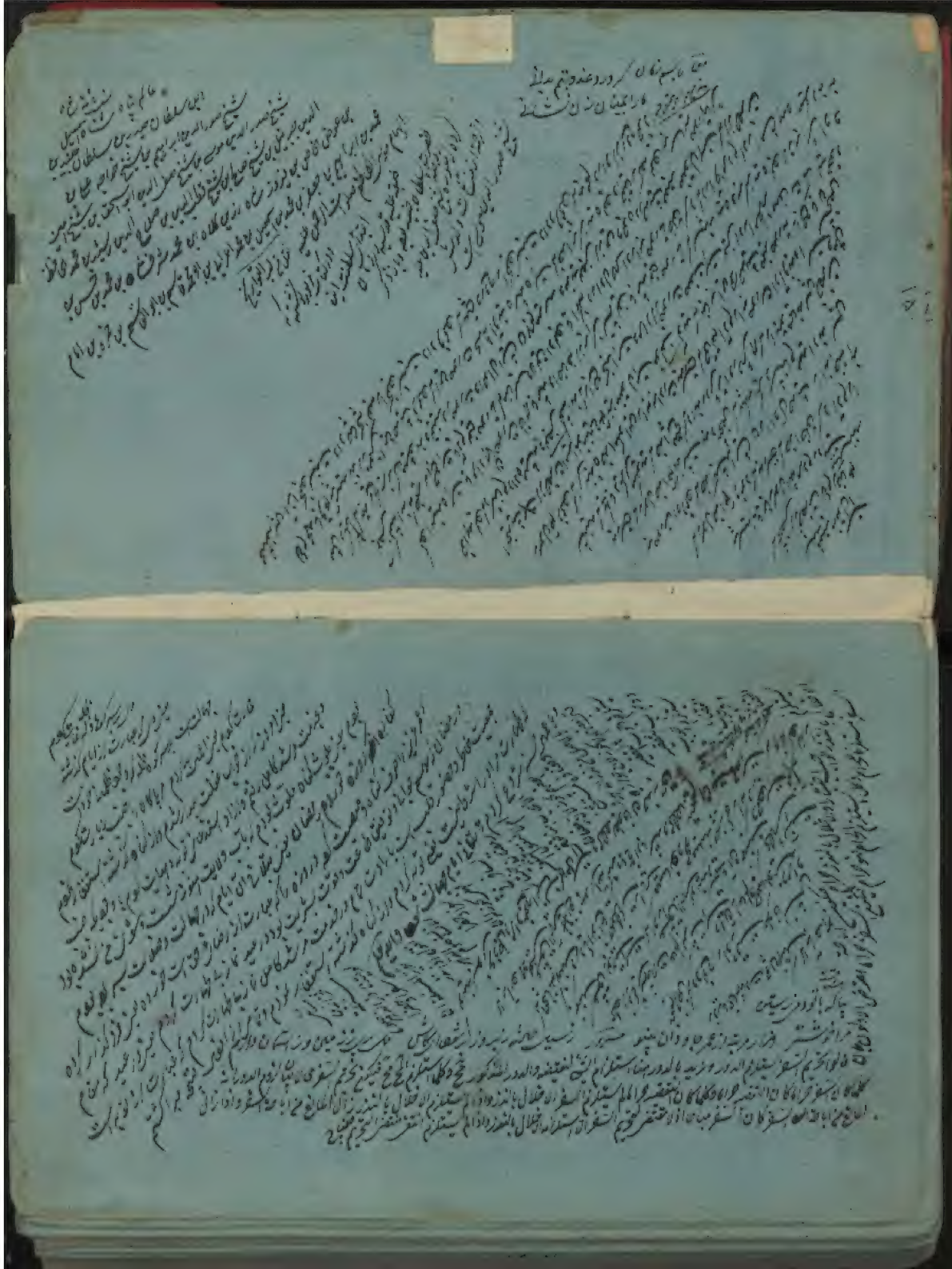

بسم الله الرحمن الرحیم

الله لله رب العالمین حمد اشکر به والصلوة علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین اما بعد
این کتابچه ایست مشتمل بر مقدمه و دو مقاله مقدمه در بیان آنچه پیش از
شروع در این علم دانستنی ست و آن دو قسم است قسم اول در آنچه تعلق
بمسمیات دارد و هر چه قابل اشاره حسی بود اگر بنفسه خود مقسمت پذیرد بود
آن را نقطه خوانند و اگر در یک جهت مقسمت پذیرد بود آن را خط خوانند
و اگر در دو جهت یعنی در طول و عرض مقسمت پذیرد بود آن را سطح خوانند و اگر
در سه جهت مقسمت پذیرد بود آن را جسم خوانند و خط یا مستقیم بود یا منحنی
مستقیم آن بود که نقطه‌های که در وی فرض کنند همه یک بار نشسته و منحنی
آن بود که بعضی نباشد و سطح نیز مستوی بود یا غیر مستوی مستوی آن
بود که راست بر هر خط که در وی فرض کرده باشند مستقیم راست آید
هیچ جا بیرون نیفتد و غیر مستوی آنست که نه اینچنین باشد و جسم آن
خط نخستین سطح مستوی محیط شود چنانکه در آن سطح نقطه فرض توان کرد که
خطها مستقیم که از آن نقطه بآن خط کشند همه برابر باشند آن سطح
دایره خوانند و آن خط را محیط دایره و نقطه مستدیر نیز گویند و آن نقطه را مرکز

گویند و هر یک از آن خطهای مستقیم را نصف قطر گویند و هر خط مستقیم که
دایره را بدو پاره کند آن را وتر گویند و پاره که از محیط پاره کند آن را
قوس گویند اگر بر گذرد آن را قطر خوانند و از این شکل تصور این قسم
آسان شود و سطح که یک خط بازیابد با و محیط شود
آن را شکل سطح خوانند پس اگر به خط با و محیط شود آن را
مثلث خوانند به این شکل و اگر چهار
خط با و محیط شود آن را
مربعت خوانند به این
شکل و اگر پنج خط با و محیط شود آن را مخمس خوانند
و شکل او اینست از این
قیاس و هر جسم که یک سطح یا زیاده با و محیط شود آن را شکل مجسم خوانند
پس اگر شکل مجسم چنان بود که نقطه در میان او فرض توان کرد که هر خط
که از آن نقطه بمحیط او جسم بر استقامت بگشند برابر باشد آن شکل
کره خوانند و آن سطح را که بدید کرده سطح مستدیر نیز گویند و آن نقطه را مرکز
کره و آن خطها را اطراف نظر بر چون سطح مستوی کره را بدو پاره
کند دایره حادث شود پس اگر آن سطح مرکز کره را بدایره حادثه خوانند
و اگر نه دایره حادثه کوچک خوانند و زاویه که از دو خط مستقیم بدید شود و هر دو
مستقیم آن بود که از احاطه دو خط بسیط پدید شود و چنین سه گونه شکل پدید
گونه از این بدید آید شکل که او را مخروط خوانند پس اگر این مخروط بر دو هر سه
گونه راست فرض کرده شود و آن را بر چهار زاویه مساوی قسمت شود آن را دو قائمه گویند
و هر یک از آن دو خط را که بود بر آن دیگر چنانکه در این شکل
و اگر زاویه‌ای مختلف حادث شود بزرگتر را منفرجه خوانند و خرد را

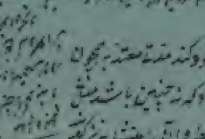

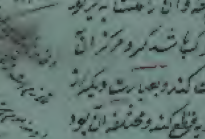

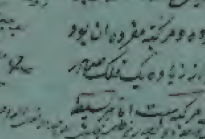

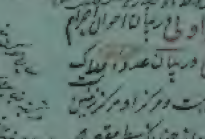

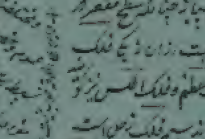

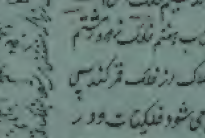

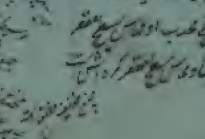

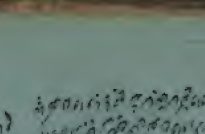

سیم کره آب چهارم کره خاک این هر دو کره بمنزله یک کره اند و چون آب احاطه خاک
نموده است و بر زمین ناهموار ده یک قریب بهی از کره زمین ناهموار چنانکه یک سطح مستدیر
بجمیع سطح مقعر هوا باین هر دو کره محیط شده است و بلندیهای پست تمامی کره روی
زمین است اورا از کره بدین جسته بدون خبره بحجة الله نسبت بر زمین
مقدار شمرده نشود و آن ضئیل ترین کوهی است بر محیط دایره بجای سطحی و میان

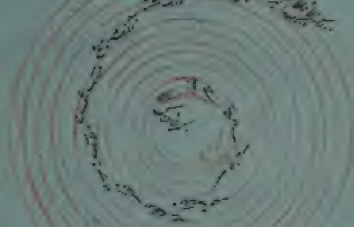

مرد دایره بجای فلک
مغربیت باب
دویم در بیان دایره
مشهوره از عظام و
صغار و قوسهائی
مشهوره خطوط بر
دایره راسیصد و
شصت قسم متساوی

قسمت کنند و هر دایره را صد و بیست قسم و هر قسمی را درجه گویند
و باز هر یک درجه را بشصت قسم متساوی جزء کنند و هر یک را دقیقه
گویند و باز هر یک دقیقه را بشصت قسم کنند و هر یک را ثانیه گویند و همچنین
ثالثه رابعه و خامسه را بهمین قاعده در کره ثابت افتد و هر قوسی که کمتر از نود درجه
باشد حاد گویند و اگر نود درجه آن قوس گویند و از دو دایره عظام مشهوره منطقه
فلک اعظم است و آن را معدل نهار نیز گویند و دو قطب او را دو قطب عالم
گویند یکی را که در جهة جنات انعش است قطب شمالی و دیگری را قطب جنوبی

دایره که میان مغرب و افق است از جانب مغرب آن را ارتفاع آن نقطه گویند اگر
آن نقطه فوق الارض باشد و انحطاط آن نقطه گویند اگر آن نقطه تحت الارض باشد
و قوسی را افقی که میان این دایره و اول سمت الرأس افتد از جانب قرب آن را قوس
سمت آن نقطه مفروضه گویند و سمت آن نقطه نیز گویند و اگر این نقطه تحت الارض
باشد آن را سمت انحطاط آن نقطه گویند و از زوایای مشهوره صداعات معمول
و صداعات بومی نیز گویند و آن صفاری بود که موازی معدل النهار رسم
شود و از حرکه نقطهای مفروضه مانند مراکز کواکب بمراتب حرکه معدل النهار رسم
مدارات آن نقطه گویند که از مرکز او رسم شده باشد و از دایره مرکز کوکب آنچه
فوق الارض باشد قوس النهار آن کوکب گویند و آنچه تحت الارض باشد
قوس لیل خواند گویند و آنچه میان افق و دایره حس که بنقطه مشرق و مغرب رود
واقع شود از دایره حس النهار آن کوکب و فاضل میان هر یک از قوس النهار
و قوس لیل کوکب و میان نصف خط رابطه منصف تمام میان النهار آن کوکب
و آنچه میان مرکز کوکب افق واقع شود مدار دایره گویند و مدارات عروض است و آن
صفاری بود موازی فلک البروج که از رسم نمودار حرکه نقطهای مفروضه بحرکه فلک تحت
و منظرات است و آن صفاری بود موازی افق و آنچه فوق الارض باشد
منظرات ارتفاع و آنچه تحت الارض باشد منظرات انحطاط گویند یک
منظره که مماس سطح ارض باشد آنرا افق حسی گویند و افق مذکور را افق
حقیقی و بارهٔ قسمی مشهوره راه نمایند طول بلد و تقویم کواکب و اطوال آن هر یک در محل
که تقریب اقتضا کند بیان کرده خواهد شد **باب پنجم** در بیان بعضی
و حرکه فلک الافلاک که آن را فلک اعظم نیز گویند و فلک البروج که آن را
فلک هشتم نیز گویند و کیفیت قسمت فلک البروج و ذکر شمه از احوال ثوابت

هر یک ازین دو نقطه نیمه شده و بیست و پنج ستاره‌ای که مرکز ایشان مرکز عالم است در فلک نهم هیچ ستاره نیست و هیچ ثوابت در بعض فلک هشتم مرکوز نه و فلک هشتم در غرب شبانه روزی حرکتی دارد و مرکز او از مشرق بمغرب میل دارد و فلک هفتم و فلک ششم و فلک پنجم و فلک چهارم و فلک سوم و فلک دوم و فلک اول همه بحرکت فلک هشتم در همین مدت حرکت میکنند و مرکز هر یک از ایشان مرکز عالم است و مرکز هر یک از ایشان بر سطح فلک بالاتر از خود است و مرکز فلک اول بر سطح فلک هشتم است و مرکز فلک هشتم مرکز عالم است و مرکز فلک نهم نیز مرکز عالم است و مرکز فلک نهم مرکز عالم است و مرکز فلک نهم مرکز عالم است و مرکز فلک نهم

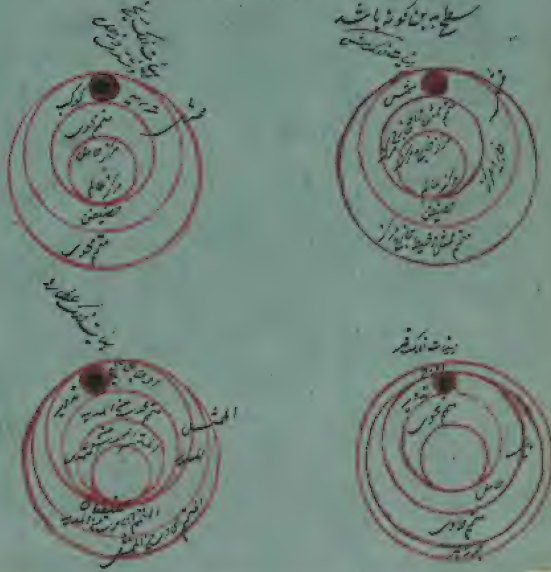

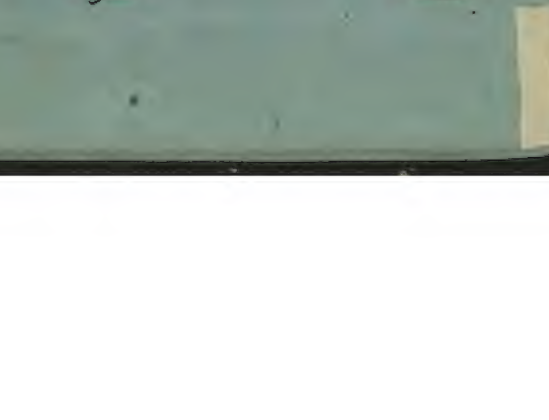

باب پنجم در حرکات کواکب سیاره و حرکات ایشان و آنکه بعضی
از مغرب بشرق است و بعضی برعکس آنچه از مغرب بشرق است از آنچه حرکت
افلاک نهم است اسرع حرکتی از افلاک ثوابت بود و بدین حرکت جمیع اجرام
حرکت کنند تا طلوع قمر و طلوع حاصل شود و حرکت خاص هر کوکبی است و آن
هر شبانه روزی پنج درجه و نه دقیقه و هفت ثانیه باشد و حرکت افلاک
حاصل است و آن هر ذره را مسیر حرکت خاص کوکب است و علی رد حرکت
آن زحل را هر شبانه روزی دو درجه و نیم و چهار دقیقه و هشتاد و چهار ثانیه و
مریخ را سی و یک دقیقه و بیست و هفت ثانیه و مشتری را سه درجه و پنج دقیقه و نه ثانیه و
حد دقیقه و چهل و سه ثانیه و اینچه از شش قایمه حرکت نه در عطارد است
و آن مثل حرکت خارج شمس است و حرکت خاص زهره است و آن هر شبانه
روزی سه دقیقه و یازده ثانیه باشد و حرکت ذیل قمر است و آن هر شبانه
روز سه دقیقه و یازده ثانیه باشد اما تا دو بر چیزی شامل از شش نیستند
و اجرام اگر اعلای ایشان بر توالی حرکت کنند اسفلی بر خلاف توالی حرکت خواهد کرد
چنانچه در تجزیه است یعنی چون کوکب غیر قمر را کرا علا بر خلاف توالی باشد
اسفل بر توالی خواهد بود چنانچه در تجزیه است کرا علا را اعتبار کنند
و حرکت نهم را در حرکات شمرده اند و بیاورند در حرکات غیر
و حرکت نهم را خاصه نیز خوانند و قمر را در شبانه روزی سیزده درجه و نیم
پنج و چهار ثانیه باشد و هر یک از کواکب علویه را بقدر فضل حرکت خارج و کرّ
شمس بر حرکت خاص و زهره را سی و شش دقیقه و پنج و نه ثانیه باشد
و عطارد را سه درجه و شش دقیقه و بیست و چهار ثانیه باشد **باب**
ششم در بیان احوالی که عارض می شود سیاره را و آن چهار فصل است

فصل اول

فصل اول در آنچه بواسطه طول حایل می شود طول کواکب را و تقویم کواکب نیز گویند و آن
یعنی بود از ضبط بروج و اوائل و مواضع کواکب بطول و مراد بموضع کوکب بطول اقرب
خطیه که از مرکز عالم بر کوکب گذرد و بفلک اعلا منتهی شود اگر کوکب عرضی نباشد و آن
نقطه مطلع است بر موضع کوکب بر طرف خط مکوکب گذرد و منطقة البروج را یعنی اقرب نقاط کره
نقطتین بطرف نقطه گذرد و این خط را خط التقویم گویند و حرکت که کوکب بآن حرکت
این قوس را قطع کند حرکت طول و حرکت تقویم گویند چون هر یک از سیارات را
افلاک متعدد است و هر کدام بحرکت مخصوص بآن حرکت تقویم سیارات را
مختلف باشد مثلاً شمس را دو فلک است یکی حامل و حرکت او متشابه است که در مرکز
عالم و دیگر خارج مرکز و حرکت او در مرکز عالم متشابه نیست بلکه حول مرکز خود متشابه
و قمر را چهار فلک است یکی حامل و حرکت او متشابه است حول مرکز عالم
دیگر فلک تدویر و حرکت او متشابه است حول مرکز خود سیم حامل
و حرکت او نیز در مرکز عالم متشابه است اگر چه بواسطه تدویر حرکت
در مرکز خود متشابه باشد اما بنسبت با مرکز عالم متشابه نیست و چهارم
فلک مائل است و حرکت او حول مرکز عالم متشابه نیست بلکه حول مرکز خود
متشابه است و هر یک از علویه را سه فلک است یکی حامل و حرکت او
حول مرکز خود متشابه است و حرکت فلک حامل است و
حرکت او متشابه است حول مرکز خود نیز و متشابه حول مرکز عالم بلکه حول
نقطه متشابه است که از مرکز حامل در جانب اوج بقدر بعد مرکز حامل از مرکز
عالم قمر است بهر ثانیتی یعنی نقطه که بهر مرکز چون و این نیز از مشکلات این
فن است و سیم فلک است و حرکت او نیز در مرکز عالم متشابه نیست بلکه
حول مرکز خود متشابه است و عطارد را چهار فلک است یکی حامل و حرکت او

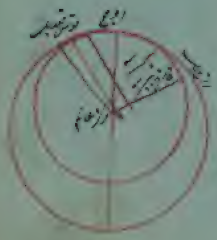

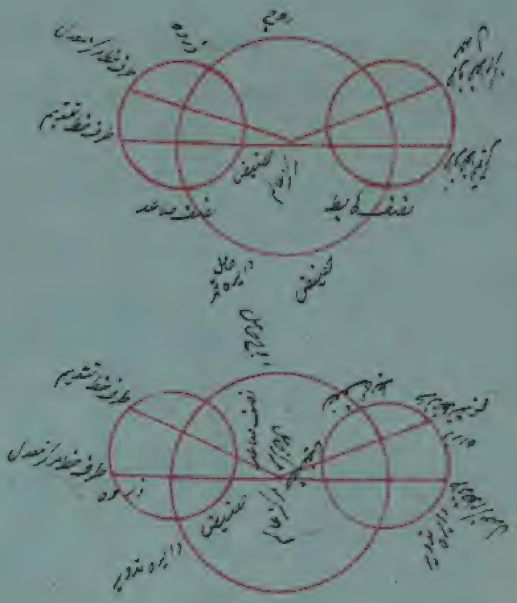

بعضی مرکز تدویر مجره را در بعد اوسط از حامل فرض کنند و من بعد اوسط را در تعدیل اول بیان خواهیم کرد و درین حال زاویه که میان دو خط مذکور در بیض خط تقویم و خط مرکز معدل واقع شود بحسب حصول کوکب در یکیک جزو از اجزاء تدویر استخراج کنند و آن را تعدیل اول و تعدیل بین مزدوج خوانند و هریک از زاویه تدویر و کم شدن زاویه مذکور را بحسب قرب و بعد مرکز تدویر از مرکز

می کنند و اما خط تقویم بن خط مرکز معدل بزاویه محیط میشوند و این زاویه بسبب قرب و بعد مرکز تدویر از مرکز عالم مختلف می شود لاجرم مرکز تدویر را در اوج حامل فرض کرده و مقدار این زاویه بحسب بعد کوکب از اوج جزء جزء از اجزاء تدویر استخراج کرده و آن را تعدیل اول و تعدیل بین مزدوج نامیده اند و باز از اوج این زاویه را بحسب زاویکه شدن مرکز تدویر بمرکز عالم بحسب هر جزوی از اجزای حامل استخراج کرده و آن را تعدیل ثانی و تعدیل بین مزدوج نامیده اند و باز این زاویه را بحسب زاویکه شدن مرکز تدویر بمرکز عالم بحسب هر جزوی از اجزای حامل استخراج کرده و آن را تعدیل دوم و تعدیل بین مرکب نامیده اند و آن را با تعدیل اول جمع میکنند و این مجموع تعدیل معدل مینامند و در قدام که در نصف کاهلبط بعد از تدویر این از دوره بحضیض رود تعدیل معدل را از وسط نقصان می کنند و مادام که در نصف صاعد بود یعنی در نصف دیگر بر وسط می افزایند تا تقویم حاصل شود چه اعلای تدویر مخالف تواند حرکت میکنند و اسفل بتوالی و در صورتیکه مادام که کوکب در نصف کاهلبط بود از تدویر تعدیل معدل را بر مرکز معدل می افزایند و مادام که در نصف صاعد بود از مرکز معدل نقصان می کنند تا تقویم حاصل شود چه اعلای تدویر بر توالی حرکت می کنند و اسفل بخلاف توالی و از بین دو شکل آنچه گفتیم آسان شود انشاء الله و تعالی

حرکة او بتوالی سریع تا به حیث کوکب در این حال مجموع هر دو حرکة خاصة او یعنی
حرکت کند و چون باسفل قدر برابر انتقال کند پیشتر نباشد از آن که او را بر حرکة
اسفل قدر او بر مخالفة بخلاف توالی است پس حرکة کوکب بقدر فضل
حرکة حامل بتوالی بر حرکة قدر بخلاف توالی حرکة کند و هر چند کوکب
بحضیض نزدیکتر شود حرکة قدر بخلاف توالی سریع تر شود و فضل
مذکور کمتر شود و کوکب بطیی تر نماید چون بنزدیک تر مکنه کوکب
بتوالی است کوکب راستیم گوییم تا بحدی که حرکة قدر بخلاف توالی با حرکة
حامل بتوالی مساوات کند و کوکب چند روز چنان نماید که بیک جا ایستاده
و در این گاه کوکب را مستقیم گویند و بعد از این حرکة قدر بخلاف توالی از حرکة حامل

بتوالی

بتوالی و کوکب بقدر فضل حرکة قدر بخلاف توالی از حرکة کند و درین
حال کوکب را راجع گویند و بعد از این هر چند که بحضیض قرب شود حرکة
او در رجعت اسرع شود تا بوقتی که کوکب بحضیض رسد و باکثر غایت سرعت
او باشد در رجعت و چون از حضیض گذرد در رجعت بطوی میل کند و تا حرکت
بطی تر شود تا آنجا که باز مستقیم شود و بعد از آن مستقیم شود و تا حرکت
در استقامت اسرع شود تا به نقطه رسد و حالت اول عود کند
و از آنچه گفتیم معلوم شد که کوکب در دایرة البروج بار مستقیم میشود و بار
بعد از استقامت و پیش از رجعت و این موضع را از قدر بر مقام اول گویند
و دیگری بعد از رجعت و پیش از استقامت و این موضع را مقام ثانیه
گویند و این فصل رابعه گوییم پس اگر مرکز قدر مقیم یا اقطار قدر اوج فتم
گیریم پس گوییم بعد مرکز خارج مرکز شمس از مرکز عالم باجزای که نصف قطر
خارج مرکز شمس بآن اجزا شصت درجه باشد دو درجه و یک دقیقه و بیست
و نه ثانیه است و بعد مرکز حامل قمر از مرکز عالم باجزای که نصف قطر حامل
درجه باشد ده درجه و بیست و سه دقیقه و بهمین اجزا نصف قطر تدویر
قمر پنج درجه و دوازده دقیقه است و بعد مرکز حامل از مرکز عالم بهمین اجزا
سه درجه و بیست و نه دقیقه است و سترا دو درجه و پنجاه و یک دقیقه است
و بعد مرکز حامل از مرکز مدیر بهمین اجزا نصف قطر تدویر
و بعد مرکز حامل از مرکز عالم بر یکقرانیت چنانکه
بعد مرکز حامل او از مرکز مدیر سه درجه است و همچنین بعد مرکز مدیر
از مرکز معدل المسیر و بعد مرکز معدل المسیر از مرکز عالم هر یک از این
الکن مدیر مرکز حامل را گردد مرکز خود و مرکز تدویر بعد بعد بر مداری که آن را

مدار مرکز حاصل خواهند پس لازم می آید که مرکز مدار دوم یکبار بر مرکز معدل المسیر منطبق شود و درین حال بعد او از مرکز عالم سه درجه شود و یکبار منطبق شود و درین حال بعد او از مرکز عالم نه درجه شود و در سایر احوال میان سه درجه و نه درجه باشد و جمیع متدیر که بیان کردیم باجراء اخاست که نصف قطر حامل بیان اجرا شست درجه باشد و باین اجراء نصف قطر تدویر مرخص را شش درجه و پنج دقیقه و یکدقیقه است و شش ثلث دقیقه و هشت دقیقه است و ثلث دقیقه و ربع دقیقه است و ثلث ثلث دقیقه است و ربع ثلث دقیقه است و ثلث ربع دقیقه است و ربع ربع دقیقه است و ثلث ثلث ثلث دقیقه است و ربع ربع ربع دقیقه است و ثلث ثلث ثلث ثلث دقیقه است و ربع ربع ربع ربع دقیقه است و ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث دقیقه است و ربع ربع ربع ربع ربع دقیقه است و ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث دقیقه است و ربع ربع ربع ربع ربع ربع دقیقه است و ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث دقیقه است و ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع دقیقه است و ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث دقیقه است و ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع دقیقه است و ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث دقیقه است و ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع دقیقه است و ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث دقیقه است و ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع دقیقه است و ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث دقیقه است و ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع دقیقه است و ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث دقیقه است و ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع دقیقه است و ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث دقیقه است و ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع دقیقه است و ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث دقیقه است و ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع دقیقه است و ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث دقیقه است و ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع دقیقه است و ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث دقیقه است و ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع دقیقه است و ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث دقیقه است و ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع دقیقه است و ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث دقیقه است و ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع دقیقه است و ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث ثلث دقیقه است و ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث دقیقه است و ربع دقیقه است و ثلث ث

رسد دقطر دیرباز سطح مایل در آید و بعد از آن حالهٔ او عود میکند و اما آنچه گفتیم لازم می آید که ذروه علویه تحیّر از مایل در جانب منطقه باشد و حضیض در خلاف آن جانب و اما در سفلیه بین مرکز حق مرکز تدویر منطقه باشد بین الاعتدالین باشد او بخلاف او یعنی حضیض سفلیه بین رأس است و چیز مرکز تدویر از او دو کند ذروه میل کند از مرکز او به شمال و اما عطارد از جنوب و سبب حضیض بخلاف اینهاست میل او دایم بین میل مرکز تدویر باشد تا آنگاه که مرکز تدویر منطقه رسد و اختلاف میل قطر را ببرد و حضیض او بعد از آن میل منتقص میشود تا وقتی که مرکز تدویر بحضیض رسد و قطر تدویر باز منطبق شود بر سطح مایل و بعد از آن باز ذروه میل کند از مرکز او به جنوب و اما عطارد به شمال و این نزد ایشان در عقده و کبر بعکس این است یعنی میل منتقص میشود تا آنگاه که مرکز تدویر باوج رسد و حالهٔ او عود کند و این غرض را میل ذروه و حضیض گویند و غایت این میل مر شمس را شش درجه است و شش ربع درجه و مر زهره را سه درجه و نیم و مر عطارد را بیست و شش دقیقه و مر مریخ را دو درجه و بیست و شش دقیقه است و مر مشتری را نیم درجه و مر زحل را یک درجه و بیست و شش دقیقه قوس واوج مشتری در بیست و نه درجه و سی و دو دقیقه سنبله و اوج مریخ در بیست و دو درجه و سی و یک دقیقه اسد و اوج زهره در بیست و دو درجه و بیست و پنج دقیقه جوزا و اوج عطارد بین اوج مدبر او در چهارده درجه و بیست و دقیقه عقرب است اما جوزهرات رأس حمل مقدم است بر اوج او بصد و پنجاه و دو درجه و ذنب او متأخر است از اوج او بسی و دو درجه و رأس مشتری مقدم است بر اوج او بهشت درجه و رأس مریخ مقدم است بر اوج او بشود و چهار درجه و رأس زهره مقدم است بر اوج او بشود و دو درجه و رأس عطارد متأخر است از اوج او بشود و دو درجه و این همه که ذکر کردیم بحسب رصدهاست

فصل چهارم

در بیان احوالی که عارض می شود کواکب را در طول و عرض باهم کواکب را در حضیض صاقر را گاه چنان می شود که موضع حقیقی این کواکب فی الواقع

و بعد از آن مناقص می شود تا آنگاه که مرکز تدویر بنقطه رسد دقطر بعینه در سطح مایل در آید و چون مرکز تدویر بنقطه رسد دقطر مساوی بجنوب میل کند و طرف سماکی بشمال و منازله میشود تا آنگاه که در منتصف مابین الاعتدالین بنقطه رسد بعد از آن مناقص میشود تا مرکز تدویر باز بر اس رسد و قطر در سطح مایل در آید و بعد از آن حالهٔ او عود میکند و این عرض را عرض دراب و اخفاف و التواکو بند و غایت این مر زهره را سه درجه و نیم و عطارد را هفت درجه و ده دقیقه است و این فصل را بذکر مواضع اوجات و جوزهرات کواکب ثابت خواهیم کرد انشاء الله تعالی چون ختم کنیم بیان کوئیم در تاریخ اول سال نهم سال مقتصد و چهل و یکم از هجرت نبی صلعم که ما پنج عدد را بران وضع کردیم اوج شمس در دو درجه و بیست و شش دقیقه سرطان واقع است و اوج زحل در شانزده درجه و پنجاه و شش دقیقه قوس و اوج مشتری در بیست و نه درجه و سی و دو دقیقه سنبله و اوج مریخ در بیست و دو درجه و سی و یک دقیقه اسد و اوج زهره در بیست و دو درجه و بیست و پنج دقیقه جوزا و اوج عطارد بین اوج مدبر او در چهارده درجه و بیست و دقیقه عقرب است اما جوزهرات رأس حمل مقدم است بر اوج او بصد و پنجاه و دو درجه و ذنب او متأخر است از اوج او بسی و دو درجه و رأس مشتری مقدم است بر اوج او بهشت درجه و رأس مریخ مقدم است بر اوج او بشود و چهار درجه و رأس زهره مقدم است بر اوج او بشود و دو درجه و رأس عطارد متأخر است از اوج او بشود و دو درجه و این همه که ذکر کردیم بحسب رصدهاست

فصل چهارم

در بیان احوالی که عارض می شود کواکب را در طول و عرض باهم کواکب را در حضیض صاقر را گاه چنان می شود که موضع حقیقی این کواکب فی الواقع

مرئی میشود و هم در عرض بیشتر است که خط خارج از مرکز عالم
هر گز کوکب را قطع نمیکند بلکه هر موضع که ناظر بر مرکز کوکب رفته است
و این زاویه قطع را زاویه اختلاف منظر میگویند و صورتش اینست

و اگر قطع مرئی کوکب بقدر
این زاویه از ارتفاع
حقیقی که مرسوم دارین
وقت است که کوکب بهست
رسیده باشد کاکر
کوکب بهست رسیده باشد
هر خط بر یکدیگر
منطبق میشوند و هر

چند کوکب از سمت رأس دور تر باشد با فق مستقیم نزدیکتر باشد
و اختلاف منظر بیشتر باشد و غایتش وقتی بود که کوکب بر افق مستقیم
بود و چون در دایره عرض گذرانیم که بر موضع حقیقی کوکب بر آن طرف
منظر بود گذرا از مرکز عالم بر مرکز کوکب که رسیده منتهی شده باشد بسطح فلک
اعلی و دیگر چون موضع مرئی کوکب آن طرف خط بود که از مرکز عالم بود از آن
خط گذرا از موضع ناظر بر مرکز کوکب گذرد و بیرون آمده منتهی شده باشد
بسطح فلک اعلی کاه باشد که هر دو زاویه عرض بر یکدیگر منطبق شوند و
آن وقت بود که کوکب بر دایره وسط السماء رسیده باشد و در این حال
کوکب را اختلاف در طول نبود و موضع مرئی کوکب در طول یعنی موضع
حقیقی کوکب بود در طول و آنچه از دایره عرض میان موضع حقیقی و موضع مرئی

باشد و این در این حال یعنی اختلاف منظر بست و آن را اختلاف عرض گویند و
گاه باشد که این دو دایره منقاطع شوند و فلک البروج با هر یک بر نقطه دیگر منقطع
گردند و در این حال موضع مرئی کوکب در طول غیر موضع حقیقی کوکب بود در طول و
قوسی از منطقه البروج میان این دو دایره عرض باشد آن را اختلاف منظر گویند
و عرض مرئی کوکب گاه باشد که مساوی عرض حقیقی باشد و در این حال
کوکب را اختلاف عرض نبود و گاه باشد که زیادت از عرض حقیقی بود و گاه باشد
که کمتر از عرض حقیقی بود و هر یک از این سه گونه را اختلاف عرض گویند
و گاه چنان اتفاق افتد که کوکب بر منطقه البروج باشد و منطقه البروج بسمت
رأس گذشته باشد در این حال کوکب را اختلاف عرض نبود و اختلاف
منظر یعنه اختلاف طول باشد **فصل چهارم** در بیان احوالی
که عارض می شود کوکب را در اوضاعی که نسبت با یکدیگر دارند از
جمله آن احوال است که قمر را عارض می شود قیاس باید کرد آنچ
چنان است که قمر هم کثیف صقیل است و از مقابله آفتاب
نور کسب کند و چون گردیت و از آفتاب جدا تر همیشه
قریب یکنیمه او مظلم و در اجتماع نیمه مظلم او طرف مابود و از
ضوء او هیچ نمایه و این حال را محاق گویند و چون از اجتماع
گذرد و دوازده درجه تقریبا از آفتاب دور شود قدری از
نصف مضیئی نمایان شود و آن را هلال گویند تا بیست و دو مقدار مرئی
از نصف مضیئی زیاده می شود و چون مقابل آفتاب رسد نصف
مضیئ تمام هویدا شود و آن را بدر گویند و چون از مقابله گذرد و
قدری از نصف مضیئی ناپدید شود و تا بیست و دو مقدار مرئی از نصف

مبین گردد و چون بزمان بمقابل رسد
نصف مضیئ صحیح نماید و نصف مظلم
تمام مواجه شود بعد ازان مایلست
او را عود کند و این صورت
استبان شود تصویر این اوضاع
که کنیم و اگر این اجتماع در حوالی

یکی از این دو عقده پس یا واقع شود قمر میان بصر و آفتاب حایل شود و گرفتگی
آفتاب را بهوشانه و این را کسوف و آفتاب گرفتگی گویند و کاهی بالتمام پوشد
چنانکه از آفتاب هیچ نماید این را کسوف محاق گویند و کاه پاره و او را پوشد
و این را کسوف جزئی گویند و نیز گاه که بر روی آفتاب نماید ان رنگ داشته
و اول گرفتگی از جانب غربی آفتاب پیدا شود از همین جانب ابتدا ان انجلا
باشد و اگر استقبال در حوالی یکی از دو عقده پیدا شود و زمین
میان ماه و آفتاب حایل باشد و نور آفتاب از ماه مسدود شود و آفتاب
بماه پس ماه بر نگ اصفر خواهد نماید و این حال را خسوف ماه گرفتگی
گویند و خسوف نیز گاه
کلی باشد و گاه جزئی
و خسوف و آنچه قمر
از جانب شرق تا
چند ساعت بگیرد
خسوف و بدایه
و انست که آفتاب

محیط

محیط متوسط بود میان
اوج قمر و مرکز تدویر او
بیاشش است کواوج
مرکز تدویر قمر و کاه
کاه مرکز شمس را نقطه
فلکیه اوج مثلا
و اول حمل محیط
شده و مرکز تدویر
حرکت حامل بر خلاف

روز بست و چهار درجه و بیست و دو دقیقه بتوالی حرکت کند و مایل باحوزه
اوج بخلاف توالی بر نه درجه و مرکز تدویر رانیز در کشنده بقدر حرکت خود تابع
یازده درجه و دوازده دقیقه پس بعد مرکز تدویر از شمس سیزده
درجه و دو دقیقه بتوالی حرکت کند بهمین مقدار بر مرکز تدویر نزدیکتر و
از اوج دورتر شود و همچنین او و هر یک از اوج و مرکز تدویر دوازده
درجه و یازده دقیقه می شود و ازین جهة حرکت حامل را بعد مضاعف
گویند یعنی بعد مرکز تدویر را از مرکز شمس چون مضاعف کنند بعد مرکز
تدویر باشد از اوج و از انچه گفتیم لازم آید که مرکز تدویر قمر همیشه از مرکز
واسقبال دور باشد و در ترابع شمس در حضیض بعد و در هر دو مرکز
یا در اوج و در حضیض کسر و صلی این توسط اوج مدیر عطارد را باشد
میان مرکز تدویر و او و اوج حامل او و بهمین است که هر کاه که مرکز
قمر بر او یا بر اوج حامل اوج شود بعد از آن مرکز تدویر بحرکت حامل بمقدار

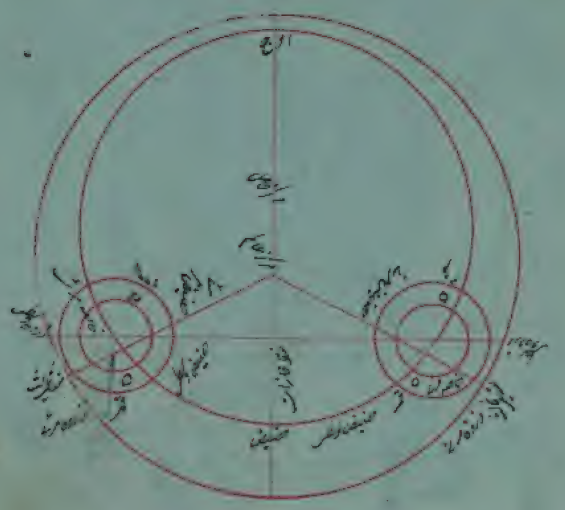

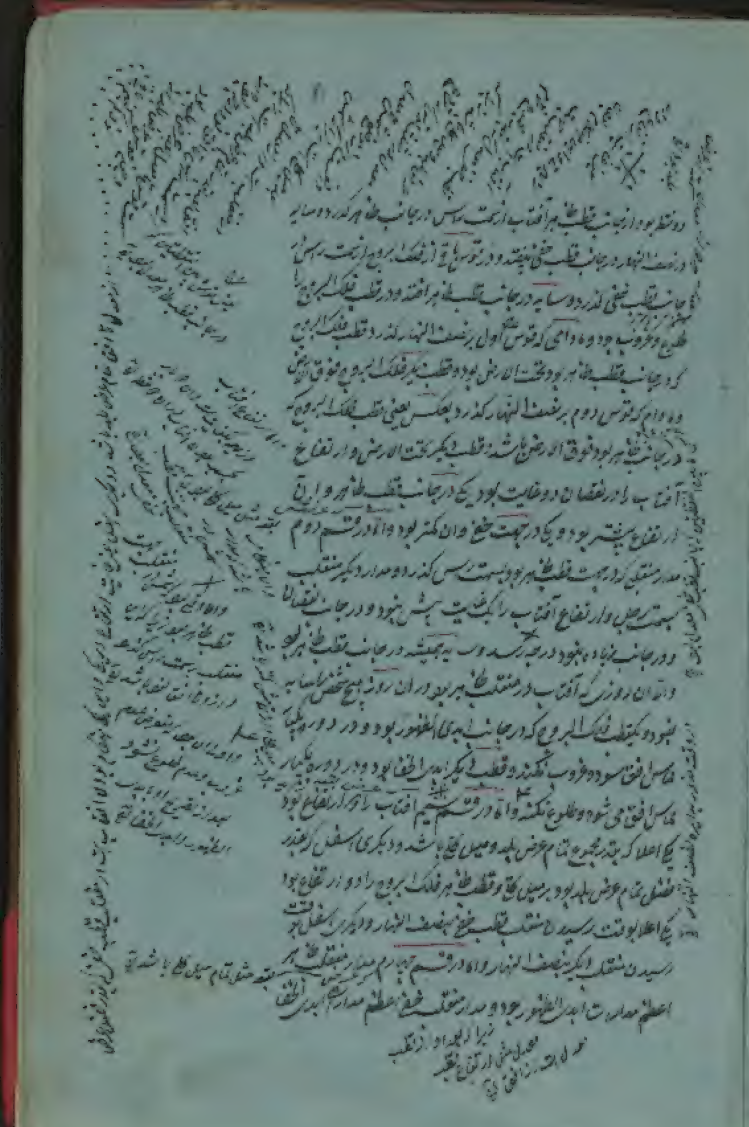

دو دوره یکدیگر منقلب می‌باشند و در این حال قطب بروج ظاهر
می‌گردد و اگر قطب بروج نفع بعد رأس و منطقه بروج
بر افق منطبق باشد و بعد از آن یک نیمه منطقه البروج یکبار از افق
برنیاید و یک نیمه دیگر یکبار از افق فرو شود و آن نیمه که از ارض
بود نیمه بروج طلوع میکند تا آنکه دوره معدل النهار بر افق طلوع کند
و آن نیمه که زیر افق الارض بود نیمه بروج غروب کند تا آنکه
معدل النهار و منطقه بروج غروب کند پس اگر قطب ظاهر شمالی بود آن نصف که از اول حمل تا
تا اول سرطان بود یکبار طلوع کند و دیگر نصف دوره یکدوره معدل طلوع
کند و اگر قطب ظاهر جنوبی بود بعکس این بود یعنی آن نصف دیگر نیمه بروج
در مدت یکدوره معدل طلوع کند و در این اطراف روزی افزاید تا یکدوره
معدل تمام روز شود و آن روز را شب نبود پس شب به بی آبه و می
افزاید تا یکدوره و نزدیک شب شود و آن شب را روز نبود و غایت ارتفاع
آفتاب در این بقعه نصف میل کلی باشد و در جانب شمالی با این افق عمارتی
شود و آن را در قسم پنجم اعظم مدارات ابدی الظهور منطقه البروج را
قطع کند بر دو نقطه که میان آن دو نقطه از نصف قطب کلی ظاهر بر ارتفاع
عرض بلده بود و اعظم مدارات ابدی الخفا نیز منطقه البروج را بدو نقطه
متساوی المیل در جهت قطب جنوبی قطع کند و منطقه البروج با این چهار نقطه
پنجاه درجه منقسم شود یکی ابدی الظهور و در مقابل آن منقلب قطب ظاهر
و مدت بودن آفتاب در این قوس نهار طول بود و دیگر دو ابدی الخفا و در
مقابله منقلب دیگر بود و مدت بودن آفتاب در این قوس لیل طول بود
و دو طرف قوس اول تماس افق شود و غروب کنند و دو طرف قوس دوم

تماس افق شود و غروب کنند و دو طرف قوس دوم تماس افق شود و طلوع
کنند یعنی آن قوس پیش از آنکه طلوع کند و معکوس کند یعنی آن قوس
پیش از آنکه طلوع کند بخلاف آنست و مستوی غروب کند و اگر قطب ظاهر
شمالی بود و مستوی طلوع کند و معکوس غروب کند یعنی آن قوس پیش از آنکه
غروب کند اگر قطب ظاهر جنوبی بود و آن قوس که اول میزان تا منتصف
بود بعکس مذکور طلوع و غروب کند و در این اطراف منقلب ظاهر را و ارتفاع
بود یکی اعلی و آن نیمه بروج میل کلی و تمام عرض بلده باشد در جهت قطب مرتفع
راست رأس و دیگر اسفل و آن نیمه نقص عرض بلده بر خم میل کلی باشد
در جهت قطب ظاهر و قطب فلک البروج رابزیر دو آرتفاع بود یکی اعلی
و آن نیمه مجموع تمام عرض بلده و تمام میل کلی باشد و دیگر اسفل و آن نیمه نقص
عرض بلده بر خم میل کلی باشد و قطب ظاهر فلک البروج یا منقلب ظاهر بر
دو طرف دست راست بر نصف النهار بدو ارتفاع متساوی باشد و هم
چنین قطب بر منقلب قطع ظاهر در جهت آسمانه مقدر طلوع و غروب معکوس
افقی فرض کنیم که عرض شمالی در بعد شمالی باشد و در آن عرض دو
برج ابدی الظهور باشد و آن جوزا و سرطان بود و مدت بودن آفتاب
در این دو برج نهار طول بود و دو برج ابدی الخفا آن قوس و مدت
بودن آفتاب در این دو برج لیل طول باشد و هشت برج
باقی را طلوع و غروب باشد و چهار برج که منتصف آن اول حمل بود
طلوع کنند و مستوی غروب کنند و چهار برج دیگر که منتصف آن اول
میزان باشد بعکس یعنی مستوی طلوع کنند و معکوس غروب کنند پس
در وقتی که اول سرطان بر ارتفاع اعلی باشد در جانب جنوب و آن چهل و

سه درجه نیم بود و اول میزان بر مطلع اعتدال باشد و اول حمل بر مغرب اعتدال و نصف ظاهر فلک البروج در جانب جنوب و مطلع اعتدال باشد و قطب فلک البروج بر ارتفاع اسفل بود و آن سی و شش درجه و نیم باشد و در آن وقت مبدأ فلک بدین شکل باشد و چون بحرکت اولی حرکت

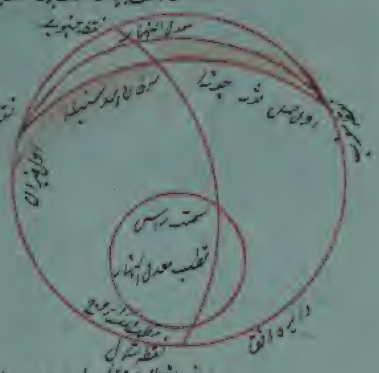

کند اجزای میزان و مغرب جنوبی مغرب کنند و اجزای حمل و ثور مشترک غروب کنند بدانکه مطلع هر جزوی از اجزای میزان از مطلع مجاور او کمتر باشد و مجموع میزان اعتدال اخیر

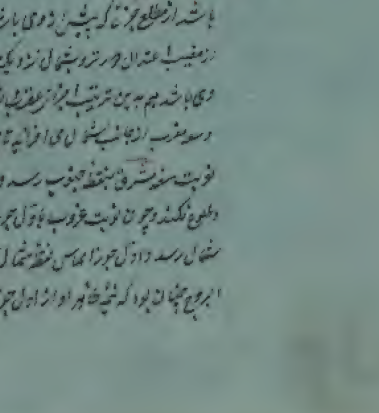

باشد از مطلع جزئی که پیش از وی باشد و مغرب جزئی از اجزای حمل از مغرب اعتدال اخیر نزدیکتر شود از مغرب جزئی که پیش از وی باشد و همچنین هر جزوی که پیش از وی باشد هم بدین ترتیب اجزای عقرب و ثور را مسعده مشرق از جانب جنوب رسد مغرب از جانب شمال می افتاد تا بنوبت مطلع اول قوس رسد نوبت سعده مشرق بنقطه جنوب رسد و اول قوس مماس نقطه مغرب شود و طلوع نکند و چون نوبت غروب باول جوزا رسد نوبت سعده مغرب بنقطه شمال رسد و اول جوزا مماس نقطه شمال شود و غروب نکند و وضع فلک البروج چنان بود که نقطه ظاهر او از اول جوزا تا اول قوس بر جانب مغرب

بود

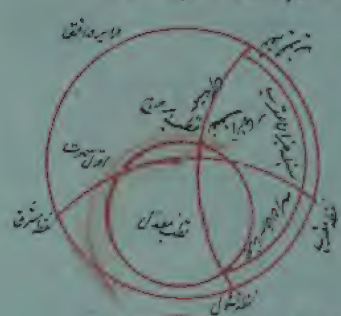

بود از نقطه شمال تا نقطه جنوب تقاطع فلک البروج بر دایره اول همسوت باشد از جانب مشرق و وضع فلک بدین شکل بود باشد بعد از آن چون حرکت کند اول جوزا از نقطه شمال از افق بلند شود و در جانب مشرق تا آنجا و اول قوس از نقطه جنوب فرو شود و در جانب مغرب آنجا و قوسی از ثور که با اول جوزا پیوسته بود از افق بر آمدن گیرد و معکوس یعنی آخر برج پیش از درجه پست و نهم و درجه پست و نهم پیش از درجه پست و هشتم تا تمام ثور طلوع کند و بعد از آن بترتیب اجزای حمل نیز طلوع کند و هر جزوی از اجزای این دو برج طلوع کند مطلع او از نقطه شمال دورتر و مطلع اعتدال نزدیکتر شود از مطلع جزئی که پیش از او طلوع کرده باشد و هر جزوی که طلوع کند غیر او از اجزای عقرب و میزان غروب کند و مغرب هر جزوی از نقطه جنوب دورتر و بمغرب اعتدال نزدیکتر شود از مغرب جزئی که پیش از او غروب کرده باشد تا تمام ثور و حمل از ربع میان شمال و مشرق باشد بر این وجه و تمام عقرب و میزان در ربعی که میان جنوب و مغرب باشد فرق شود و چنان نوبت بطلوع اول حمل رسد از نقطه مشرق طلوع کند و اول میزان از نقطه مغرب غروب کند و در ربع وقت نصف ظاهر از فلک البروج که از اول حمل تا اول میزان بود در جانب

شمال بود از مطلع اعتدال تا مغیب و اول سرطان بر ارتفاع اسفل بود از مغیب
شمال و آن سه درجه و نیم باشد و اول جدی تحت الارض با نخط مکمل بود
در جانب جنوب و آن سه درجه و نیم باشد و هر دو بر نصف النهار باشد و
قطب بر فلک بروج بر نصف النهار بود در جانب جنوب بسمت سر و
ارتفاع او هشت درجه و شش درجه و نیم باشد و بنبات فلک چنین شکل باشد

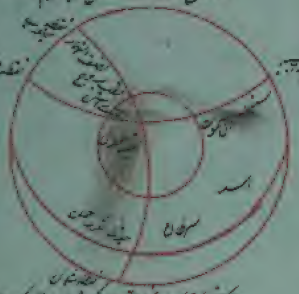

و بعد از ان بحرکت اول بر قوس نقطه حوت و ثلثین کرنده تا بر آمدن کرنده تا بر بعی که بین مطلع اعتدال و نقطه جنوب باشد

و سنبله و اسد طلوع کنند در بعی که بین مغیب اعتدال نقطه شمال باشد تا چون نوبت طلوع باول دلو رسد راس افق بر نقطه جنوب شود و بر بنا یه و نوبت غروب باول اسد رسد راس نقطه شمال شود فرو نشود و نصف ظاهر فلک البروج از اول دلو تا اول اسد در جانب مشرق بود از نقطه جنوب تا نقطه شمال و مقلب ظاهر فلک البروج بر دایره اول السمت باشد در جانب مغرب و در آن وقت فلک بر این شکل باشد

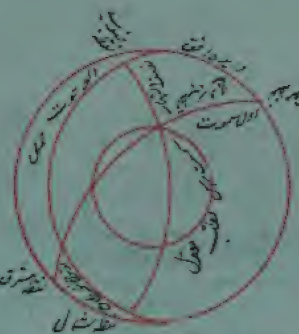

چون از اول بحرکت اول اسد از نقطه شمال برخیزد و در جانب مشرق بکند و اجزای اسد و سنبله مستوی طلوع کنند از ربعی که میان شمال و مشرق بود و اول دلو از نقطه جنوب از افق فرو شود و در جانب مغرب آید و اجزای درجات دلو و حوت مستوی غروب کنند در ربعی که میان جنوب و مغرب باشد تا چون نوبت طلوع باول میزان رسد از نقطه مشرق طلوع کند و اول حمل آن نقطه مقلب غروب کند و دفع اول از انجا که آغاز کردیم باز آید

باب پنجم در خواص مواضعی که عرضش ربع دور بود و آن در بعد افق رومی زمین خرد و نقطه نتواند بود و دایره معدل النهار با افق منطبق باشد و دور فلک قوی باشد و هر نقطه که بحسب حرکت اول بر مداری که موازی معدل النهار حرکت میکند نه طلوع کند نه غروب بلکه بر ارتفاع متساوی گردد سر میکرد و اگر قطب شمال معدل بر سمت راس بود نصف شمالی ظاهر بود و نصف جنوبی خفی و اگر قطب جنوبی بسمت راس بود بعکس این و طلوع و غروب نبود الا بحرکت ثابته پس هر کوکب که بحرکت خاصه خود از جهت شمال معدل النهار بجهت جنوب شود یا از جهت جنوب بجهت شمال آید طلوع کند یا غروب و چنین بر معدل النهار بود بر افق بود آفتاب در یکچندین سال که در ربع شمالی بود در افق که قطب شمالی بر سمت راس بود فوق الارض بود و در دیگر نیمه تحت

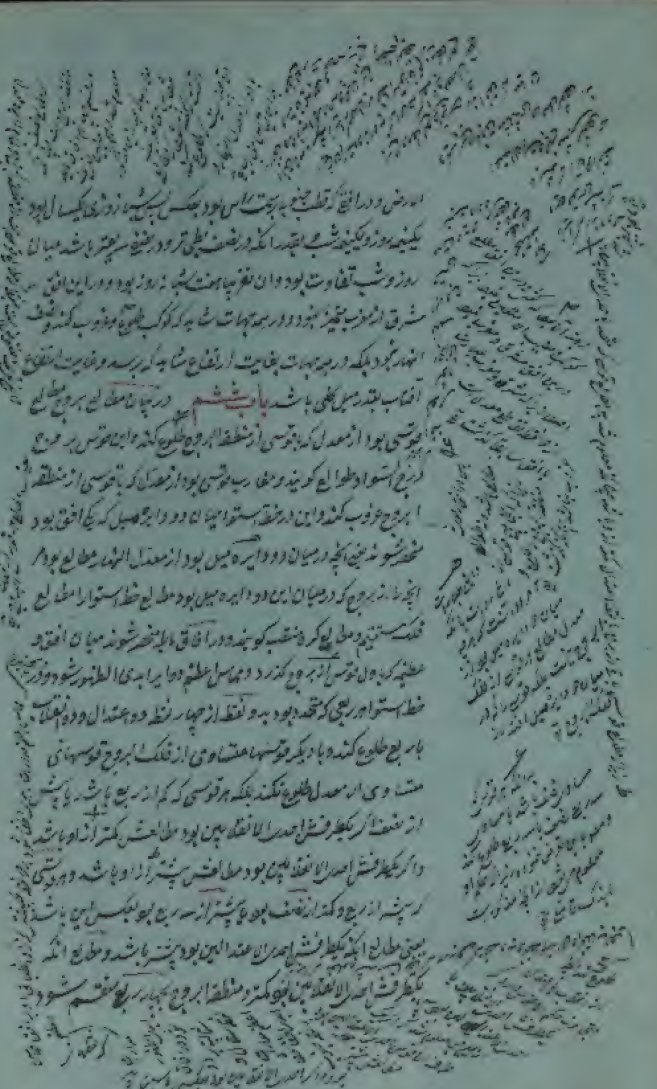

دقیقه اعتدال گوید با آن چیزی از فلک البروج طلوع کند بر تو اول را بنقطه مطالع از اعتدال تسمیه کنند و یعنی مطالع آنچه از راه اول بدان گیرند و آن ابتدای افقیست بر ابتدای آنکه گوید رصد ظاهر شده

باب هفتم

در بیان آنچه هم در درجه طلوع و درجه غروب درجه هم گوید درجه باشد از فلک البروج که با کوکب هم از نصف النهار گذرند و چون آنرا کسی بر احد الوسطین بداند یا عدیم العرض بود درجه کوکب بعینها درجه هم باشد و الا در یک نقطه دیگر باشد از فلک البروج و تقویس بینهما و منتصف هم گویند پس اگر درجه کوکب در قطع بود که از منقلب ظاهر یا منقلب خفی پیش از کوکب بنصف النهار رسد اگر عرض کوکب در جانب قطب ظاهر باشد و بعد از کوکب بنصف النهار رسد اگر عرضش در جانب قطب خفی بود و اگر درجه کوکب در نصف دیگر بود بعکس این باشد یعنی بعد از کوکب بنصف النهار رسد اگر عرض کوکب در جانب قطب ظاهر بود و پیش از کوکب برسد اگر عرضش در جانب قطب دیگر باشد و درجه طلوع درجه را گویند از فلک البروج که با کوکب بهم طلوع کند و درجه غروب درجه را گویند که با کوکب بهم غروب کند و حکم درجه طلوع و غروب در خط استوا آنست که هم درجه باشد با تفاوت واو و در غیر خط استوا در افق که عرضش زیر میل کلی بود کوکب پیش از درجه پیش طلوع کند اگر عرض کوکب در جهت قطب خفی باشد یعنی بعد از درجه طلوع کند و پیش از درجه غروب کند در افق که عرضش مساوی میل کلی باشد حکم طلوع و غروب بهم بود جز آنکه اگر کوکب در اعتدال باشد که قبل از او بگذرد و در جانب قطب خفی شود با درجه طلوع بهم غروب کند و در باقی احالت با طلعه منطقة البروج بل دقیقه که بهر یک از

اعتدال اگر چون کوکب بازاء کند و در جانب قطب خفی شود چون بعد نقطه بود کر بهت از پس گذرد از مستقبل خفی بهر بود نقطه مختلف منقسم شود بدو قسمی و منتصف اعتدال مذکور بود و دیگری عظمی و بر منتصف اعتدال دیگر بود پس اگر درجه کوکب درجه المنتطقین بود کوکب با درجه اش طالع طلوع کند و اگر درجه کوکب بگاز درجات نقطه صغری باشد بعد از درجه اش طلوع کند اگر عرض کوکب در جانب قطب ظاهر باشد و پیش از درجه اش طلوع کند اگر عرض در جانب قطب خفی باشد و اگر درجه کوکب از درجات نقطه عظمی بود حکم بعکس بود یعنی کوکب پیش از درجه اش طلوع کند اگر عرض در جانب قطب ظاهر باشد و بعد از درجه اش طلوع اگر عرض در جانب قطب خفی باشد و نیز منطقة البروج بدو نقطه دیگر که نظیر آن دو نقطه باشد بدو قطع مختلف منقسم شود و نقطه صغری و نظیر صغری مذکور و نقطه عظمی نظیر نقطه عظمی مذکور بود پس اگر درجه کوکب یکی از این دو نقطه باشد کوکب با درجه اش بهم غروب کنند و اگر یکی از درجات صغری باشد کوکب پیش از درجه اش غروب کند اگر عرض در جانب قطب ظاهر باشد و بعد از درجه اش غروب کند اگر عرض در جانب قطب خفی باشد و اگر درجه کوکب یکی از درجات نقطه عظمی باشد حکم بعکس این بود یعنی کوکب بعد از درجه اش غروب کند اگر عرض در جانب قطب ظاهر بود و پیش از درجه اش غروب کند اگر عرض در جانب قطب خفی بود و بباید دانست که هر کوکب که در قوس طلوع او در جانب نصف النهار بود که میان شمس و نظیر جزو اوست آن کوکب بروز طلوع کند و اگر در نصف دیگر بود آن کوکب شب طلوع کند و درجه غروب کوکب اگر در

در بیان صبح و شفق صبح روشنائیست که در جانب مشرق پیش از طلوع آفتاب پهن شود و شفق روشنائیست که بعد از غروب آفتاب در جانب مغرب باقی ماند و صبح و شفق بیکدیگر مشابه اند و بوضع مستدیر چنانچه در اول ظهور صبح روشنائی بغایت ضعیف و خلوان میباشد و آن را صبح کاذب می نامند و بعد ازان روشنائی بر افق پهن می شود و آنرا صبح صادق میگویند و بعد ازان سرخی میگراید و وقتی که آفتاب طلوع کند و شفق بکلی ازین بیت بعد از غروب آفتاب افق غربی سرخ ظاهر میشود و بعد از ان بیاض بر بیض و بعد ازان سیاهی بر بیاض طاری تا انگاه که بکلی منتفی شود و بتجربه ازین معلوم شده است که در ابتدای صبح و انتفای شفق انحطاط آفتاب هژده درجه و نیم باشد و وقتی که آفتاب در مقابله ظاهر بود اگر شفق با آن حد نرسد شاید که غایت انحطاط آفتاب درین عرض درین وقت بیشتر باشد و در افقی که عرضش زیاده از مذکور باشد شفق بنهایت نارسیده صبح پیدا شود چه تمام عرض این بلد کمتر از چهل و یکدرجه و نیم است پس بعد مقابله ظاهر از نقطه شمال کمتر از بیست و سه درجه بود پس در حالتی که آفتاب در مقابله ظاهر بود طلوع صبح پیش از تمام غروب شود

باب نهم

در بیان تاریخ سال و ماه و اجزای آن از شبانروز در ساعات و چون از همه انجام سماوی آفتاب و ماه اظهر است گردش سال و دور آفتاب نهاده اند و مدت یکدور آفتاب را یعنی از نقطه معلوم مفارقت او از نقطه چون اول حمل مثلا تا بوقت معاودت او بان نقطه بحساب اعتبار کرده اند و کردش ماه بدور ماه نامند یعنی از منکم مفارقت او از منکم معین با آفتاب چون اجتماع یا مقابله تا بوقت معاودت او بان منکم و منکم یکماه اعتبار کرده اند و چون دوازده ماه نزدیک بیکدور آفتاب بعضی دوازده ماه یکسال گرفته اند و این را سال قمری می گویند و آن دیگر را سال شمسی خوانند و چون دور ماه نزدیک است بمدت سیر آفتاب در یکبرج یکماه اعتبار کرده و ابتدای شمسی گویند و آن دیگر ماه قمری پس هر یک از سال ماه شمسی و قمری باشد و شبانروزی چنانست که حقیقتا و آن از دیگان دولت تا دیگر مغرب زمین از نیم روز نیست تا نیم روز دیگر و نزد منجمان از نصف النهار تا نیم شب تا نیم شب یکبار و هر طلوع و مقدار شب و روز بحسب اختلاف مختلف میشود چه آن بمقدار یکدور معدلست یا مطالع استوائی که آفتاب بسیر خاصه خود قطع کرده است از نیم روز تا نیم روز دیگر یا از نیم شب تا نیم شب دیگر و نزد مغرب و اهل شرع از اول شب اول شب دیگر و نزد بعض دیگر از اول روز است تا اول روز دیگر و درین دو اصطلاح مقدار شبانروز در هر افقی چیزی دیگر میشود و چون شبان روزی بحقیقت اطلاق کنند مراد مصطلح منجمان باشد دوم شبانروزی وسطی و آن مقدار یکدور فلک اعظم است با سیر وسطی شمس که بیست و یک دقیقه و هشت ثانیه و بیست ثالثه باشد و چون مطالع قوسی که آفتاب بسیر خاصه خود قطع میکند مختلف است از جهت آنکه سیر آفتاب گاه سریع میشود و گاه بطی چنانکه پیش معلوم شد است پس قوسی که آفتاب بسیر خود قطع کند

گاه زیرا از وسط میشبه گاه مقدم دوم آنرا بر مقدم اگر کواکب آفتاب بسرعت مبطوط
مختلف نشدی و ایام تموهای متساوی تقطیع کردی مطالع ازمنه متوسطها چنانچ
پیشتر ازین معلوم شده بهت متساوی میبود پس ایام و سبب متساوی شدی
روزهای حقیقی و شبانروزهای مختلف میشود چنانکه گاه شبانروز حقیقی زیاده
از شبانروز وسطی میشود گاه بعکس این و این تفاوت تا رسیده بدان ایام که
وان در یک روز و دو روز معلوم نشود اما چون مدت بسیار شود محسوس شود
و روز نزد یونانیان فارسی و روم از طلوع مرکز آفتاب بهت تا غروب آن
و نزد اهل شرع از طلوع صبح صادق بهت تا غروب تمام حرم شمس و چون این روز
معلوم شد ایام مطلقی شب نیز بآن معلوم شود چه ابتدای این از انتهای شب بهت
و ابتدای آن از انتهای آن و هر یک از شبانروز و سطی و حقیقی را بهت
چهار قسمت ملت و گویند و آنرا ساعات مستویه و معتدله نیز گویند
و اقسام حقیقی را ساعات حقیقیه گویند و نیز گویند از روز و شب یا بعد از رود
قسمت و گویند و آن را ساعات موقوته و زمانیه نیز گویند و اول ملت
که در آن سه آله عظیمه واقع شده باشد چون طلوع مشهور مشرق یا دولت یا
طلوع نیمه یا زوال یا غروب آنرا مبدا سازند تا منسوب او قات خواهند
و دیگر گویند که گویند بآن مبدا نسبت کنند و آن را تاریخ خوانند و آن
بحسب اصطلاح هر قومی جدا بود و بعضی را بیشتر شهرت تاریخ هجرت بهت و
تاریخ فرس و تاریخ دوم و تاریخ ملکی تا تاریخ هجرت اول اوائل محرم است که
پیغامبر ما از مکه بمدینه هجرت فرموده بهت و ابتدای شرعی ماههای این تاریخ از
رویت هلال تاریخ میگیرند و ابتدای هر کدام شبی که روز نزدیک شده و روز
بهت و روز نکنند و تا چهار ماه متوالی سی سی گیرند و روز نزدیک شده

متوالی

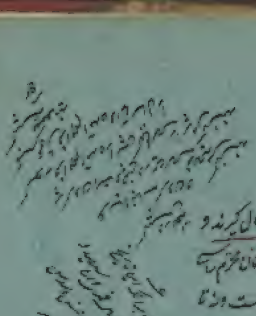

متوالی بهت و نزدیک و زاید و نزدیک شده هر دوازده ماه را سال گیرند و
اسامی ماههای ایشان از غایت شهرت از ذکر مستغنی بهت و نشان محرم است
روز گیرند و صفر را بهت از ایام چنین یکماه را سر یکماه را بهت و تا
آخر سال و در هر سی سال یازده بار فرق را سی گیرند و ان در سال دوم
پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم
و بیست و ششم و بهت و نهم باشد و این یازده سال سالهای کبیسه
بود و در لفظ جز کبیسه آورند و بعضی جای یازده دوازدهم
کبیسه دارند پس ترتیب جز کبیسه آورند باشد و اما تاریخ فرس اول
او اول سال جلوس یزدجرد بن شهریار بهت و در سیصد و شصت و پنج
روز را یکسال گیرند و ماههای سی سی روز گیرند و پنج روز را پنج
بعضی در آخر ابانماه گیرند و بعضی در آخر سال گیرند و نام ماههای ایشان
اینست فروردین اردی بهشت خرداد تیر مرداد شهریور
مهر آبان آذر دی بهمن اسفندارمذ و اما تاریخ رومی جماعت
او اول او فات اسکندر ذوالقرنین رومی بوده بهت بدو از ده ماه شمسی
و سیصد و شصت و پنج روز و ربعی را یکسال گیرند و انقصان سال کنند و
ماههای ایشان نیز دوازده باشد از انجمله هفت ماه را هر ماه سی و
یکروز شمرند و چهار ماه را سی روز و یکماه را بهت و هشت روز
شمرند و در چهار سال یکبار ماه را بسبب اجتماع ارباع مذکور بهت و نه
روز شمرند و ان سال را سال کبیسه گویند و نقبیس نامهای ماههای عدد
روز اول بهت تشرین الاول سی و یکروز تشرین الآخر سی روز کانون
الاول سی و یکروز کانون الآخر سی و یکروز شباط بهت و هشت روز ازو

۱	۲ ج	کسه
۲ ج	۱ آب بعد	
۵ بعد		

سی و یکروز نیسان سی روز ایار سی و یکروز حزیران سی روز تموز سی و یکروز آب سی و یک روز ایلول سی روز اما تاریخ ملک ببداء ان روز جمعه دهم مضافا سنه احدی و ثلثین و اربعمائه از هجرت ست و بر سیصد و شصت و پنج روز ربعی الاکری سال کبیسه و اول ان سال روز زیرا که نه در نصف النهار آن روز آفتاب بجمل آمده باشد و همچنین ماهها را از نزول آفتاب بهر برجی و بعضی ماهها را بهمین سی روز سی روز کیرند تا عدد ایام در اوراق تقاویم مختلف نشود و اسامی ماههای این تاریخ بعینه اسامی ماههای فرس باشد الا آنکه این ماهها را بجلالی میخوانند و انها را بتدیم و بهنج و باتخ را در آخر سال کیرند و هر چهار سال یکبار پنج روز زیاده کنند تا ان پنج روز شش شود

باب دهم در بیان ظل و انچه تعلق بان دارد و مقیاس ظل عمودی باشد که قایم باشد بسطح افق یا بسطحی که قایم باشد بر هر یک از سطح افق و سطح دایره ارتفاع نیز از جانب نیر یعنی مقیاس موازی افق باشد و در سطح دایره ارتفاع بود و از سطحی که بر او قایم شده باشد در جانبی باشد که بتدا از ان سطح در ان جانب بود و ظل خطی بود مستقیم در سطحی که مقیاس بر او قایم باشد میان قاعده مقیاس و طرف خط شعاعی که بر سر مقیاس کذرد و اکر مقیاس موازی افق باشد ان را ظل اول و ظل معکوس خوانند و اکر قایم بسطح افق باشد آن را ظل دوم و ظل مستوی خوانند و منظر که او اصل باشد بر سر مقیاس و سر ظل ان را قطر ظل خوانند و اول که تیز از افق طلوع کند ظل او منعدم باشد و بعد از ان حرکت شود و تزاید ارتفاع می افزاید تا اکر سمت رأس رسد ظل اول نامتناهی شود و ظل دوم بعکس این باشد یعنی چیز بر افق باشد ظل دوم نامتناهی بود و بتزاید ارتفاع

متناقص

متناقص میشود تا چون نیر بسمت رأس رسد منعدم کردد و وقتیکه ظل باخرابی مقیاس کنند و مقیاس ظل اول را بشصت جزء قسمت کنند و مقیاس ظل دوم را کاه بدوازده قسم کنند و ان را اصابع کویند و کاه بهفت قسم کنند و ان را اقدام کویند و چون ظل دوم منعدم شود یا بغایت کوتاه برسد و ان را قرن زوال کویند اول وقت ظهر باشد و اول وقت عصر زمانی الکاه که ظل حرکت زیاده شود برخ زوال بقدر قامت مقیاس و نصف قامت مقیاس نزدیکتر

باب یازدهم در معرفه خط نصف النهار و سمت قبله زمین را بهوار کنند بر وجهی که اکر اب بر آن ریزند از هیچ جانب سیلان کند برابر و برای تسویه زمین الة سازند مثلث متساوی الساقین و بر منتصف قاعده او نشانه کنند و از رأس مثلث شاقولی بیاویزند و سطح زمین را چنان سازند که این مثلث بر هر طرف که کردانند شاقول بر آن نشان آید پس دایره بر آن زمین رسم کنند و بر مرکز دایره مقیاس ظل نصف کنند و طریق اسهل آنست که مقیاس را بخروط مستدیر سازند و بر مرکز دایره مذکور دایره رسم کنند که قاعده مقیاس بر این دایره تمام منطبق شود و مخرج و مدخل ظل را بین دایره بنشانند کنند و قوسی که میان هر دو نشان است منصف کنند و از مرکز بخط نصف النهار است و چون خط دیکر بر او عمود سازند خط اعتدال باشد و لاجرم دایره را مذکور بابن دو خط بچهار ربع شود هر ربعی ازین دایره را بسه قسم متساوی تقسیم کنند و این دایره را دایره هندیه کویند و صورتش اینست و اما بجهة معرفت سمت

قبله وان تقاطع باشد میان افق
بلد و سمتی که بسمت راست مکه گیرد
و خطی که از مرکز افق باین نقطه
کند دو خط سمت قبله بود که گوئیم
که اگر بلد با مکه موافق باشد
در طول سمت قبله نقطه جنوب
باشد اگر عرض بلد زیاده از عرض مکه باشد والا نقطه شمالی باشد
و اگر در طول موافق نباشد تفاوت ما بین الطولین را بر پانزده
درجه قسمت کنیم و آنچه کم از پانزده باشد هر درجه را چهار دقیقه ساعت
گیریم پس از ساعت ودقایق نگاه داریم انگاه روز را بر صد قسم کنیم که آفتاب
در ان روز بر درجه هشتم جوزا یا بدرجه بیست و سیم سرطان گذر کند
پس در آن روز چون نیم روز بمقدار ساعات
و دقایقی که نگاه داشته ایم کم کنند ظل مبسوط
ست قبله بود اگر طول بلده پیش از طول مکه
باشد والا پس از نیم روز بمقدار
ساعات و دقایق مذکور ظل مبسوط
خط سمت قبله بود و قبله یا
جنوبی
باشد